

www.x-shobhe.ir

مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

بهار ۱۳۹۷



فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

بهار ۱۳۹۷

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

۸ اعتقادی-فروردین ۹۷

شبهه می‌کنند که خداوند دینش را با زور به مردم تحمیل می‌کند، و در بیشتر آیات قرآن وعده‌ی عذاب می‌دهد، پس این خود نشان می‌دهد که فطرت انسان نیاز به خدا ندارد. چون اگر داشتند، با میل و اراده‌ی خود مسلمان می‌شدند، نه با زور و تهدید. پاسخ چیست؟

۱۲ چرا نمی‌توانیم با خداوند ارتباط مستقیم بگیریم و حتماً باید پیامبر و اهل بیتش (ع) را واسطه‌نماییم؟!

دانشمندان غربی اکثراً بر این باورند که خواب (صرفاً) از اطلاعات (جسم) انسان سرچشمه می‌گیرد. گویا یکی از دلایل آنها این است که افرادی که کور مادرزاد هستند در خواب تصویری نمی‌بینند پس خواب پرواز روح نیست، روحی که به آن اعتقاد دارید که نابینا نمی‌شود. می‌گوییم: روح انسان از خداست و خداوند خود مقرر کرده است که این روح از جسم انسان تأثیرپذیر باشد، اما محاب نمی‌شوند، چه پاسخی باید به ماده‌گرایان داده شود؟

۱۹ قرآن کریم و حدیث-فروردین ۹۷

۱۹ "شاهد نظر می‌کند به وجه الله"، که گمان می‌کنم از امام خمینی (ره) باشد به چه معناست؟

۲۳ چرا در آیه ۳۳ سوره مائده گفته کسانی که به جنگ با پیامبر و اسلام میان رو، دست و پای اوها رو بر خلاف جهت قطع کنید؟

۲۶ در روایتی خواندم: کسی که در امر غیبت عجله کند هلاک می‌شود، آیا این با مضامین دعای اللهم عجل لولیک الفرج یا دعای عهد ندارد؟

در آیه‌ی ۳۷ سوره نمل، حضرت سلیمان، فرستاده بلقیس را با تهدید به جنگ و بیرون کردن با ذلت از سرزمین‌شان بر می‌گرداند! تا جایی که اطلاع دارم، این شیوه‌ی تبلیغی تا آنجایی که اطلاع دارم مورد تأیید اسلام نیست! اولاً اینکه با توجه به سیاق داستان مطرح شده در قرآن اینان کافرانی نبودند که بخواهند با دین مبارزه کنند و در کشور خود مستقلاً زندگی می‌کردند. ثانیاً ایمان آوردن از ترس شمشیر چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد. کما اینکه بارها عمل خلیفه‌ی دوم در مورد لشکرکشی به ایران جهت گسترش اسلام مورد نقد قرار گرفته است.

۲۸ آیا این مطلب پایه و اساسی دارد: «السلام علی‌الحسین؛ شب اول شعبان دو اسکناس لای قرآن بگذار و فلان آیات را بخوان ... و فردای آن روز یک اسکناس را صدقه بده و دیگری را در کیف پولت بگذار تا رزق و برکت در این ماه زیاد شود [که بسیار در فضای مجازی شایع شده است و تأکید دارد که برای همگان بفرستید بهره ببرند]، سندیت دارد؟!

۳۰ دلیل اینکه خداوند به همه‌ی پیامبران فرمود: «به پیروان خود بگویید: من از شما مزد رسالت نمی‌خواهم چیست؟»

۳۳ سیاسی-فروردین ۹۷

۳۷ عده‌ی زیادی می‌گویند سپاه کشور را در دست دارد و در همه‌ی امور دخالت می‌کند و در زمینه اقتصادی رانت و قاچاق انجام می‌دهند و هر جا شرکتی فعالیت می‌کند سپاه سهام آن را خریداری می‌کند مثلاً در بندر رجایی در جنوب کالا را قاچاق می‌کند و یا با تعرفه خیلی پایین وارد می‌کند که به ضرر دیگر وارد کننده‌ها می‌شود

۴۰ خطرناک‌ترین دشمن ایران کدام کشور است؟ (تبیین اصولی در دشمنی شناسی)

۴۵ گوناگون-فروردین ۹۷

از آیت الله بهجت (ره) نقل شده که این درست نیست که می‌گویند: امام زمان علیه السلام، زمان ظهور خویش را نمی‌دانند؛ ایشان می‌دانند! اگر چنین باشد، دیگر نه بداء اتفاق می‌افتد و نه دعا برای تعجیل در ظهور تأثیر دارد و نه ایمان مردمان و یا گناه آنان، نقشی در تقدم و تأخر ظهور خواهد داشت؟

۴۸ ایران از لحاظ رتبه‌ی فساد در جهان چندهمه؟

در قرآن کریم داریم که خداوند به حضرت محمد (ص) می‌فرماید: بگو منم مثل شما بشری عادی هستم، جز این که به من وحی نازل می‌شود. حال سوال این است که چگونه امام زمان به همه افراد و کل عالم اشراف دارند و به گفته علما کوچک‌ترین توسلی از شیعیان را متوجه می‌شوند، در صورتی که ایشان هم

- انسانی عادی هستند. چگونه می‌شود فردی ۸ میلیارد نفر را تحت نظر داشته باشد در صورتی که بحرال انسانی است؟ ۵۰
- انسان چه مومن به خدا باشد چه نباشد به توفیقاتی مثل علم و ثروت و ... می‌رسد؛ حال سوال اینجاست که نقش ایمان به خدا در این توفیقات چیست؟ آیا اساساً ایمان به خدا و پیروی از دین الهی نقشی در این توفیقات دارد یا خیر؟ چه نسبتی بین موفقیت و پیروی از دین الهی وجود دارد؟ اگر برای توفیقاتی مثل علم و ...، دین داری لازم است، لطفاً بفرمایید که چرا کفار در طول تاریخ دارای توفیقاتی بوده‌اند؟! ۵۴
- چطور می‌توانم با معیارهای انتخاب همسر آشنا شوم؟ [نکاتی بسیار مهم، برای تمامی کسانی که قصد و یا دست کم میل به ازدواج دارند]. ۵۸
- تاریخ-فروردین ۹۷** ۶۲
- زندگانی امام کاظم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، در بیان مقام معظم رهبری ۶۲
- پاسخ‌های کوتاه-فروردین ۹۷** ۷۱
- س ۴۱۸ - آیا عشق در یک نگاه درست است و واقعا با همان نگاه اول ممکن است عشقی اتفاق بیفتد و این عشق واقعی است؟ ۷۱
- س ۴۱۹ - آیا می‌توان شیطان را نابود کرد؟ (بحث کوتاهی در شیطان‌شناسی) ۷۳
- اعتقادی-اردیبهشت ۹۷** ۷۵
- آیا ایمان خریدنی است که قرآن وقتی مصارف زکات را می‌شمارد یکی از آنها را تالیف قلوب بیان می‌کند و می‌فرماید: "والمولفة قلوبهم" و جهت جلب محبتشان قرار داده است؟ ۷۵
- با توجه به حدیث «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً»؛ هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی مرده است. برای اینکه علماً و عملاً به معرفت وجود نازنین حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برسیم، باید چه کارها و اقداماتی را انجام دهیم؟ ۷۸
- قرآن مجید و حدیث-اردیبهشت ۹۷** ۸۲
- از یک وهابی در کانال تلویزیون ماهواره‌ای شنیدم که می‌گفت: شیعه‌ها در دعای فرج (یعنی در دعای الهی عظم...) می‌گویند «یا محمد یا علی اکفیانیا فانکما کافیان» در حالی که خداوند در قرآن می‌فرماید: «الیس الله بکاف عبده - آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟» جواب این شبهه را چگونه می‌توان داد؟ ۸۲
- چرا قرآن، مانع از ازدواج همسران پیامبر پس از رحلت ایشان شده است؟ قرآن همسران رسول الله را مادران مومنین معرفی کرده و لازمه‌ی این کار منع ازدواج مومنین با مادران‌شان می‌باشد. آیا این منع ازدواج با مسأله‌ی نیاز جنسی و نیازهای اجتماعی همسران رسول الله متعارض نیست؟! ۸۶
- آیا از آیه ۴۲ سوره سبأ، می‌توان نتیجه گرفت که جهنمیان کسانی هستند که اعتقاد به جهان آخرت نداشته‌اند، و غیر از این مکذبین، مابقی گنهکاران امکان نجات از ابدیت عذاب را خواهند داشت؟ ۸۹
- سیاسی-اردیبهشت ۹۷** ۹۳
- در موضوع "گشت ارشاد" و مطلبی که نوشتید، پس بگویید که پلیس بودند، پس اسم گشت ارشاد را تغییر دهند! ما مسلمانیم، پس نباید مثل پلیس امریکا عمل کنیم! اگر امامان (ع) بودند چه می‌کردند؟! ۹۳
- باتوجه به تصاویری که تو فضای مجازی از امریه معروف گشت ارشاد پخش شده، آیا به غیر از نفی رفتار زشت گشت ارشاد، اصل اینکار هیچ فایده‌ای در پیشرفت اعتقادات مردم نسبت به حجاب داره؟! تجربه خود نشون میده هیچ تاثیر مثبتی نداره و برعکس به شدت باعث تنفر مردم شده. ۹۵
- آمار فساد در بین مسئولین و سیاسیون ما، نسبت به کشورهای دیگر، به خصوص توسعه یافته‌ها چگونه است؟ ۹۸
- گوناگون-اردیبهشت ۹۷** ۱۰۲
- رهبری گفتند: «مشوی اصول دین است». در مقابل برخی بزرگان همچون علامه امینی نظر خیلی متضاد و منفی داشتند. یکی از شبهاتی که با اون به ایشان می‌تازند همینیه و کلیپی در برای ضدتبلیغ ساختند. سوال این چه منظور ایشان از این جمله چیست؟! و چطور با نظرات دیگران قابل جمع است؟! ۱۰۲

- آیا می‌شود بدون علم تزکیه نمود؟ آیا آگاهی جامع لازم است یا اشنایی اجمالی کفایت می‌کند؟ چطور است که بعضی درس دین نخوانده‌ها عارف بزرگ می‌شوند؟ آیا آنان همه احکام را می‌دانستند و به همه عمل می‌کردند؟ مثلاً شیخ رجبعلی خیاط! می‌گویند علم مقدمه تزکیه است اگر چنین باشد خیلی از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های ما سواد هم نداشتند اما از ما هم باتقواتر بودند؟!..... ۱۰۶
- آیا در زمان ظهور امام زمان (ع)، همه مردم دنیا شیعه می‌شوند؟ اگر اینطور باشد، به نظرتون زندگی یکنواخت نمیشه؟ دنیا واقعا با همین اختلاف نظرها و چالش‌های علمی زیباست. ۱۱۰
- اگر هنرمندی بگوید من تعهدی به کسی و جایی ندارم و برای خودم می‌نویسم و حدیث نفس می‌گویم این نظر اسلام چه اشکالی دارد؟! آیا هنرمند از نظر اسلام باید متعهد باشد؟! اگر کسی بگوید هدایت دیگران در هنر به من ربطی ندارد حرفش غلط است؟! می‌گویند هنرمند نباید شعار بدهد نباید نصیحت کند هنرمند واعظ نیست آیا واقع چنین است؟..... ۱۱۴
- آیا در خواب، این روح ماست که خواب می‌بیند؟ مثلاً در جایی با کسی صحبتی می‌کند و یا به زیارت می‌رود و یا ...؟!..... ۱۱۷
- آیا روزه برای بدن مفید است؟ آیا به جای اینکه یک ماه (رمضان) در سال را روزه بگیریم تا درک کنیم فقرا و مستمندان در طول سال چه سختی را تحمل می‌کنند؛ بهتر نبود که یک ماه از سال را به فقیران و مستمندان کمک می‌کردیم؟..... ۱۲۰
- حقوقی و احکام-ار دبی‌هشت ۹۷**..... ۱۲۴
- وقتی با کسانی زندگی می‌کنی که نجس و پاکی برایشان مهم نیست و رعایت نمی‌کند، چه باید کرد؟ خیلی زندگی برام سخت شده. در سایت‌های دیگر که پاسخ این سوال به دیگران را می‌خواندم، فوراً نوشته‌اند وسواس نداشته باشید که گناه است. خواهش می‌کنم شما اینو نگید؛ چون من اگر فرق وسواس داشتن را با رعایت طهارت می‌دانستم و تشخیص می‌دادم که اصلاً سوال نمی‌کردم! واقعا مرز تشخیص وسواس و رعایت نجاست چیه؟!..... ۱۲۴
- از طرفی گفته میشه که نماز اول و آخر دین هستش، اگر نماز نباشه حساب و کتابی هم نمیشه. از طرفی در حدود ۶۰۰ صفحه از قرآن حرفی از نماز زده نشده است؟!..... ۱۲۶
- پاسخ‌های کوتاه-ار دبی‌هشت ۹۷**..... ۱۳۰
- س ۴۲۱ - آیا مراجع عزیز ما در تمام علوم مختلف دینی (رجال، درایه، منطق، فلسفه، تفسیر و ...) تخصص دارند؟ و اینکه آیا آنها اگر بخواهند با دانشمندان و علمای بزرگ وهابیت مناظره کنند می‌توانند «به راحتی» حقانیت مذهب شیعه را با استناد به کتب آنها اثبات نمایند؟..... ۱۳۰
- اعتقادی-خرداد ۹۷**..... ۱۳۲
- خدا هست، ولی منطق خداپرستی چیست و راه کار آن کدام است؟ و یا «چرا باید خداوند را پرستیم و چگونه پرستیم؟»..... ۱۳۲
- از آنجایی که امام مهدی (ع) قبل از وقوع روز قیامت ظهور خواهند کرد و همچنین بعد از امامت ایشان دیگر امامان نیز به حکومت خواهند رسید و جهان پر از عدل خواهد شد و انسان‌ها آگاه به خداوند متعال و ائمه معصوم خواهند شد و در نهایت برای روز قیامت آماده می‌شوند، پس چه دلیلی دارد که از روز قیامت و علامت آن وحشت داشته باشند؟ منظوم این است که دیگر موارد روز قیامت مثل صدای صور اسرافیل و در هم کوبیده شدن کوه‌ها و زمین برای انسان‌هایی که ائمه حاکم و امام آنها بوده ترسناک نیست بلکه رسیدن به وعده دلنشین خداوند متعال است - من به شخصه اینطور حس می‌کنم؟..... ۱۳۵
- کسی که در اروپا یا هر نقطه‌ای دیگر از دنیاست که هیچ خبری از اسلام ندارد، چگونه تو قیامت باهاشون برخورد میشه، چطوری میشه ثابت کنی که تبعیض نیست؟!..... ۱۳۹
- چه جوری میشه سیل بیاد و آب سطح کل زمین رو تا سطح بالاترین کوه‌ها فرا بگیره. مگر ما یک میزان محدودی آب در اقیانوس‌ها نداریم، خب اگر این بخواد همش هم بیاد روی خشکی و اقیانوس‌ها خشک بشن، باز به سطح بالاترین کوه‌ها نمی‌رسه ۱۴۲
- قرآن مجید و حدیث-خرداد ۹۷**..... ۱۴۶
- کلیبی از یک روحانی پخش شده که مدعی است «قرآن تحریف شده، سه جلد بوده و اکنون یک جلدش در اختیار ما هست و دو جلد دیگر نزد امام زمان

- ۱۴۶ (ع) می‌باشد»، پاسخ چیست؟
- ۱۴۹ در جواب این که می‌گویند: روایات که در قرآن نیست و روایات قابل قبول نیست، روحانیون از خودشان می‌گویند، چه جوابی بدهیم؟!
- ۱۵۲ اینکه گفته می‌شود در روز قیامت همه انسان‌ها بار دیگر زنده می‌شوند، چگونه ممکنه که میلیاردها میلیارد انسان از حضرت آدم تا آخرین‌شان در زمین با پهنای محدودش جای شوند؟
- ۱۵۵ صحابه به کسانی گفته می‌شود که پیامبر را دیده‌اند! ما در دعاها، برای صحابه نیز درود و سلام می‌فرستیم؛ مگر می‌شود برای امثال ابوسفیان و معاویه صلوات فرستاد.
- ۱۵۸ مقصود از حدیث «خداوند دو شمشیر با هم بر این امت نهد؛ شمشیری از خودشان و شمشیری از دشمن» چه می‌باشد؟
- ۱۶۱ گوناگون-خرداداد۹۷
- در جامعه افراد بسیاری وجود دارند که ممکن است مومن، کافر، بی دین و جور دیگری باشند؛ از طرفی ما ناچار هستیم به طور مستقیم و غیر مستقیم با همه ارتباط داشته باشیم، شیوه ارتباط با آنها چگونه است؟
- ۱۶۱ اگر مقدرات در شب قدر تعیین می‌شوند، پس نقش دعا در بعد از شب قدر چیست؟
- ۱۶۴ ما از کجا می‌توانیم بفهمیم که خواسته‌ی ما بر خلاف اراده و چارچوب نظام هستی هست یا خیر؟ بطور مثال اگر فردی آرزو کند زمان به عقب برگردد، آیا خواسته‌اش بر خلاف چارچوب نظام هستی هست یا خیر؟
- ۱۶۷ در کتب ادعیه، دعاها و نمازهای متعددی بیان گردیده است، آیا خواندن آنها به نیت مستحب، درست است یا نوعی بدعت می‌باشد؟
- ۱۷۰ حقوقی و احکام-خرداداد۹۷
- ۱۷۴ چرا آستان قدس مالیات نمی‌دهد (از پرداخت مالیات معاف است)؟!
- ۱۷۴ کلیات فطره و احکام آن را توضیح دهید و آیا فطره میهمان شب عید فطر بر عهده‌ی صاحبخانه است؟
- ۱۷۵ پاسخ‌های کوتاه-خرداداد۹۷
- ۱۷۸ س ۴۲۲ - اگر بخواهیم برای يك ماده‌گرایی که به غیب اعتقاد ندارد، به زبان ساده بگویم عقل چیست؟ چه دلایلی بیاوریم؟ آیا پذیرش وجود عقل يك امر تعبیدی است یا طور دیگری هم قابل اثبات است؟
- ۱۷۸ س ۴۲۳ - آیا تفاوتی بین اطلاعات و معلومات است؟ و در کل آیا از نگاه دینی، افزایش معلومات عمومی در زمینه‌های مختلف کاری عبث و بیهوده است؟
- ۱۸۰



اعتقادی-فروردین ۹۷

شبهه می کنند که خداوند دینش را با زور به مردم تحمیل می کند، و در بیشتر آیات قرآن وعده‌ی عذاب می دهد، پس این خود نشان می دهد که فطرت انسان نیاز به خدا ندارد. چون اگر داشتند، با میل و اراده‌ی خود مسلمان می شدند، نه با زور و تهدید. پاسخ چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر مسلمانی ارادی نبود، همین طغیان کنندگان نیز تسلیم امر پروردگارشان می شدند؛ پس همین که خودشان منحرف و معترضند، پاسخ مستند و مستدلی می باشد بر این که انتخاب دین اختیاری است و نه زوری و تحمیلی. آیا فقط هر کس مسلمان شده، با زور و تحمیل مسلمان شده است و کافران از این زور و تحمیل خداوند متعال، معاف و مستثنا شده‌اند؟!

پس با کمی تأمل و تفکر در مورد ادعا، پاسخ‌ها روشن می گردد؛ اما جهت توجه بیشتر ذهن، به چند مطلب پیرامون ساختار همین شبهه، اشاره می گردد:

توجیه:

- - آیا ایجاد کنندگان این شبهه، قبول دارند که خدایی هست و سپس او را متهم می سازند که «دینش را به زور تحمیل می کند»! یا اصلاً وجود خداوند سبحان و بالتبع نبوت و دین را قبول ندارند؟! اگر قبول دارند که خدایی هست، پس باید خود و هر چه هست را بنده و مخلوق او بدانند. باید از یک سو او را علیم و حکیم بدانند؛ منزّه از هر عیب و نقص و توصیفی که مختص مخلوقات می باشد بدانند؛ و از سویی دیگر، خیال نکنند که خودشان بیشتر از خالقشان می دانند!
- - و اگر وجود خداوند سبحان را قبول ندارند، پس چرا می گویند: «خدا دینش را به زور تحمیل می کند»؟! چطور ممکن است که عاقلی وجود "فاعل" را قبول نداشته باشد، اما "فعل" را به او نسبت دهد؟!
- - نتیجه آن که این شبهه پردازان، هم جاهل هستند، هم کافر هستند و هم معاند. یعنی چنین نیست که قبول نداشته باشند، بلکه چون ابلیس لعین و سایر شیاطین جنّ و انس، می دانند که خدایی هست و بازگشت به سوی اوست، اما به جنگ خالق خود و پروردگار عالمیان رفته‌اند.

دین:

● - آیا ایجاد کنندگان این شبهه، اصلاً می‌دانند که "دین" یعنی چه؟ اگر نمی‌دانند که نباید در مورد دین خدا سخن بگویند، و اگر می‌دانند، لابد آگاه هستند که خودشان نیز نوعی "نوعی" دین دارند و در عالم هیچ کسی "بی‌دین" نیست، ولو دینش حق نباشد و باطل باشد. در سوره الکافرون فرمود که به کفار بگو: «دین شما برای خودتان، دین من برای خودم»، یعنی کفار نیز دین دارند.

● - دین، به مجموعه‌ی جهان بینی، اعتقادات و بایدها و نبایدهای منطبق با آن گفته می‌شود، پس هیچ کسی بی‌دین نیست؛ حال خواه مسلمان یا مسیحی باشد، خواه هندو و بودایی، و خواه پیرو ایسم‌ها، و یا بنده و تابع هوای نفس خود و دیگران.

تمامی این ادیان، تشویق و تهدید دارند؛ حتی هوای نفس نیز با مشتبهات تشویق می‌کند و با فشارها تهدید می‌کند، آیا با زور تحمیل می‌کنند؟! یا هر گرونده‌ای با اراده و اختیار خود انتخاب کرده و به سوی محبوبش می‌رود؟!

اگر با زور تحمیل شده بود که همه یک دین داشتند.

زور و تحمیل:

● - به نظر می‌رسد حتی معنا و مصداق واژه‌هایی چون: «زور و تحمیل» را نمی‌دانند، و گرنه دست کم به خودشان نظری می‌انداختند و چنین ادعایی ننموده و به او افترا نمی‌بستند!

آیا خداوند متعال که به زعم آنها «دینش را به زور تحمیل می‌کند»، زورش به آنها و سایر کفار، مشرکان، منافقان، ظالمان، فاسدان و فاسقان نرسیده است؟!

اگر دین زوری و تحمیلی بود که برای کسی راه‌گزینی نبود و همگان اهل معرفت، ایمان، تقوا و عمل صالح می‌گردیدند!

اگر دین زوری و تحمیلی بود که دیگر نه پیامبر، وحی، کتاب، تعلیم و تربیت لازم بود، نه حق و حقوقی بیان می‌شد و نه توصیه‌ها و تأکید بر رعایت آنها کارآیی داشت، و نه کسی می‌توانست به انکار و دشمنی با او برخیزد!

تهدید:

● - معنای "تهدید" را نیز نمی‌دانند؛ و گرنه می‌فهمیدند که نه تنها "تهدید"، زور و جبری را به دنبال نمی‌آورد، بلکه می‌فهمیدند که تمامی شئون جزئی و کلی، شخصی و اجتماعی انسان، از یک سو با "تشویق" و از سوی دیگر با "تهدید" مواجه می‌باشد؛ مانند عقل و جهل - یا سلامتی و بیماری.

- - اگر قرار بود که حکومت ها و مردمان، با تهدید اصلاح شوند که هم اکنون جهان به بهشتی روی زمین مبدل می گردید. و اگر قرار بود که مردمان عاقل و صالح، با "تهدیدهای" جاهلان متکبر و زورگو، تسلیم گردند که ایستادگی و مقابله ای رخ نمی داد.
- - آیا اگر کسی فرزند خود را "تهدید" نماید که «اگر به مدرسه نرفته و درس نخوانی، بدبخت می شوی»، او به زور مجبور به تحصیل و فراگیری علوم می گردد؟!
- - اگر بگویند: «در صورتی که بی عقلی کنی و به سوی اعتیاد و فساد بروی، اولاً تو را از خانه بیرون می کنم و ثانیاً این خودت هستی که در آینده های نزدیک و دور، معذب شده و به هلاکت خواهی رسید»؛ او مجبور می شود؟!
- - اگر مصلحی، جامعه ای را "تهدید" نماید که اگر "دوست شناس و دشمن شناس نباشید - اگر هوشیار و بصیر نباشید - اگر اهل کار و تلاش نباشید - اگر حافظ عزت خود نباشید - اگر مقابل تهدیدات و دشمنی ها ایستادگی نکنید - اگر به تولید ملی اهمیت ندهید و ...، آن جامعه به زور مجبور به رشد و کمال می گردد؟! و یا فقط جامعه ای عاقل و بصیر و سالم، درس می گیرند و به اختیار خود عمل می نمایند؟

فطرت و نیاز:

بدیهی است که معنای "فطرت و نیاز" را نیز نمی دانند و یا خود را به نادانی می زنند! بالاخره بخواهند یا نخواهند، انسان "غنی = بی نیاز" نیست، نه در اصل وجودش (نیاز به خالق) و نه حیات و رشدش (نیاز به ربّ، رازق، هادی و ...). بنابراین، خود را با عقل و فطرت، نیازمند به غیر می بیند؛ و با همان عقل و فطرت، به سوی "غنی = بی نیاز" گرایش دارد، نه به سوی سایر نیازمندان مانند خود و یا نیازمندتر از خود. منتهی عقل و فطرت که محبوب و مستور گردید، به اوهام متکی می گردد و غیر خدا را معبود می گیرد.

هدایت:

- - فرض کنید که به کسی بگویند: «شما باید بروید» و خودش هم می بیند که در حال رفتن است؛ اما نگویند: «به کجا بروی؟ چگونه باید بروی؟ و چرا؟! خب، حال او چه کند؟ به کجا برود و چگونه و چرا؟! چنین رفتنی، حاصلی جز گمراهی و سرگردانی "ضلالت" و بالتبع "هلاکت" دارد؟!
- - پس چگونه فرض می کنند که اگر پروردگار علیم و حکیم نفرماید که چه راهی به کدام مقصد می رسد و هر کاری، چه نتیجه و عاقبتی دارد، هدایت صورت گرفته و هر کس به دلخواه خود مسلمان می شود؟! این چه منطقی است؟!
- - پس، نه تشویق خداوند متعال جهتی را به زور تحمیل می نماید و نه تهدید او؛ بلکه همه تعلیم برای هدایت است، و قیام کنندگان به علم، به عقل و به قسط، هدایت می شوند.

"تعلیم"، یعنی علم آموختن و آگاه نمودن. یعنی به انسان می آموزد که "اول و آخر" کجاست؟ اگر این راه را برود، به چه نتایج و مقاصدی می رسد و اگر آن را برود، به چه نتایج و مقاصدی می رسد.

تشویق و تهدید، اگر از سوی علیم و حکیم و صالح می باشد، همه تعلیم است. چنان که مهندس می گوید: «اگر زیرینا را چنین ساختی، استقامت این ساختمان برای اهداف احداث آن مستحکم می گردد - و اگر چنان ساختی، فرو می ریزد» - تعلیم خداوند متعال با تشویق و تهدید، همان تعلیم عاقبت امور و نشان دادن راه، مقصد و برنامه برای هدایت می باشد؛ همان «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ - به درستی که راه رشد از گمراهی روشن شد» می باشد؛ و اگر می خواست، بر انسان نیز چون سایر مخلوقات تحمیل می نمود. لذا فرمود:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس. بنابراین، "تشویق یا تهدید"، در هیچ امری، جهتی را به زور تحمیل نمی کند.

اعتراضشان به خالقیت و ربوبیت اوست:

پس این عده، منکر خدا (ملحد) نیستند، چرا که به وجودش اذعان دارند، اما معاند (دشمن) هستند که بدتر از کافر است. لذا او را با افتراهای گوناگون متهم و محکوم می کنند، تا مردمان را گمراه سازند. [درست مانند ابلیس لعین]!

● - اعتراضشان به خالقیت این است که چرا «آتش را سوزاننده و پوست و گوشت مرا سوزنده خلق کردی؛ بعد تعلیم دادی که داخل آتش نرو و اصلاً بدون لباس محافظ (لباس تقوا) به آن نزدیک نشو که می سوزی»؟! **با جهل و تکبر تمام می گوید:** «من دلم می خواهد نه تنها با آتش بازی کنم، بلکه داخلش بروم؛ پس چرا مرا می سوزاند؛ تو این را در چگونگی خلقت به ما تحمیل کرده ای»؟!

● - اعتراضشان به ربوبیت نیز این است که «چرا برای هر موضع، جهت، راه و کاری، فرجامی گذاشته ای که در اختیار ما نیست و تحمیلی می باشد»؟! و «چرا نقشه راه فرستادی و اصول، قوانین و چارچوبها و مقرراتش را وضع و بیان نمودی»؟! **با جهل کامل و تکبر تمام می گوید:** «دلم می خواهد به هر راهی که خواستم بروم، هر کاری که خواستم بکنم، مرتکب به قتل، سرقت، جنایت، تجاوز، فسق، فساد، فحشا و ... بگردم؛ اما نتیجه اش آن باشد که من می خواهم، نه آن که تو قرار دادی - و این تحمیل است»؟!

در واقع می گوید: چرا خالق، مالک و ربّ تو هستی و "من" نیستیم؛ این یک تحمیل به "من" است! و این "من" همان شیطان و تکبر شیطانی می باشد.

چرا نمی‌توانیم با خداوند ارتباط مستقیم بگیریم و حتماً باید پیامبر و اهل بیتش (ع) را واسطه نماییم؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هر پرسشی مبتنی بر "معلوم و مجهول" می‌باشد، یعنی یک سری اطلاعات و معلومات در اختیار هست، سپس ذهن بر اساس آنها به دنبال پاسخ "مجهول" می‌گردد تا آن را نیز برای خود "معلوم" نماید. درست مانند مسائل ریاضی می‌ماند؛ از چهار عمل اصلی گرفته تا حل معادلات یک، دو یا چند مجهولی. از این رو، حتماً باید آن چه که ابتدا به عنوان معلوم در نظر گرفته شده است، صحیح باشد، وگرنه هر پاسخی نادرست و غلط خواهد بود.

در این پرسش نیز فرض ثابت و معلوم بر مبنای «نمی‌توانیم با خداوند سبحان ارتباط مستقیم برقرار کنیم» می‌باشد و سپس سؤال شده که «چرا»؟! حال باید ابتدا از خود بپرسیم: «آیا این فرض صحیح است و واقعاً نمی‌توانیم با خداوند متعال ارتباط مستقیم برقرار نماییم»؟ اگر پاسخ قطعی مثبت بود، این سؤال مطرح نماییم که «چرا»؟!

ارتباط با خداوند سبحان:

اما، اگر دقت نماییم، متوجه می‌گردیم که ارتباط بندگان، با پروردگارشان، مانند هر ارتباط دیگری، به هر دو صورت مستقیم و مستقیم برقرار می‌شود.

ارتباط غیر مستقیم - ارتباط غیر مستقیم مانند این است که به کسی بگویند: «التماس دعا»؛ حال خواه پیامبر اعظم و اهل بیت ایشان علیهم السلام باشند، یا پدر و مادر، خویشان، دوستان و ... - در حال حیات باشند و یا خیر.

از انواع دیگر ارتباط غیر مستقیم که این است که انسان کاری را خالصاً و مخلصاً برای رضایت و تقرب به خداوند متعال انجام دهد، یعنی عبادت خالصانه. حال خواه نماز و روزه و سایر واجبات و ترک محرّماتش باشد - یا سایر امور روزمره‌ی زندگی که باید در چارچوب بندگی و تسلیم و برای رضای او باشد، و یا جهاد در عرصه‌های گوناگون علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، اجتماعی ... - و یا تلاوت قرآن کریم، کسب علم در رشته‌های گوناگون - یا تفریح، ورزش و سیر و سفر ... - و یا حتی زیارت و توسل و ... که اگر برای او نباشد، هیچ فایده‌ای ندارد، ضرر هم دارد.

ارتباط مستقیم - اگر چه همان ارتباطات غیر مستقیم نیز خودش چون جهت خدایی دارد و در محضر او، برای اوست، و به قصد قبول او و تقرب به او انجام می‌پذیرد، ارتباط مستقیم می‌باشد که به واسطه‌ی کارهای گوناگون صورت می‌پذیرد، اما بندگان، ارتباطات مستقیم دیگری با خداوند سبحان برقرار می‌نمایند.

"نماز" - خودش یک ارتباط مستقیم است، "صلاة" یک اتصال بدون واسطه می باشد. آغاز نماز (چه واجب و چه مستحب)، پس از نیت، با تکبیرة الاحرام است. یعنی نمازگزار، با توجه به عظمت پروردگار عالم و اذعان به آن، با ذکر "الله اکبر"، هر چیزی یا کسی به غیر از او را پشت سر می گذارد و در حالی که در محضر او ایستاده، مستقیم با او ارتباط برقرار می نماید.

در نماز، روی سخنش با اوست؛ وقتی به او می گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، هیچ واسطه‌ای در کار نیست و هم چنین است وقتی از او می خواهد که «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ یا مقابل عظمت او به رکوع و سجده می رود و به سبوحیت او اذعان و اقرار می نماید، و یا وقتی شهادتین می گوید و به وحدانیت او و تسلیم او شدن، از راهی که خودش فرموده، گواهی می دهد. همه ارتباط مستقیم عبد با معبود می باشد.

"دعا" - موحد و مؤمن، در کدام دعای خود، دیگران را واسطه‌ی "ارتباط" خود می نماید؟! وقتی می گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ - پروردگارا! من از تو درخواست می کنم» - و یا می گوید: «یا الله، یا رحمان، یا غفور، یا جواد، یا کریم و...» و یا می گوید: «یا ربّ، ربّنا، یا مالک الملک...»، چه واسطه‌ی ارتباطی بین او با پروردگارش قرار گرفته است؟! همه ارتباط خودش است با او، بدون هیچ واسطه‌ای.

فرض کنیم که دعا را با صلوات شروع می کند و می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»، و یا دعا را با قسم دادنی شروع می کند و می گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؛ باز هم هیچ واسطه‌ی ارتباطی بین او با پروردگارش قرار نگرفته است، در تمامی این موارد، با گفتن «اللَّهُمَّ»، خودش مستقیم او را صدا می کند، بعد درخواستش را بیان می دارد، حال خواه در متن آن صلوات یا قسم دادن به دیگران و یا... باشد یا نباشد.

واسطه - وسیله:

فرق است بین "واسطه و وسیله". واسطه، همانطور که از کلمه‌اش پیداست، یعنی چیزی یا کسی وسط و در میان قرار گرفته باشد - اما وسیله، یعنی کسی یا چیزی که کار با آن انجام می گیرد؛ و البته در معنای عام، وسیله واسطه نیز می گردد.

مثل این است که گفته شود: «برق، به واسطه سیم به لامپ می رسد و به وسیله کلید، قطع و وصل می شود»
● - پس ارتباط با خداوند سبحان مستقیم است، اما کارها بدون واسطه و وسیله انجام نمی پذیرد، و البته در تمامی امور همین گونه است.

چه کسی می تواند بدون واسطه‌ی نبی الهی علیه السلام، وحی را دریافت نماید؟ یا چه کسی می تواند به توسل به وسایلی چون مدرسه، معلم، کتاب، تدریس، تمرین و... تحصیل علم نماید.

آیا می توان بدون وسائلی چون: تارهای صوتی، دهان و لب، یک "یا الله" گفت؟! آیا می توان بدون توسل به وسیله ای چون "نماز" به معراج رفت و به رحمت بیکران الهی وصل شد؟ آیا می توان بدون توسل به کتاب قرآن کریم و قرائت آن، از وحی با خبر شد؟ حتی یک جرعه آب را نمی توان بدون توسل به وسایل (لوازم) مربوطه اش به دست آورد و نوشید. لذا به مؤمنانی که قصد قرب به محبوب را دارند فرمود:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید؛ و برای قرب به او، وسیله بجویید؛ و در راهش جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

نقش واسطه:

نقش واسطه، مانع شدن از برقراری ارتباط مستقیم نیست، بلکه نقش سلبی (منفی) یا ایجابی (مثبت) در انجام امور دارد.

سلبی: گاه گناهانی این وسط قرار می گیرند و سبب حبس شدن دعاها می گردند. در دعای کمیل عرض می نمایم:

« اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ » خداوندا! ببخشای بر من آن گناهانی را که دعای مرا حبس می کند. در فراز، ارتباط بنده با پروردگارش کاملاً مستقیم است؛ او با گفتن «اللَّهُمَّ»، مستقیم او را می خواند، اما می داند که چه بسا گناهانی سبب گردد که دعای او محبوس شود، لذا باز مستقیم از خود او می خواهد که آنها را ببخشاید.

ایجابی: گاه به بندگان، به واسطه ی کار خیر و مقبولی که انجام داده اند، یا به واسطه ی محبت و دعای سایر مؤمنان، خیر و فیض دیگری می رسد، مانند اثر نماز اول وقت، صلح ارحام، صدقه و ... در طول عمر، استجابت دعاها و یا دفع بلا، و یا دعای پدر و مادر، همسر و فرزند، خویشان و همسایگان و مؤمنان در حق یک دیگر. بنابراین، این کارها هیچ کدام واسطه ی ارتباط با خداوند سبحان نیستند، اما واسطه رسیدن یا نرسیدن فیض، یا وسیله ی هدایت و یا خدایی ناکرده لغزش و انحراف می باشند.

دانشمندان غربی اکثراً بر این باورند که خواب (صرفاً) از اطلاعات (جسم) انسان سرچشمه می‌گیرد. گویا یکی از دلایل آنها این است که افرادی که کور مادرزاد هستند در خواب تصویری نمی‌بینند پس خواب پرواز روح نیست، روحی که به آن اعتقاد دارید که نابینا نمی‌شود. می‌گوییم: روح انسان از خداست و خداوند خود مقرر کرده است که این روح از جسم انسان تاثیرپذیر باشد، اما مجاب نمی‌شوند، چه پاسخی باید به ماده‌گرایان داده شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا دقت شود که هیچ الزامی ندارد که برای هر چه می‌گویند، حتماً پاسخی بدهید! گاهی باید رها کرد تا هر چه دلشان می‌خواهد بگویند و اصلاً نباید منفع‌شد و دلسوزانه دنبال پاسخ برای آنها رفت، بلکه اگر گفته‌ی آنان سبب پیدایش سؤال یا شبهه در خود انسان شد، حق مطلب این است که برود مطالعه کند و پاسخ را بیابد؛ برای رشد علمی و عقلی خود، نه الزاماً برای پاسخ به منکران.

خداوند متعال، در کلام وحی (قرآن مجید) که این همه آیه، نشانه، دلیل، برهان و پاسخ سؤالات و شبهات و حتی وسوسه‌ها را بیان نموده است، یک جا هم می‌فرماید، اصلاً پاسخ نده:

« فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبْ هَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ » (القلم، ۴۴)

ترجمه: پس مرا با کسی که این گفتار را تکذیب می‌کند واگذار. به تدریج آنان را به گونه‌ای که در نیابند [گریبان] خواهیم گرفت،

● - کفار به رغم جهالت (کم عقلی) و تعصب جاهلی، ژست علمی نیز می‌گیرند! و مؤمنان نیز گمان می‌کنند که مشکل آنها فقط و فقط علمی است و اگر اطلاعات کافی و پاسخ‌های منطقی و مستدل به آنها داده شود، مشکل‌شان برطرف شده و خواهند پذیرفت! حال آن که اصلاً چنین نیست؛ بسیاری علم دارند، ولی عقل ندارند؛ پس پاسخ مستدل به کارشان نمی‌آید؛ بسیاری دیگر نیز خودشان حقایق را می‌دانند، ولی عمداً انکار می‌کنند، لذا به آنها "کافر" گفته می‌شود، یعنی کسی که حقیقت را می‌پوشاند!

شک، تردید، انکار و کفر این گروه، به سبب کشف چند فرمول علمی از آن چه خداوند علیم خلق کرده نمی‌باشد، بلکه به سبب ظاهرگرایی (ماده‌گرایی) و غفلت از پشت صحنه، حقایق عالم هستی و بالتبع آخرت می‌باشد:

« يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ » (الزّوم، ۷)

ترجمه: آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند، و از آخرت (و پایان کار) غافلند!

پس مشکل، در علوم اکتسابی آنها و کشفیات علمی آنها نیست، بلکه مشکل در عقلانیت آنهاست که آن نیز مادی نیست؛ و مشکل در بسته شدن قلب است، که آن هم مادی نیست. مشکل در عناد و لجاج و تعصب جاهلی است، که آن هم ربطی به ماده ندارد!

● - آیا حکام نظام‌های استکباری و سلطه، با همین تئوری و شعارها درباره‌ی حق آزادی، استقلال، حقوق بشر، صلح طلبی، محکومیت کشتار جمعی، کشتار کودکان، آدم ربایی، ترور، فضای سبز، محیط زیست، بهداشت عمومی و ... نمی‌دانند که ظلم، جنایت، تجاوز، جنگ‌های نظامی، جنگ‌های بیولوژیکی، جنگ‌های نرم در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، امنیتی، تبلیغاتی و ... بد و مذموم می‌باشند؟!

اصل و فرع:

اینها که با مواضع کفر آمیز، ژست روشنفکری و علمی می‌گیرند، همیشه در مباحثات، ذهن مخاطب را مشغول فرعیات می‌کنند، در حالی که مشکل آنها در اصول است و می‌خواهند آن را بپوشانند! حال آیا شما می‌خواهید به کسی که "اصل" را انکار می‌کند، "فرع" را اثبات نمایید؟! و با دلیل و بینه، به کسی خدا را قبول ندارد، می‌خواهید اثبات نمایید که انسان روح دارد و این روح را خداوند متعال خلق کرده است، خداوند سبحان هدایت می‌کند، وحی می‌فرستد، الهام می‌کند و ...؟! آیا می‌شود با کسی که منکر "فاعل" است، درباره‌ی "فعل" او سخن گفت؟! برای همین بیان شد که هیچ الزامی به پاسخ در این موارد وجود ندارد؛ چرا که ماده‌گرا، منکر اصل است، پس بحث با او درباره فرع، هیچ فایده‌ای ندارد.

کور مادرزاد:

البته که کور مادرزاد، هنگام خواب، رؤیای تصویری نمی‌بیند، چرا که هیچ تصویر یا رنگی، در ذهن او نقش نبسته است که بتواند در رؤیا ببیند؛ اما دلیل نمی‌شود که رؤیای صوتی، مانند گفتگو نبیند! مگر این که گر و کور مادرزاد باشد، و ندیدن رؤیا نیز دلیل بر نبودن "روح" نیست.

بله، بدن و اعضای گوناگونش، ابزار کار روح انسان در دنیا و حیات مادی می‌باشد. روح گاهی به نیاز بدن می‌رسد (مانند خوردن، آشامیدن، خوابیدن و ...) و گاهی به وسیله‌ی همین اعضا، به نیازهای خودش می‌رسد، مانند: تعقل، تفکر، عشق، کسب علم، عبادت و

بدن مادی، به خودی خود، نه نیاز به تعقل، تفکر، عشق و علم دارد و نه کسب این فضایل، مانند یک ماده، وارد بدن مادی می‌شود.

چرا برای نابینایان، خط بریل درست کردند که به واسطه‌ی لمس، بتوانند بخوانند و بنویسند؟! آیا می‌توان گفت: گر، کور و فلج، میلی به دانستن، ارتباطات و ... ندارد؟! حال بگویند: این کدام عضو از بدن است که چنین امیال و اهدافی دارد و طالب این فضایل می‌باشد؟!

کدام عضو بدن، خواهان اخلاقیاتی چون نوع دوستی، صداقت، وفا، محبت و ... می‌باشد؟ هر چند که آدمی، این امیال را به وسیله بدن محقق می‌نماید و در عالم ماده، مصادیقی از آن را جلوه می‌دهد. آیا برای بدن فرقی دارد که دسته‌گلی را برای ابراز محبت یا تبریک و تشکر به دیگری هدیه نماید، یا برای عرض تسلیت؟! کدام سلول عهده‌دار این حالات است؟!

حلقوم، تارهای صوتی، دهان، زبان، دو لب و بالاخره دندان‌ها، ابزار خروج صدا، الفاظ، کلمات و گفتارهای آدمی هستند، اما کدام عضو بدن دروغ و راست می‌گوید، هر دو با یک زبان گفته می‌شود؟! برای کدام عضو، دروغ یا راست - فتنه یا اصلاح متفاوت است و غیبت و تهمت و افترا را نمی‌پسندد؟!

●- در هر حال، ندیدن رؤیای تصویری و یا صوتی در خواب، دلیل بر نبودن روح نمی‌باشد؛ آیا در بیداری، کسی که گر و کور مادرزاد است، وجود خارجی ندارد، که گفته شود: چون خواب نمی‌بیند، پس روح وجود ندارد؟!

الهام:

بله در قرآن کریم فرمود که او انسان را خلق نمود، و او را منظم ساخت و بد و خویش را به او الهام می‌نماید (سوره الشمس)؛ اما کجا فرموده که این الهام، حتماً و فقط از طریق دیدن رؤیا به هنگام خواب می‌باشد؟! بنابراین، ممکن است کسی که کور مادرزاد است، به هنگام خواب، رؤیا نبیند، اما دلیل نمی‌شود که چه در خواب و چه در بیداری، به او الهامی نشود.

هر کسی در هر لحظه‌ی زندگی، این الهامات را تجربه می‌نماید؛ چنان که به ناگاه به ذهن و دلش خطور می‌کند که فلان کار را انجام دهد خوب است، و یا هنگامی که انجام کار نامطلوبی به ذهنش می‌رسد، دلش می‌گوید: «این کار را نکن، بد است، به ضرر توست و ...»، اینها همه الهام است.

خب، این الهام‌ها، از کجا می‌آیند؟ از سلول‌های مغزی، از حافظه، از انفعالات شیمیایی در مغز، در عملکرد سلسله اعصاب؟ مگر برای این اجزا (که حیوانات نیز دارند)، بد و خوب فرقی می‌کند که الهام کنند این خوب است و آن بد؟!

دانشمند ماده‌گرا:

دانشمند، یعنی کسی علم و دانش بسیاری دارد، حال خواه در یک موضوع باشد و یا چند موضوع؛ اما "ماده‌گرایی"، سخن از "گرایش" دارد که ربطی به اعضا، جوارح و ... ندارد.

آیا سلول‌های مغز، بافت قلب، شکل و کارآمدی اعضا، ترشحات شیمیایی و انفعالات فیزیکی اعصاب، در انسان مؤمن و کافر متفاوت است، یا همه به یک شکل خلق شده‌اند؟! اگر بمانه آوردند که یک سری سلول در برخی فعال شده و در برخی نشده! بگویید: پس از کجا فهمیدید که خدایی نیست، روحی نیست، آخرتی نیست؟! بلکه سلول‌هایی در شما فعال نشده است. آیا کور مادرزاد، می‌تواند بگوید: خورشید و ماه نیست، چون من با عضو چشم ندیدیم؟! پرسید: آیا اگر دارویی به شما تزریق شود که آن سلول‌ها در شما نیز فعال گردد، مدعی خواهید شد که خدا، روح و حیات اخروی هست؟! و حیات اخروی هست؟!!

نکته‌ها:

- - چرا دانشمندان ماده‌گرا، تا به یک کشف علمی [در عرصه‌ی علوم تجربی] می‌رسند، اول سریعاً به جنگ خدا رفته و به انکارش می‌پردازند؟! این کار کدام سلول، سلسله اعصاب و اعضای بدن مادی است؟!
 - - هیچ کس چیزی (علمی) را خلق نمی‌کند، بلکه آدمی علم اندکی نسبت به آن چه را خلق شده و آنها توانسته‌اند در آن مطالعه‌ی علمی کنند، کشف می‌کنند؛ حال چطور با یک کشف علمی، ابتدا حکم می‌دهند که «چون ما تا حدودی این عنصر، نظم حاکم بر آن، قوانین و خواصش را شناختیم، پس خدایی نیست»؟! مثل این است که کسی مکانیکی یاد بگیرد و با دیدن پیچیدگی موتور یک خودرو، مدعی شود «چون فهمیدم چگونه است، پس هیچ مهندس مکانیکی که این خودرو را ساخته باشد، در عالم وجود ندارد»؟!
 - - مگر عالم، علامت نیست، مگر علم شناخت علامت‌ها (آیات = نشانه‌ها) نیست و حتی خودشان نمی‌گویند که "علم یعنی نشانه شناسی"؟! پس چگونه با دیدن نشانه‌ها، مدعی می‌شوند مبدأ و معادی نیست، مقصد و مقصودی نیست؟!
 - - آیا تجلی علم در عالم هستی، نشانگر "علیم" نیست؟ آیا تجلی زیبایی، نشانگر جمیل نیست؟! آیا تجلی قدرت در عالم هستی، نشانگر قادر متعال نمی‌باشد؟! آیا نظام حاکم بر عالم، جایگیری و ارتباط حکیمانه‌ی تمامی اجزا، چرخش و گردش زمین و آسمان، تغییرها و تحولات، تأثیرها و تأثرها و ...، دلیل بر وجود "خالق، ربّ و ربوبیت" علیمانه و حکیمانه نمی‌باشد؟!

پس چه چیزی را چه دلیل انکار می‌کنند؟!!
- بنابراین، این نتیجه‌گیری‌های غلط از اندکی کشفیات علمی، و این مواضع نادرست در تکفیر و انکار، دیگر کار "علم تجربی" نیست، بلکه کار "عقل" است که باید به نور علم ببیند؛ اما چون تعطیل و مدفون شده است، نمی‌بیند، نمی‌فهمد و درک نمی‌نماید.



قرآن کریم و حدیث- فرودین ۹۷

"شهید نظر می‌کند به وجه الله"، که گمان می‌کنم از امام خمینی (ره) باشد به چه معناست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

جمله‌ی "شهید نظر می‌کند به وجه الله" که امام خمینی رحمة الله علیه متذکر آن گردیدند، بخشی از یک حدیث مفصل می‌باشد که امام سجاد علیه السلام، از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نقل نموده‌اند. در این حدیث ایشان هفت خصلت ویژه برای شهید بر می‌شمرند که یکی از آنها، "نظر به وجه الله" می‌باشد.

« لِلشَّهِيدِ سَبْعُ خِصَالٍ مِنَ اللَّهِ ...، وَ السَّابِعَةُ أَنْ يَنْظُرَ فِي وَجْهِ اللَّهِ وَ إِنَّهَا لَرَأْحَةٌ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَ شَهِيدٍ » (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹)

ترجمه: پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله فرمودند: خداوند، هفت خصلت به شهید عطا فرموده: [... تا این که فرمود] و هفتم آن که: شهید به وجه خدا می‌نگرد و همانا آن، برای هر نبی و شهیدی، راحتی [از هر گونه ابتلائی] است.

● - کلمه "شهید" که از اسمای خداوند متعال در قرآن کریم می‌باشد، صیغه مبالغه‌ی "شاهد" و به معنای اشراف، آگاهی و علم مستمر برای گواهی صدق دادن است؛ چنان که در قرآن کریم می‌فرماید: او به آن چه انجام می‌دهید "آگاه = شهید" است [وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ / آل عمران، ۹۸]

● - در مورد "شهید"، یعنی کسی که در راه خدا جهاد و قتال (جنگ) می‌کند و دست از مبارزه بر نمی‌دارد تا کشته شود [یا در راه خدا بمیرد] و مقام و منزلت او در نزد پروردگار عالم، هم آیات قرآن کریم و هم احادیث بسیار است و هم اطلاعات عمومی مردم شهید پرور کم نیست. پس بهتر است به بحث "نظر به وجه الله" پردازیم.

نظر به وجه الله

عالم هستی و هر چه در آن وجود دارد، همه آیات الله، اسم الله (نشانه‌های خالق علیم، حکیم، قادر، جمیل، رحمان، رحیم ...) می‌باشند، چرا که هر چه هست، تجلی اسمای اوست.

بنابراین، هر کسی به هر مخلوقی که نظر کند، نظر به "وجه الله" کرده است، اگر چه خودش نداند؛ چنان که هر حمدی بگوید، حمد خدا را کرده است، اگر چه خودش نداند؛ [الْحَمْدُ لِلَّهِ = حمد مخصوص خداست و تمامی حمدها به او بر می گردد]، یعنی همین. اما در این مقوله، دو مسئله وجود دارد:

یک - نه خداوند متعال محدود است و نه تجلی او. بنابراین هر موجودی به تناسب ظرفیت وجودی خود، تجلی باریتعالی می باشد. پس تجلی ها شدت و ضعف مرتبه دارند. یک برگ درخت نیز تجلی علم الهی است، یک انسان کامل و علم او نیز تجلی علم الهی می باشد، چنان که قرآن حکیم، تجلی علم الهی است و هر چه در عالم هست، تجلی علم و جمال و جلال الهی می باشد. بنابراین، در "نظر کردن" [که با نگاه کردن تفاوت دارد]، خیلی متفاوت است که انسان مثلاً به ظاهر یک شیء جامد نگاه کند، یا به ظاهر یک انسان، یا به باطن او، یا به یک عالم، یا به یک انسان کامل و شخص معصوم که مصداق اتم "اسم اعظم و اسمای حسناى الهی" می باشد.

دو - نکته ی دوم، به این طرف، یعنی بیننده یا نظر کننده مربوط است. چه بسا قدرت دید و بصیرتش کم باشد و یا آن چه می بیند را از پس پرده ها (حجاب) های ضخیم از جهل (مقابل عقل) - نادانی (مقابل علم) - نفس (وابستگی های حیات مادی) و ... ببیند. در عالم ماده و علم تجربی، همگان یک برگ درخت را می بینند، اما همگان اتم های آن را نمی بینند و نمی شناسند، مگر دانشمندان و محققان. در عالم معنا نیز همین طور است. پس "عمق بصیرت و نظر بیننده" نیز شرط است.

نکته:

بسیاری از مردم، هم پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را دیدند؛ هم امیرالمؤمنین، خدیجه کبرا و فاطمه ی زهرا علیهم السلام را دیدند؛ هم سلمان، ابوذر، مقداد، بلال و ... ایشان را دیدند، و هم ابوسفیان، ابولهب و ابوجهل ایشان را دیدند! بسیاری از مردم، امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام را دیدند؛ هم حضرات ابوالفضل العباس و زینب کبرا علیهما السلام ایشان را دیدند؛ و هم ابن ملجم، شمر و خولی لعنة الله علیهم اجمعین! اما آنچه آن بزرگان دیدند، این کوردل ها ندیدند.

نظر شهید به وجه الله:

"شهید"، با معرفت، ایمان، عمل صالح، اخلاص، مالک ندیدن خود، مالک دیدن خدا، هدف گرفتن قرب او، شریک نگرفتن در اهداف و بالتبع بندگی، سعی در اطاعت، تلاش برای قرب، و حضور به موقع در میدان با تمام قوا و هر چه که دارد [جان و مال]، حجاب های ضخیم ظلمانی را پشت سر گذاشته است، پس وقتی حجابی نبود، "نظر می کند به وجه الله".

نکته:

حضرت موسی علیه السلام، که پیامبر اولی العزم بودند و خداوند سبحان، بدون واسطه‌ی فرشتگان با او سخن فرمود، [لذا ملقب به کلیم الله گردید]، به خداوند متعال عرض نمود که خود را نشانم بده تا تو را نظاره نمایم [نه این که ببینم]! البته ایشان یقین داشت که خداوند متعال جسم ندارد که به صورت مادی نشانش دهد، بلکه مشتاق کنار رفتن تمامی پرده‌ها، برای نظاره بر تجلی تام "اسم الله و وجه الله" بود؛ اما خداوند متعال به او فرمود: که تو هرگز نتوانی دید، حتی کوه تاب دیدن یک تجلی برتر مرا ندارد، چه رسد به تو [در حیات دنیوی].

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نُنْظِرُكَ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَاكَ فَلَمَّا بَهِجَىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» (الأعراف، ۱۴۳)

ترجمه: و چون موسی به ميعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا، خود را به من بنمای تا تو بر تو بنگرم.» فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید، لیکن به کوه بنگر؛ پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید.» پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود، آن را ریز ریز ساخت، و موسی بیهوش بر زمین افتاد، و چون به خود آمد، گفت: «تو منزهی! به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم.»

● - چرا فرمود: به کوه بنگر؟! چون بحث در حیات مادی و دنیوی (جسم) است و کوه در زمین، سمبل بزرگی، قوت، قدرت و استحکام می‌باشد. یعنی تا وقتی محصور در بدن هستی، چنین رؤیتی محال است؛ وگرنه در مقام روحی، ایشان اولی العزم بودند، صاحب معجزات عدیده‌ی الهی بودند، پس علم، حکمت، قدرت و تجلیات الهی را پیاپی می‌دیدند؛ بلکه طالب نظر به "وجه الله" به صورت تام و بدون واسطه بودند.

● - انبیا و اوصیای الهی، و در رأس همه، پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم السلام، همه "اسم اعظم" - "اتم اسما" - "آیت الله الکبری" و "وجه الله" هستند، اما فرق است بین دیدن ظاهر حضرات با نظر به "حقیقت محمدیه، حقیقت علویه، فاطمیه و ... صلوات الله علیهم اجمعین".

● - رحمت الهی، همه جا قابل رؤیت و ادراک است [البته کسانی که قلب‌شان کور شده است، نمی‌بینند]، چنان که فرمود:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (الحج، ۴۶)

ترجمه: آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوش‌های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود.

اما، دیدن ظاهر آنها، ولو با اعتقاد، محبت و مودت، با دیدن "رحمة للعالمین" بودن پیامبر اکرم و "کلمة الرحمن" بودن امیرالمؤمنین و سایر اهل عصمت علیهم السلام، که یک حقیقت دیگری است، بسیار متفاوت می باشد. چنان که سلمان و ابوذر، خواهان شناخت امیرالمؤمنین علیه السلام به "نورانیت" شدند، و ایشان شمه ای از این معرف را برای آنان بیان نمود و بالتبع هر کدام متناسب با ظرفیت خود، دریافت و درکی نمودند (حدیث نورانیت).

● - قرآن کریم که کلمة الله است و خود حکیم است (نه این که فقط حکیمانه باشد)، در اختیار همگان قرار دارد؛ برخی به دشمنی با آن بر می خیزند، برخی اصلاً کاری با آن ندارند و آن را پشت سر می اندازند، برخی دیگر به آن رجوعی می کنند، برخی دیگر در آن تفکر و تعمق نیز مینمایند و علم و حکمت می آموزند، برخی با آن (مانند نماز) به معراج می روند، چون می فهمند که وقتی قرآن مجید را تلاوت می کنند، خداست که با آنان سخن می گوید؛ اما آیا همگان همان حال و درک مخاطب وحی و اهل عصمت علیه السلام را دارند؟! اهل نماز، همه اقامه نماز می کنند، برخی نیز با فهم، خضوع و خشوع؛ اما امیرالمؤمنین علیه السلام، در نماز، با درک محضر او، غش می نماید.

● - اهل قرآن کریم، شناخت و درکی راجع به بهشت الهی دارند و تعاریف و توصیفات از آن را در قرآن مجید و احادیث خوانده و شنیده اند، اما آیا همگان می دانند که "رضوان الله" یعنی چه که "اکبر" از بهشت است؟ مقام محمود، چه مقامی است؟ همگان "جنات و نهر - باغها و رودها" را تا حدودی درک و چه بسا با مصادیق دنیوی تصور هم می کنند، اما آیا درک می کنند که "نشستن در جایگاه صدق، نزد ملیک مقتدر" یعنی چه؟

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (القمر، ۵۴ و ۵۵)

ترجمه: در حقیقت مردم پرهیزگار در میان باغها و نهرها (ی بهشتی هستند) * در جایگاه صدق، نزد پادشاهی توانايند.

به فرض که برخی از علمای صادق و با تقوا بدانند؛ اما آیا می توانند تا در دنیا هستند، درک کنند و به این مقامات نظر بیندازند؟! حتی در بهشت الهی نیز نظر به این تجلیات، درجات و مراتب دارد، و برای شهید (مانند انبیا و علمای صدیق)، پرده ها کنار می رود و "نظر می کند به وجه الله"!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ
اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الشَّهَادَةِ فِي سَبِيلِكَ تَحْتَ رَايَةِ وَلِيِّكَ.

چرا در آیه ۳۳ سوره مائده گفته کسانی که به جنگ با پیامبر و اسلام میان رو، دست و پای اوها رو بر خلاف جهت قطع کنید؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا باید می فرمود: بسیار خوشحال باشید که به شما حمله ور شده اند، دست و پایشان را ببوسید و قدردانی نمایید؟!

در آیه ی بعد، یک "الّا" (استثنا) نیز بیان شده که ایجاب می کند این دو آیه با هم مورد مطالعه و بحث قرار گیرد:

« إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ

خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (المائدة، ۳۳)

ترجمه: سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند، جز این نیست که کشته

شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید

گردند. این، رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

« إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ » (المائدة، ۳۴)

ترجمه: مگر آن افرادی که قبل از دستگیر شدنشان به دست شما به سوی خدا برگشته باشند، و بدانید که خدا

آمرزگار و رحیم است.

● - این آیات را می توان (و باید) از دو منظر «کلی» و «فقهی» مورد مطالعه قرار داد، چرا که ضمن تبیین و

دستور به استراتژی های کلان، شامل احکام فقهی نیز می باشد.

جنگ (مبارزه):

وقتی سخن از "جنگ" به میان می آید، چه جنگ سخت باشد و چه جنگ نرم، سخن درباره ی "از میان

برداشتن"، یک جناح توسط جناح مقابل می باشد.

مستکبران مشرک که همیشه نظام سلطه را بر مردمان تحمیل نموده اند، با نفوذ به ادیان یهودی و مسیحی، به آنان

القا کردند که اخلاق الهی یعنی: «اگر به این طرف صورتت سیلی زدند، آن طرف را بیاور تا یکی دیگر نیز

بزنند!»! یقیناً این دورغ و اتهام به خدا و انبیای الهی، برای بازدارندگی موحدان و مؤمنان، از هر گونه مقابله با ظلم

و جنایت مستکبران و ظالمان کافر بوده و می باشد.

● - این تحریف ها و دروغ ها را نتوانستند به اسلام و فرهنگ مسلمانان نفوذ دهند، چرا که با آیات جهادی و نیز

سیره ی اهل عصمت علیهم السلام، در مقابله با ظلم و ظالم، متعدی، مفسد و ... مواجه گردیده و می گردند.

● - «جنگ، جنگ است»، و در "جنگ" جای تعارف، تسامح، تساهل، لبخند، اهدای گل و شیرینی و ...

وجود ندارد، بلکه باید با همان شدت حمله دشمن، و حتی شدیدتر از آن، به او حمله نمود.

از این رو، هر کجا که بحث از "جنگ" در اسلام آمده، سخن از مقاومت شدید، تشکیل صفوف آهنین، تجمیع کل قوای انسانی و تسلیحاتی، تدبیر، نشانه گرفتن سرها (نقشه‌ها) و سرانگشتان (که قلم یا ماشه را می‌چکانند) و از بین بردن دشمن به میان آمده است.

بدیهی است که اگر در مقابل دشمن، تسامح، غفلت، ساده‌انگاری گردد، او شما را از بین می‌برد.

متجاوز:

در آیهی کریمه، تصریح شده به «يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»، یعنی کسانی که به جنگ خدا و رسول خدا [دین خدا، کتاب خدا، احکام خدا، موحدان و خداپرستان] می‌آیند؛ پس مهاجم و متعدی هستند؛ حال مقابل آنان چه باید کرد؟ دعوت به گفتمان، با لبخند و اهدای هدایای ملی و اعطای امتیازات یک سویه و ...؟! بدیهی است که نباید به جنگ بیایند، و در قرآن کریم نیز آیات متعددی درباره‌ی آن کسانی که مخالفند اما اقدام به جنگ سخت، جنگ نرم، فتنه، نفاق و ... نمی‌کنند وجود دارد؛ اما اگر اقدام به حمله کردند، نباید انتظار داشته باشند که خداوند متعال به بندگانش بفرماید: «عیبی ندارد، بگذارید جان، مال، سرمایه‌ها و نوامیس مادی و معنوی را به غارت ببرند!» کدام عاقل و حکیمی چنین دستور العملی صادر می‌کند که از خداوند متعال چنین انتظاری دارند؟!

فساد:

فساد، یعنی تباهی. در آیهی کریمه فرمود: کسانی که «وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» - و تلاش در جهت فساد در زمین می‌کنند». خب، در مقابل آنها چه باید کرد؟ با مسامحه‌ی احمقانه، به آنها مشاور معرفی نمود، یا مقابله نمود؟!

بدیهی است که «فساد در زمین»، جرم‌های اجتماعی را شامل می‌گردد؛ به عنوان مثال: جنگ نرم، ضدتبلیغ، یا فتنه علیه اسلام و مسلمانان در عرصه‌های گوناگون - به خطر انداختن امنیت عمومی - قتل، سرقت، زورگیری، آدم‌ربایی، تجاوز ... - ارتکاب علنی به هر گونه ناهنجاری رفتاری، که موجب اشاعه‌ی آنها می‌گردد - فتنه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... [که فرمود: فتنه از قتل شدیدتر است].

فقه:

بدیهی است که در هر قانونی، برای هر جرمی، یک مجازاتی تعیین شده است؛ حکم جنگ، مرگ است، چرا که اساساً دو طرف برای نابودی یک دیگر به میدان آمده‌اند، اما از آیهی بعد معلوم می‌شود که سخن بیشتر درباره‌ی کسانی است که در جنگ کشته نشده‌اند، بلکه یا به اسارت در آمده‌اند و یا بدون هیچ جنگ سختی، در میان مردم زندگی می‌کنند، اما سعی در فساد و تباهی دارند.

مجازات‌های تعیین شده، برای هر جرمی، جداگانه است؛ گاه مجازات اعدام است - گاه حبس‌های کوتاه مدت یا بلند مدت - گاه جرایم نقدی - گاه تبعید و ... و البته تشخیص با شارع و قاضی می‌باشد.

شدت مجازات:

در ضدتبلیغ علیه السلام (و اساساً حقوق)، معترض می‌شوند که «چرا عقوبت تعیین شده، اینقدر سنگین است؟! گاه به جای خشونت شمردن فساد، می‌گویند: «این مجازات‌ها خشن است»؟! در غرب، چون جانین به قدرت رسیده‌اند، کلاً "اعدام" را ملغی کرده‌اند، و هیچ فرقی نمی‌کند که فرد جانی، یک نفر را کشته باشد، یا صد نفر را، یا یک کودک را، یا هزاران نفر را در یک جنایت جنگی! در حال فقط حبس می‌گردد!

اینها هیچ‌گاه درباره‌ی «سنگینی و میزان تباهی جرم» سخن نمی‌گویند، بلکه فقط به سنگینی مجازات آن اعتراض دارند!

اما، مجازات فقط برای این نیست که مجرم مجازاتی بکشد، بلکه برای این است که "عامل بازدارنده از جرم" باشد؛ لذا شدت آن، از یک سو بیانگر شدت و عمق جرم و اثر تخریبی آن است و از سوی دیگر یک عامل بازدارنده بسیار جدی محسوب می‌گردد.

بازگشت:

بسیاری تا جایی که بتوانند اقدام به ظلم، تعدی، جنایت و چپاول می‌کنند، اما همین که مغلوب، اسیر یا دستگیر شدند، اظهار ندامت، و حتی اظهار گرایش و ایمان شدید به اسلام و یا اخلاقیات می‌کنند!

این رفتار اختصاصی به افراد ندارد، بلکه حکومت‌های مستکبر، جبار، ظالم، جنایتکار و فاسد نیز همین شیوه را دنبال می‌کنند! چنان که شاهدیم ابتدا حمله می‌کنند، بی‌رحمانه کشتار می‌کنند، شهرها و زیرساخت‌ها را تخریب می‌کنند - کودکان را می‌کشند و به زنان تجاوز می‌کنند - سرمایه‌های را به غارت می‌برند و ...؛ اما همین که اولین نشانه‌های شدت مقاومت، بیداری اذهان عمومی، و علائمی از ناتوانی خود و پیشروی طرف مقابل می‌بینند، پیشنهاد "آتش بس - مذاکره - معاهده و ..." می‌دهند و سازمان‌های بین‌المللی نیز به حمایت از آنان، دم از صلح و دوستی و مذاکره و ... می‌زنند!

اشخاص نیز همین‌طور هستند؛ به نوکری بیگانگان مسلمانان را می‌کشند و هنگام شکست و اسیر شدن، "الله اکبر" گویان، اذهار توبه می‌کنند - یا پس از سرقت، تجاوز و قتل، اظهار ندامت می‌کنند و حتی با محکوم کردن خانواده، محیط، اوضاع اقتصادی و ...، مظلوم‌نمایی نیز می‌نمایند!

"خداوند متّان، رحمان و غفار، در اسلام عزیز راه بازگشت را باز گذاشته است، اما راه فریب را بسته است، لذا می فرماید: اگر قبل از گیر افتادن، توبه کردند، مستثنا می شوند، خداوند بخشنده است: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ»، یعنی: به غیر از کسانی که قبل غالب شدن شما بر آنان، توبه کنند.

در روایتی خواندم: کسی که در امر غیبت عجله کند هلاک می شود، آیا این با مضامین دعای اللهم عجل لولیک الفرج یا دعای عهد ندارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در روایت به "تعجیل در امر ظهور" تصریح شده، نه "تعجل در امر غیبت" و در دعای مذکور نیز طلب "فرج و ظهور" شده است!

ممکن است ابتدا چنین به نظر رسد که منظور و مقصود روشن است و هر به یک موضوع توجه دارند، حالا چه فرقی دارد که بگوییم «امر غیبت» یا بگوییم «امر ظهور»؟! اما واقع این است دقت به کلمات و واژگان است که از سویی سبب دریافت پیام و مقصود می گردد و از سویی دیگر سبب درک صحیح مفهوم می شود و اگر احیاناً پرسشی برای ذهن پیش آید نیز جهت و مقصود آن را معلوم می دارد.

"امر غیبت" و "امر ظهور"، خیلی با هم تفاوت ماهوی دارند، مسائل، حوادث و تکالیفشان نیز متفاوت است و اساساً امر ظهور، به مثابه‌ی پایان امر غیب می باشد.

"امر غیبت"، در سال ۲۶۰ هجری، در همان روزهای آغازین امامت حضرت مهدی علیه السلام شروع شد و همچنان ادامه دارد؛ بخشی را "غیبت صغری" نامیدند که در سال ۳۲۹ هجری به پایان یافت، اما همان غیبت است که هم چنان ادامه دارد. تفاوت غیبت صغری و کبرا در این است که در آن ۶۹ سال، ایشان چهار نایب خاص داشتند که رابط بین ایشان و مردم بودند، اما در طول غیبت کبری، چنین نیابتی وجود ندارد و علما و فقهای به حق، همه نایبان عام می باشند.

"امر ظهور" نیز معلوم نیست در چه زمانی اتفاق می افتد، همین فردا، یا ده سال، یا پنجاه سال، یا ... سال دیگر! و معلوم نیست که بداءها، چقدر در تقدم و تأخر این امر اثر می گذارند؟

● - در هر حال، کافیت بیاندهشیم که وقتی نه امر غیبت در اختیار کسی جز خداوند متعال است و نه امر ظهور؛ چگونه ممکن است کسی در امر ظهور تعجیل نماید؟! و اگر کسی نمی تواند در امر ظهور تعجیل نماید؛ پس چرا فرمودند: کسی که در امر ظهور تعجیل نماید، هلاک می گردد؟!!

- - "تعجیل" به معنای عجله نمودن، زودتر رساندن، سرعت در تحقق و ...؛ یک "فعل" است، نه یک آرزو، مطالبه یا دعا؛ و البته فعل "تعجیل در ظهور"، فاعلی جز خداوند سبحان ندارد.
- - بنابراین، به کسانی گفته می‌شود «تعجیل در ظهور می‌نمایند» که از سوی خود برای تحقق این امر، وقت می‌گذارند. مثلاً می‌گویند: ایشان تا ماه دیگر، شش ماه دیگر، سال دیگر، یا پنج سال دیگر ظهور می‌نمایند. لقب اینان در احادیث "وَقَاتُونَ" است، یعنی "وقت گذاران"؛ این "تعجیل" است که موجب هلاکت می‌شود و در حدیث مذکور نیز همین معنا آمده و به وقت‌گذاری تصریح شده است:

ترجمه حدیث:

«عبدالرحمان بن کثیر می‌گوید خدمت امام صادق علیه السلام بودم که شخصی به نام اسدی وارد شد عرض کرد: فدایت شوم ظهور قائم آل محمد و تشکیل دولت حق که در انتظارش هستید طول کشید پس کی واقع می‌شود؟ حضرت فرمودند: تعیین‌کنندگان وقت ظهور، دروغ می‌گویند، افرادی که برای ظهور عجله می‌کنند هلاک می‌شوند، فقط افرادی که تسلیم اراده‌ی خداوند هستند نجات می‌یابند و به‌سوی ما بازمی‌گردند.» (بخاری، ج ۵۲، ص ۱۰۳)

- - در حدیث تصریح شده که «فقط افرادی که تسلیم اراده‌ی خداوند هستند نجات می‌یابند و به‌سوی ما بازمی‌گردند»؛ یعنی همان کسانی که ضمن هدفمندی، برنامه، تلاش مخلصانه، مجاهدت در مساعد نمودن زمینه و دعا، "توکل" دارند و تسلیم اراده، مشیت و امر الهی می‌باشند.
- - بنابراین، تمامی دعاهایی که در "تعجیل ظهور" آمده است، در مقام مطالبه و درخواست از خداوند متعال [فاعل] می‌باشد؛ از او مسئلت می‌دارند که او لطف و مرحمت خود را شامل گرداند و در امر ظهور، تعجیل نماید و این فراق دردناک را زودتر به پایان رسانده و نجات و فلاح مبدل نماید. همه درخواست از اوست و با «اللَّهُم - اللَّهُمَّ اِنِّی اسْئَلُکَ - یا رَبِّ» و سایر اسمای الهی شروع می‌شود؛ مانند «اللَّهُمَّ کُنْ لَوْلِیْکَ - اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِیْکَ - الْفَرَجَ - اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِیَ الْمَهْدِیَ - فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِیَّکَ - اللَّهُمَّ اَکْشِفْ هَذِهِ الْعُمَّةَ عَن هَذِهِ الْأُمَّةِ بِخُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ - و ...».

پس همه با هم بگوییم:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَالْعَنْ أَعْدَاءَهُمْ أَجْمَعِينَ.

در آیهی ۳۷ سوره نمل، حضرت سلیمان، فرستاده بلقیس را با تهدید به جنگ و بیرون کردن با ذلت از سرزمین‌شان بر می‌گرداند! تا جایی که اطلاع دارم، این شیوهی تبلیغی تا آنجایی که اطلاع دارم مورد تأیید اسلام نیست! اولاً اینکه با توجه به سیاق داستان مطرح شده در قرآن اینان کافرانی نبودند که بخواهند با دین مبارزه کنند و در کشور خود مستقلاً زندگی می‌کردند. ثانیاً ایمان آوردن از ترس شمشیر چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد. کما اینکه بارها عمل خلیفه‌ی دوم در مورد لشکرشی به ایران جهت گسترش اسلام مورد نقد قرار گرفته است.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیات مورد بحث به شرح زیر می‌باشد:

« فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِمَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ » (النمل، ۳۶)

ترجمه: هنگامی که (فرستاده ملکه سبا) نزد سلیمان آمد، گفت: «می‌خواهید مرا با مال کمک کنید (و فریب دهید)؟! آنچه خدا به من داده، بهتر است از آنچه به شما داده است؛ بلکه شما هستید که به هدیه‌هایتان خوشحال می‌شوید!

« ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ » (همان، ۳۷)

ترجمه: بسوی آنان بازگرد (و اعلام کن) با لشکریانی به سراغ آنان می‌آیم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند؛ و آنان را از آن (سرزمین آباد) با ذلت و خواری بیرون می‌رانیم!

پاسخ:

همیشه ابتدا به ساختار پرسش خود، که احیاناً چندین سؤال و نیز اتهام و حکم نهایی در آن طرح می‌شود، دقت نماید. به ویژه وقتی سؤال از صریح آیهی قرآن کریم می‌باشد.

● - وقتی حکم می‌دهید که "مورد تأیید اسلام نیست"، یعنی چه؟ آیه قرآن با اسلام منافات دارد؟ یا رفتار و مواضع یک نبی خدا؟! چه کسی تعیین می‌کند که حدود اسلامی چیست؟! آیا ما آنقدر با اسلام آشنا هستیم که به داوری کار معصوم پردازیم و نتیجه نیز بگیریم که کارش مورد تأیید اسلام نمی‌باشد؟! وقتی خداوند منان که قرآن و اسلام را فرستاده امری را تأیید می‌کند، دیگران آن امر را با کدام اسلام مقایسه می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که اسلامی نیست؟!

مالکیت و حکومت:

● - ملک و مُلک، [مالکیت و سلطنت]، و هم چنین تمامی مخلوقات، همه مال خداوند متعال است، نه مال سلیمان، بلقیس، سایر انبیاء و یا فراعنه و شیاطین و بزرگ و کوچک در اعصار گوناگون.

« يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ » (فاطر، ۱۳)

ترجمه: او شب را در روز داخل می کند و روز را در شب؛ و خورشید و ماه را مسخّر (شما) کرده، هر یک تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهد؛ این است خداوند، پروردگار شما؛ حاکمیت (در سراسر عالم) از آن اوست: و کسانی را که جز او می خوانید (و می پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند!

● - بنابراین، وقتی خداوند متعال، حکومت خود در یک منطقه یا حکومت جهانی را به رهبری و ولایت فرستاده‌ی خود مقرر می نماید، دیگر کشور خودم، حکومت خودم، قوم قبیله‌ی مجزا، کشور مستقل و ... معنا و مفهومی ندارد و تمامی حکومت‌ها باید تسلیم حق شوند. اگر ملاک مرزبندی‌های جغرافیایی بشر بود و هر کسی در محدوده‌ی جغرافیایی خودش مجاز به هر کفر و فساد بود که دیگر پیامبری نمی آمد. فراعنه در مملکت خودشان به ظلم و فساد مشغول بودند و هم چنین سفیانی‌ها و ... نیز در مملکت خودشان کافر، بت پرست، با سنن جاهلی و ظالم بودند.

● - این که مردم در دین خود کافر هستند و یا مؤمن، با این که باید حکومت را تسلیم حق نمایند، دو مقوله‌ی متفاوت می باشد، بنابراین چه به حسب ظاهر ادعای اسلام نمایند (مثل حکومت معاویه و یا خوارج و ...) اما تسلیم "ولیّ الله" نشوند و چه کافر باشند و تسلیم نگردند، حکم دشمن و محارب پیدا می کنند.

● - آن چه که حضرت سلیمان علیه السلام به حکم خداوند متعال ابلاغ نمود، یک دستور حکومتی بود و نه صرفاً یک دعوت تبلیغی؛ لذا موضوع ربطی به "تبلیغ" و شیوه‌های احسن آن ندارد؛ اگر چه تبلیغ به معنای عامش، روش‌های گوناگونی دارد و به زور اعمال قانون نیز صورت می پذیرد.

● - کسی با زور شمشیر یا ... به ایمان کشانده نمی شود، چنان که کسی با زور به کفر و شرک و نفاق کشانده نمی شود؛ اما تسلیم قانون شدن، ربطی به ایمان ندارد؛ ایمان کار قلب است و تسلیم کار عمل؛ اگر چه ممکن است تسلیم حق شدن، زمینه را برای ایمان نیز مساعد نماید و یا دست کم موانع فردی و اجتماعی و حکومتی برای ایمان مردم را از میان بردارد، چنان که حتی بلقیس و قومش دست از خورشید پرستی کشیدند و ایمان آوردند.

« قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ » (الحجرات، ۱۴)

ترجمه: عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند، خداوند، آمرزنده مهربان است.»

حمله اعراب:

● - اگر تمام این ماجرا به خاطر رساندن بحث به "الشکر کشی اعراب، در زمان خلیفه دوم به ایران" است، باید دقت نمود که اگر چه "خسرو پرویز" پادشاهی بسیار جاهل و جبار بود و راه رشد و کمال مردم ایران آن روز را بسته بود، و دائماً یا به جنگ‌های رفت و برگشتی با رومیان مشغول بود و یا به قابل عرب حمله‌ور می‌شد؛ اما خلیفه‌ی دوم نیز نبی‌الله، رسول‌الله، ولی‌الله و خلیفه‌الله نبود و حتی حکومت از "ولی‌الله و خلیفه‌الله" غصب شده بود.

● - همان‌طور که اشاره نمودید و تصریح شد؛ کسی با زور ایمان نمی‌آورد، چنان‌که با زور کافر نمی‌شود؛ بنابراین اسلام‌پذیری ملت ایران، از سابق تا کنون و نیز ایمان مردم، هیچ ربطی به آن حمله ندارد؛ چنان‌که در طی چهارده قرن، و به ویژه دو قرن اخیر، حملات بسیاری به ایران شد، از حکومت‌های اموی و عباسی گرفته تا دویست سال استعمار کامل توسط روسیه، انگلیس و امریکا و حتی تجزیه‌ی خاک این کشور؛ اما ملت ایران نه تنها دست از اسلام و قرآن کریم برنداشتند، بلکه هر روز بر علم، بصیرت، ایمان و صبر و مقاومت آنها افزوده شد - و البته در میان این ملت، بوده و هستند کسانی که نه آن موقع ایمان آوردند و نه اکنون.

● - بنابراین، نقد حمله اعراب به ایران در زمان خلیفه دوم و آن جنایاتی که نمودند، هم چنان به قوت خود باقیست، چنان‌که نقد پادشاهان بی‌عرضه، دیکتاتور و جنایتکار ایران و ... به قوه‌ی خود باقیست و هم چنین بررسی و تحلیل علل گرایش ایرانیان به اسلام، آن هم اسلام ولایی، (به رغم مخالفت حکومت‌های داخلی و خارجی)، هم چنان به قوه‌ی خود باقیست.

آیا این مطلب پایه و اساسی دارد: «السلام علی‌الحسین؛ شب اول شعبان دو اسکناس لای قرآن بگذار و فلان آیات را بخوان ... و فردای آن روز یک اسکناس را صدقه بده و دیگری را در کیف پولت بگذار تا رزق و برکت در این ماه زیاد شود [که بسیار در فضای مجازی شایع شده است و تأکید دارد که برای همگان بفرستید بهره ببرند]، سندیت دارد؟!»

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در ابتدا سلامی بر سیدالشهداء داده که باورتان شود! پس لازم است به چند محور مطروحه در این مطلب دقت شود.

"برکت" یعنی "خیر پایدار و باقی"، که همان خداوند متعال می‌باشد و سپس هر چیزی که او به آن برکت داده باشد؛ چنان‌که از یک سو فرمود: مبارک (خیر پایدار) است، خدایی که ربّ العالمین است «فَتَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» - مبارک است آن که انسان را آفرید و احسن الخالقین می‌باشد «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» - مبارک

است کسی که قرآن کریم را نازل نمود «**تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ**»...؛ و از سوی دیگر فرمود: کتابی که فرستاده نیز مبارک است «**وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ**» - کعبه‌ی معظمه مبارک است «**إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ**» - آبی که از آسمان می‌فرستد مبارک است «**وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا**» - شب قدر مبارک است «**إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ**» و

برکت:

بنابراین، "برکت" در علم، حکمت، عقلانیت و رحمتی است که مبدأ و مقصدش "الله جلّ جلاله" باشد، پس هر کجا "عقلانیت و اخلاص در بندگی" نبود، برکت هم نیست، اگر چه نماز، زیارت، ادعیه، اذکار و ... باشد. بسیاری از همین طریق گمراه شدند و یا دیگران را به گمراهی کشاندند.

قرآن کریم:

قرآن کریم، کلام الله و کتاب علم، حکمت و هدایت الهی می‌باشد؛ نه تنها آیاتش که از سوی خداوند حکیم نازل شده، حکیمانه می‌باشد، بلکه خود قرآن مجید، موجود زنده و حکیمی است و البته چون زنده است، عقول و قلوب را باذن الله زنده می‌کند؛ لذا هم در مورد صاحب و گوینده‌ی کلام فرمود: «**إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ**» - همانا پروردگار تو حکیم و علیم است / الأنعام ۸۳ و چندین آیه‌ی دیگر» و هم در مورد خود قرآن مجید فرمود: «یس * **وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ**» - یس، قسم به قرآن حکیم / یس، ۱ و ۲» و قرآن مجید، نه تنها از سوی پروردگار عظیم است، بلکه خودش نیز عظیم است؛ تجلی عظیم، عظیم می‌شود:

«**وَأَلْقَدْنَا آتِينَكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ**» (الحجر، ۸۷)

ترجمه: و به راستی به تو سبع المثنائی [=سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم.

بنابراین، قرآن کریم، برای زینت کتابخانه، قرار دادن سر سفره‌ی عقد یا هفت سین، تلاوت آیاتی سر قیر ... و کیف پول نازل شده است، بلکه برای مطالعه و فراگیری علم و حکمت و هدایت نازل گردیده است. چنان که در همین کلام وحی، ضمن تأکید بر خواندن (قرائت) آن، آموزش‌های بسیاری برای چگونگی آغاز خواندن (استغاده از شیطان به خداوند منان) - چگونگی پایان خواندن (تصدیق) - و چگونگی مطالعه قرآن کریم [با اخلاص، تفکر، تأمل، تعمق و تعقل]، ابلاغ شده است که البته همه علم و حکمت است:

«**فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**» (النحل، ۹۸)

ترجمه: پس چون قرآن می‌خوانی از شیطان مطرود به خدا پناه بر.

«**أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**» (محمد صلوات الله علیه و آله، ۲۴)

ترجمه: آیا آنها در قرآن تدبّر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟!

برکت قرآن مجید:

بنابراین، همانگونه که "برکت علم، قدرت، ثروت ... و حتی زیبایی (جمال)" برای کسانی است که از آنها درست (شاکرانه) استفاده نمایند و برای مابقی، سبب گرفتاری، انحراف و ظلم به خود و دیگران می‌گردد، برکت قرآن حکیم نیز برای کسانی است که تعامل درستی با آن داشته باشد، وگرنه همین کتاب و کلام الله، سبب گمراهی و خسران بیشتر آنان می‌گردد؛ لذا درباره‌ی چگونگی تأثیر قرآن مجید فرمود:

«وَوُنزِلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم؛ و ستمگران را جز خسران (و زیان) نمی‌افزاید.

پول لای قرآن کریم گذاشتن و اذکار:

برخی هنگام نوروز، پول نو را لای قرآن کریم می‌گذارند و هدیه می‌دهند؛ ممکن است برخی مقداری از دشت اول، یا صدقه‌ای را لای قرآن کریم بگذارند و ...؛ اینها اگر از روی صدق و خلوص باشد، اشکالی ندارد، یعنی اول قرآن است؛ یعنی برکت با قرآن کریم است؛ نه این که چون کاغذ پول با کاغذ قرآن تماسی داشت، آن پول پر برکت می‌شود!

ولی مهم این است که هیچ دستورالعملی بر این کار، از سوی حق تعالی در قرآن کریم، یا بیان معصومین علیهم السلام که معلمان کلام الله می‌باشند، صادر نشده است، بلکه کاری ذوقی و سلیقه‌ای می‌باشد و اشکالی هم ندارد. اما دستورالعمل دادن با تعیین آیات و اذکار خاص، [اگر مستند به آیه و یا قول معصوم علیه السلام نباشد]، بحث دیگری است.

بنابراین، دستور العمل مذکور در سؤال و مشابه آن در مواقع و موارد متفاوت، همه "من درآوردی"، و البته در راستای خرافه‌پردازی می‌باشد.

فضای مجازی و اذکار من درآوردی:

ارتباطات گسترده‌ی اینترنتی و به اصطلاح فضای مجازی، به غیر از منافع کثیری که دارد، مضرات فراوانی هم دارد، چرا که ابزار قدرتمندی است که در دست دوست و دشمن قرار گرفته است.

از جمله مضرات، همین دروغ‌پردازی‌ها در فرافکنی "اذکار یا آداب عبادی من درآوردی" می‌باشد و قابل تأمل آن که جای کتب ادعیه و اذکار موثق [مانند مفاتیح الجنان] را برای عده‌ای گرفته است. و تأسف بار آن که عده‌ای مشتاقانه، به دنبال این خرافه‌ها هستند! خرافه‌گراها، دعای مستندی از اهل بیت علیهم السلام را در مفاتیح نمی‌خوانند، اما مصرانه به آداب و اذکار عجیبی مشغول می‌شوند و هنگامی که از آنها می‌پرسید: سندش کجاست؟ می‌گویند: در یک پست فضای مجازی نوشته بود! و چنان محکم و مطمئن می‌گویند که گویی وحی منزل است!

هدف اصلی از اشاعه و ترویج این دستورالعمل‌ها و اذکار من‌درآوردی، همان "بدل زدن شیطانی" و دور کردن مسلمانان از صراط مستقیم می‌باشد.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِعَیْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»

ترجمه: و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده است!

پس، شما عزیزان عاقل، فهیم، مؤمن و اهل قرآن مجید، این متن را برای بقیه دوستان نیز بفرستید، تا باشد که عده‌ی بیشتری متذکر شوند و از قرآن کریم و عقلانیت، بهره‌ی بیشتری ببرند. برکت یعنی همین.

دلیل اینکه خداوند به همه‌ی پیامبران فرمود: «به پیروان خود بگویند: من از شما مزد رسالت نمی‌خواهم

چيست»؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیات الهی که به آن "کلام الله" اطلاق می‌گردد، همه از مصدر "علم و حکمت مدبر الامور" صادر شده‌اند، بنابراین از هر زاویه و سطحی که به آنها توجه شود، انوار گوناگونی از حکمت در آنها تجلی دارد. پس، کسی نمی‌تواند بگوید که حکمتش فقط این است.

اکنون در این مختصر، مقوله‌ی «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا - بگو من بابت این دعوت از شما اجری نمی‌خواهم» را از چند منظر و البته به صورت اجمال، مورد توجه قرار می‌دهیم:

الف - آدمی برای اجر (مزد) کار می‌کند:

آدمی از یک سو "عاقل" است، و از سویی دیگر "فقیر" و نیازمند و از سویی دیگر "عاشق کمال". از این‌رو، هر چه را بپذیرد، هر چه را نپذیرد، هر کاری که انجام دهد و هر رویکردش، حتماً هدفدار است؛ یعنی از آن فایده‌ای می‌طلبد، نتیجه‌ای مطلوبی انتظار دارد که به آن "اجر = مزد = پاداش" اطلاق می‌گردد. در این قاعده‌ی کلی، هیچ فرقی ندارد که اسلام را بپذیرد، یا تسلیم طواغیت شود - کار او عبادت و بندگی خدا باشد - یا دشمنی با او - هدفی در آخرت [بخت] را در نظر داشته باشد، یا هدفی در دنیا مانند تحصیل، کسب، ازدواج و ...؛ در هر حال، در پی فایده و کمال می‌باشد.

بنابراین، وقتی کسی او را ندا کرده و دعوت به امری می‌نماید، حق دارد که ابتدا گمان نماید: «او بی‌خود به میدان نیامده و دعوت می‌کند؛ لابد فایده، اجر، مزد، پاداش و نتایج مفیدی برای خودش را در نظر دارد که از ما بگیرد»؛ و همین گمانی که اصلش درست است، خود سبب نوعی "مقاومت ادراکی و قبول" می‌گردد.

فرعون به قومش گفت: «موسی (علیه السلام) و برادرش، قصد دارند که شما را از سرزمین خود بیرون کنند و در زمین فساد کنند!» راجع به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می گفتند: چون مرد عاقل، حکیم، مدیر و جذابی است، از خاندان بنی هاشم است، از اولاد حضرت ابراهیم علیه السلام است و...؛ می خواهد به ثروت و قدرت برسد و بر عرب حکومت نماید؛ لذا به او پیشنهاد دادند که در مقابل «پول زیاد، زنان زیبا و نیز حکمرانی بر عرب» دست از این دعوت بردارد؛ و ایشان فرمودند: اگر خورشید را در یک دست و ماه را در دست دیگرم قرار دهید، باز هم دست از دعوت به توحید و دوری از شرک، بر نمی دارم. (مضمون)

● - پس، خداوند متعال به پیامبرانش فرمود که در همان ابتدای امر، خیال مردم را راحت کنند که از آنها هیچ نمی خواهند. همین اذعان، سبب می گردد تا مردم با خیال راحت تر و البته عاقلانه تری اندیشه کنند، که پس چه می گوید، به چه چیز دعوت می کند و چرا خود را اینگونه به زحمت و مشقت می اندازد.

ب - اجر و عقوبت با خداوند است:

"بیم و امید"، دو عامل موضع گیری و حرکت انسان در هر امری می باشند؛ هر جبهتی که انسان می گیرد و یا هر کاری که می کند، یا از ترس ضرر و برای جلوگیری از اصابت خطر به اوست و یا به امید فایده و رسیدن به نتیجه ی مطلوب.

"نظامات سلطه" و سلطه گران نیز مبتنی بر همین دو اصل، مردمان را به بندگی و بردگی خود می کشانند، و مردمان نیز از ترس قهر و عقوبت، و یا به امید تکه نانی که آنها مقابل اینها پرت کنند، تسلیم تکبر و یاغی گری های آنان می گردند؛ حال خواه فرعون آن عصر باشد، یا انگلیس قرون وسطی، یا امریکای این عصر.

● - اما، انسان عاقل، علیم، حکیم، بصیر و مؤمن، می داند که دیگران نیز مانند خود او، انسان، فقیر و نیازمند هستند، پس ارزش بندگی ندارند؛ و این فقط خداوند متعال است که خالق، قادر، مالک، رب و غنی می باشد، پس فقط اوست که می تواند "اجر یا عقوبت" دهد، و البته عادل و نیز رحمان، رحیم، غفور، عفو، جواد و کریم است. عقوبت را به اندازه ی جرم می دهد، اما پاداش را زیاده می دهد.

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا » (النساء، ۴۰)

ترجمه: در حقیقت خدا هم وزن ذره ای ستم نمی کند؛ و اگر [آن ذره کار] نیکی باشد دو چندانش می کند و از نزد خویش پاداشی بزرگ می بخشد.

انبیای الهی علیهم السلام، همگی انسان های کامل، علیم و حکیم و نیز مؤمن و متقی هستند، پس به غیر از خداوند متعال، نه از کسی می ترسند و نه امید به عنایات کسی دارند؛ مسئله "عقلانیت" است، چه برای ایشان و چه برای دیگران:

« يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (هود علیه السلام، ۵۱)

ترجمه: ای قوم من! من از شما برای این (رسالت)، پاداشی نمی طلبم؛ پاداش من، تنها بر کسی است که مرا آفریده است؛ آیا اندیشه نمی کنید؟!

و البته هر انسان عاقل و مؤمنی باید به آنها اقتدا کند و چنین باشد:

« **أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ** » (الأنعام، ۹۰)

ترجمه: آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن! (و) بگو: «در برابر این (رسالت و تبلیغ)، پاداشی از شما نمی طلبم! این (رسالت)، چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست! (این وظیفه من است)».

نکته اصلی - فرموده‌اند که هیچ اجری نمی خواهیم:

اگر کسی مدعی شود که به صورت مطلق، هیچ اجری از کارم انتظار ندارم، مانند آن است که بگوید: «من بی هدف کار می کنم!» و حال آن که نه خداوند متعال عالم را بی هدف و بازیچه آفریده - و نه بی هدفی، هدایت می خواهد - و نه انبیای الهی بی هدف بودند - و نه هیچ انسان عاقل و حکیمی کار بی هدف انجام می دهد. اگر آیات قرآن کریم را تجزیه نکنیم و نصفه نخوانیم، متوجه می شویم که نه تنها به صورت مطلق فرمودند که "هیچ اجری در نظر نداریم و نمی خواهیم"، بلکه با یک «**إِلَّا**»، مشخص کرده‌اند که چه می خواهند و بدیهی است که ابتدا رضایت و پاداش معبود خود را می خواهند و سپس، توجه، تذکر و هدایت مخاطبان خود را می خواهند:

« **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ** - این (رسالت)، چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست (و نتیجه آن، در متذکر شدن شماست) / (الأنعام، ۹۰)»

« **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا** - بگو بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم جز اینکه هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش [در پیش] گیرد / الفرقان، ۵۷»

« **يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ** » - ای قوم من! من از شما برای این (رسالت)، پاداشی نمی طلبم؛ پاداش من، تنها بر کسی است که مرا آفریده است؛ آیا اندیشه نمی کنید؟! (هود علیه السلام، ۵۱)

« **وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَأُوا رِجْمًا وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا يَجَاهِلُونَ** » - و ای قوم! من بر این [رسالت] اجری (مالی برای کارمزد، پاداش و ...) از شما درخواست نمی کنم؛ مزد من جز بر عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آورده‌اند طرد نمی کنم، قطعاً آنان پروردگارش را دیدار خواهند کرد ولی شما را قومی می بینم که نادانی می کنید.

مزد رسالت، مودت اهل بیت علیه السلام:

« ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ » (الشوری، ۲۳)

ترجمه: این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند به آن نوید می‌دهد! بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیتم]؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزایم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است.

● - انبیای الهی، همگی از جانب او منذر و مبشر بوده‌اند « إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا - همانا ما تو را شاهد، مبشر و نذیر فرستادیم / الفتح، ۸ » - و سلسله‌ی آنها به خاتم الانبیاء و المرسلین، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله ختم گردید؛ حال می‌فرماید که به همگان بگو که آن بشارت الهی و اجر نبوت و رسالت، از آدم تا خاتم‌السلام، در "مودت اهل بیت علیهم السلام" می‌باشد.

چرا مودت:

پس از شناخت، اصل بر "محبت" است، چرا که انسان تابع و خواهان آن چیزی است که دوستش دارد، نه هر آن چه که می‌شناسد! پس به سوی محبوب می‌رود، نه معروف!

● - اما، محبت کار قلب است؛ جای محبت در قلب است، قلب خانه‌ی محبوب است؛ البته باید خانه‌ی محبوب حقیقی باشد، نه محبوب‌های کاذب (صنم‌ها و بت‌ها) - «الْقَلْبُ بَيْتُ اللَّهِ - الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ».

پس، این محبت باید در اندیشه و عمل، در گفتار کردار تجلی یابد و ظهور نماید؛ "مودت" یعنی همین ظاهر شدن محبت. لذا فرمود: اجر در مودت اهل بیت علیهم السلام است؛ یعنی اگر این شناخت، محبت و مودت حاصل شد، به سوی آنان رفتید و از آنان با معرفت و محبت قلبی، در عمل اطاعت و پیروی نمودید، می‌شود اجر رسالتی که جز خداوند متعال، کسی قدر (اندازه)ی آن را نمی‌داند و نمی‌تواند بدهد؛ نه به ایشان، و نه به شما مؤمنان و اهل معرفت، محبت و مودت.



سیاسی-فروردین ۹۷

عده‌ی زیادی می‌گویند سپاه کشور را در دست دارد و در همه‌ی امور دخالت می‌کند و در زمینه اقتصادی رانت و قاچاق انجام می‌دهند و هر جا شرکتی فعالیت می‌کند سپاه سهام آن را خریداری می‌کند مثلاً در بندر رجایی در جنوب کالا را قاچاق می‌کند و یا با تعرفه خیلی پایین وارد می‌کند که به ضرر دیگر وارد کننده‌ها می‌شود ...

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

عده‌ی زیادی چنین نمی‌گویند، بلکه عده‌ی کمی این شایعات را با جو سازی، به جریان سازی گسترده مبدل می‌نمایند! عده‌ی زیاد، همان مردم هستند که قدر فعالیت جوانان و هموطنان خود در این میدان را می‌دانند.

● - کشور را مقام معظم رهبری و مردم با انتخاب کارگزاران خود در دولت، مجلس و ... اداره می‌کنند و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، یکی از نهادهای این کشور می‌باشد.

پس اگر بگویند: «کشور را سپاه اداره می‌کند»، یک ضد تبلیغ دو سویه است که بخش کوچک آن به سپاه مربوط می‌گردد که البته حاکی از توانمندی آن خواهد بود و بخش بزرگ آن به تمامی ساختار ادراه کشور (دولت، مجلس، سازمان‌ها و ...) مربوط می‌گردد که نشان از بی‌عرضگی آنها دارد! پس این شایعه‌ی عوامانه، مستند، مستدل و مقبول نمی‌باشد.

● - این پایگاه، وکیل مدافع سپاه پاسداران نمی‌باشد و منکر تحلفاتی که در آن ارگان نیز انجام می‌پذیرد نمی‌باشد، اما حقایق و واقعیت‌هایی وجود دارد که اذهان عمومی باید از آنها مطلع باشند، مانند:

الف - دشمنان خارجی به سرکردگی امریکا و انگلیس، از همان ابتدای پیروزی انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، سپاه پاسداران را که نقش بسیار مؤثری در رویایی با منافقین در شهرها، قائله‌ی تجزیه کشور در کردستان و جنگ تحمیلی ۸ ساله داشت، بزرگترین سد مقابل خود [پس از رهبری و مردم] شناخته‌اند. آنها سپاه را به حق، بازوی توانمند رهبری (ولایت)، و پشتیبان قدرتمند ملت می‌شناسند.

ب - اکنون، پس از نافرجامی برجام، ایستادگی سپاه پاسداران از نفوذ آنها به سایت‌های نظامی، رشد صنایع موشکی که نقش پدافندی و دفاعی صد در صد مؤثری در بازدارندگی از حملات نظامی به این کشور دارد - نقش سپاه پاسداران در مقابله با تروریسم بین الملل در منطقه که خوفناک‌ترین طرح امریکایی - انگلیسی قرن می باشد و شکست پروژه‌ی داعش، برای تجزیه‌ی عراق، سوریه و سپس نفوذ به ایران و ...، این دشمنی تشدید و مضاعف گردیده است.

ج - در داخل کشور نیز توطئه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و امنیتی بسیاری به خاطر حضور همه جانبه‌ی سپاه پاسداران خنثی گردیده است، پس بالتبع بغض دشمنان داخلی نیز تشدید گردیده است. اما چون علیه این اقدامات نمی توانند در میان اذهان عمومی مردم ضد تبلیغ کنند، پروژه‌های اقتصادی را بمانده کرده‌اند، و البته می دانند که تضعیف بنیه‌ی مالی و اقتصادی، به مثابه‌ی تضعیف کل یک مجموعه می باشد.

پروژه‌های اقتصادی:

نظر به این که هر گونه حمله و ضد تبلیغ علیه سپاه پاسداران، با مخالفت شدید اذهان عمومی مواجه می گردد، تنها بمانده، عرصه‌ی اقتصادی باقی می ماند؛ تا بگویند: شکست‌های مجلس و دولت در عرصه‌ی اقتصادی، که گاهی همچون "جنگ نیابتی" علیه بنیه‌ی اقتصادی این کشور ظهور و بروز دارد، تقصیر فعالیت‌های اقتصادی سپاه پاسداران است! چنان که می بینید در آخر بحث به جای تولید، به واردات اشاره می شود!

قانون اساسی:

نیروهای مسلح در هر کشوری، از امکانات گسترده‌ی نیروهای تخصصی (به ویژه مهندسی) - ماشین‌آلات و دستگاه‌ها (لجستیکی) - حمل و نقل هوایی، زمینی و دریایی - امکانات پدافندی غیر عامل و ... برخوردار می باشند که اختصاص آنها به فعالیت‌های نظامی و یا صرفاً جنگ، به مثابه‌ی راکد گذاشتن این سرمایه‌های کلان می باشد.

از این رو، در قانون اساسی این کشورها و نیز شرح وظایف هر یک از نیروهای مسلح، فعالیت در عرصه‌ی عمرانی و اقتصادی آنها (در زمان صلح) پیش‌بینی شده است.

طبق اصل صد و چهل و هفتم (۱۴۷) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «دولت باید در زمان صلح از افراد و تجهیزات فنی ارتش در کارهای امدادی، آموزشی، تولیدی، و جهاد سازندگی، با رعایت کامل موازین عدل اسلامی استفاده کند در حدی که به آمادگی رزمی آسیبی وارد نیاید».

بنابراین، نیروهای مسلح، می توانند و باید که امکانات و نیروهای خود را در زمان صلح، در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، علمی، امدادی و ... به کار بیاورند.

پروژه‌های انجام شده توسط سپاه پاسداران:

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تا کنون بیش از ۴۰ هزار پروژه‌ی عمرانی را به انجام رسانده است که بیش از ۲۰۰ مورد آن، ابر پروژه بوده است؛ پروژه‌هایی که ابتدا به شرکت‌های به اصطلاح غول‌پیکر و جند ملیتی بزرگ جهان داده شد و آنها نیز پس تحمیل هزینه‌های گزاف، اتلاف وقت و از بین بردن فرصت و ... (که توجیه اقتصادی را چالش مواجه می‌کند)، شروع نکرده و یا ناقم رها کردند و رفتند!

پالایشگاه خلیج فارس - بیش از ۲۰ میلیون متر مکعب سد - احداث جاده‌ها - بالغ بر ۱۳ هزار پروژه محرومیت زدایی - تأسیس بیمارستان‌های صحرایی - خانه سازی گسترده در مناطق زلزله زده و ...، از جمله این پروژه‌های انجام شده می‌باشد و ای کاش که "جهاد سازندگی" نیز در وزارتخانه ادغام نمی‌گردید و موازی با سپاه پاسداران، به انجام پروژه‌های عمرانی اقدام می‌نمود.

نکات:

یک - چه در امریکا، چه در کشورهای بزرگ اروپایی، یا آسیایی (چین، ژاپن و ...) و چه در ایران، پروژه‌های کلانی وجود دارد که شرکت‌های بخش خصوصی نه توان ورود به آنها را دارند و نه برایشان صرف دارد. اما نهادها، نیروهای مسلح و سازمان‌های بزرگ غیر خصوصی، با توجه به سرمایه‌های کلان مالی و غیر مالی خود (تجهیزات و ...) می‌توانند آنها را به انجام رسانند.

دو - در ایران نیز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، معمولاً به پروژه‌هایی که شرکت‌های کوچک‌تر بخش خصوصی می‌توانند آن را به انجام رسانند، وارد نمی‌شود [پروژه‌های زیر صد میلیارد تومان].

سه - وقتی یک شرکت بزرگ خارجی، یا داخلی، خصوصی یا دولتی، یا شرکت‌های اقماری وابسته به نیروهای مسلح (از جمله سپاه)، انجام یک پروژه‌ی کلان را بر عهده می‌گیرند، کارها را بین صدها شرکت دیگر تقسیم می‌کنند؛ در واقع مانند این است که آن سرمایه‌ی عظیم ملی را به پشتیبانی شرکت‌های کوچک‌تر آورده‌اند؛ پس کار و کارآفرینی توسعه می‌یابد.

چهار - در عرصه واردات نیز سپاه پاسداران هیچ‌گاه نمی‌رود مانند برخی کانال بزند تا ده‌ها کانتینر لباس قاچاق وارد کند تا کارگاه‌های تولیدی داخل بخوابد - یا شب عید سیب و پرتقال و نارنگی وارد کند، تا باغداران محصول داخلی خود را کنار جاده‌ها بریزند و یا حتی خشکبار وارد این کشور کند و ...؛ بلکه ممکن است در برخی از کالاهای استراتژیک، مانند واردات صنایع خاص، یا واردات شکر و ... اقدام نماید تا قاچاقچیان، بیش از این نتوانند خون ملت را در شیشه کنند.

- - البته منکر این که چه بسا تخلفات بسیاری در این راستا انجام پذیرد نیز نمی توان شد؛ اما آن که به این بهانه، آن حضور فعال، گسترده، لازم، ضروری و تعیین کننده را زیر سؤال می برد، یا اطلاع ندارد و یا دانای مغرض است و می داند چرا این همه با سپاه پاسداران مخالف است!

خطرناک ترین دشمن ایران کدام کشور است؟ (تبیین اصولی در دشمنی شناسی)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نباید دوست و دشمن را با مرزبندی جغرافیایی شناخت و بر اساس نام کشور، در درجات متفاوت قرار داد. "کشور"، به یک محدوده جغرافیایی گفته می شود که از سویی خودش تغییر می یابد (مانند نقشه مرزهای ایران یا روم)، و از سویی دیگر برخوردار از ملت، دولت، فرهنگ و ... می باشد، که آنها نیز متغیر می باشند. محدوده جغرافیایی کشور ایران، در آغاز سلطنت ننگین قاجاریه کجا بود و الان کجاست؟ همین "بحرین"، در زمان محمد رضا پهلوی، دو دستی تقدیم شد. و همین طور است نقشه هندوستان، ترکیه، عراق، آلمان و بسیاری از کشورهای دیگر، که در برهه های زمانی دور یا نزدیک، بزرگ و کوچک شده اند؛ چنان که دیگر کشورهایی به نام آلمان شرقی، یوگسلاوی، چکسلواکی و ... نداریم، و متقابلاً کشورهای مستقلی چون: آذربایجان، ترکمنستان، اکراین، صربستان، بوسنی و ... به فهرست کشورهای دنیا اضافه شده اند.

ملیت و اقوام:

دوست و دشمن را بر اساس "ملیت" نیز نمی توان شناخت و تفکیک نمود؛ چرا که هر کشوری از ملل و اقوام گوناگونی تشکیل شده است، میلیون ها مسلمان در امریکا و اروپا وجود دارند و اکثریت نیز اهل کتاب (مسیحی) می باشند و همه برای تعاملات فرهنگی، تلاش ها می کنند. پس ملت ها، داعیه ای برای دشمنی با یکدیگر ندارند، مگر آن که "نژاد پرست و قوم گرا" باشند. لذا همانطور که در امریکا جنگ و دعوی سفیدها علیه سیاه ها هم چنان ادامه دارد، در بین ملل نیز اختلاف ملی، نژادی، قومی (فارس، ترک، عرب و ...) می اندازند تا آنها را تجزیه نموده و بر آنان حکومت کنند!

فرهنگ و ادیان:

فرهنگ ها نیز تا جایی که متعرض به یک دیگر نگردند، سر جنگ و دشمنی با هم ندارند؛ نه برای ما جشن کریسمس در اروپا مشکلی ایجاد می کند، نه برای آنان جشن نوروز یا اعیادی چون فطر ما مشکل ایجاد می نماید - نه چگونگی مراسم ازدواج، جشن و عزاداری آنها برای ما مهم و مسئله ساز است و نه چگونگی مراسم ازدواج، جشن و عزاداری ما برای آنها.

ادیان نیز همین‌گونه هستند؛ اگر ادیان و مذاهب الهی باشند، هیچ تعارضی به یک دیگر ندارند و اگر مکاتب و ایسم‌های بشری باشند نیز همین‌طور.

جنگ نرم:

بنابراین ریشه‌ی دشمنی فرهنگ‌ها، ادیان و مذاهب در میان ملل، همه به خاطر فتنه‌ی اجنبی در تعرض به حریم یکدیگر می‌باشد. اگر امریکا و متحدانش، از یک سو فرهنگ فاسد و منحط خود را به فرهنگ‌های سایر ملل تحمیل نکنند و از سویی دیگر موج "اسلام هراسی" را با تشکیل گروهک‌های تروریستی به نام اسلام (مانند وهابیت، طالبان، القاعده، داعش، النصره... که همه یک چیز هستند) راه نیاندازند، ملت‌ها با یکدیگر دشمنی نمی‌کنند؛ هر چند که هر کدام دین، آیین و فرهنگ خود را تبلیغ و به آن دعوت نمایند و برای منافع خود تلاش کنند.

ریشه دشمنی‌ها، در تضاد منافع است:

بنابراین، ریشه‌ی تمامی دشمنی‌هایی که چه بین افراد، چه بین دولت‌ها و گاه ملت‌ها، در جهان به وجود آمده، وجود دارد و خواهد داشت، همان «تضاد در منافع» می‌باشد.

تعریف "منفعت" نیز ریشه در جهان‌بینی، ایدئولوژی، باورها و اعتقادات دارد. از این رو ممکن است جنبه‌ی "معنوی" داشته باشد و ممکن است جنبه‌ی "مادی" داشته باشد.

به عنوان مثال: منفعت دنیا و آخرت مؤمن، در تسلیم امر خداوند متعال بودن است؛ اما منفعت کافر، در متاع دنیاست؛ و این دو نگاه، با منافع متفاوت، گاه در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند. و البته سرنوشت اخروی، در امتداد سرنوشت دنیوی می‌باشد، پس اختلاف و دشمنی آغاز می‌گردد.

«بَلْ تُؤْتُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى * إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى» (الأعلى، ۱۶ تا ۱۸)

ترجمه: لیکن [شما] زندگی دنیا را بر می‌گزینید * و [حال آن‌که] در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است * قطعاً این حقایق، در کتب (آسمانی) پیشین نیز آمده است.

طغیان و طاغوت:

دنیاگرایی محض، سبب طغیان و فسق (خروج از مسیر و پوسته‌ی آدمیت) می‌گردد؛ چرا که دنیاگرا (فرد، دولت، ملت، مکتب)، از آن جهت که نه امیدی به حیات اخروی دارد که به خاطر منافعش تقوا را پیشه کند، و نه ترسی از روز حساب و عواقب کارهایش دارد که به خاطر ترس از آن به طرف ظلم و فساد نرود، حیاتی برای خود، به جز همین چند روز کوتاه عمر دنیوی باور ندارد؛ پس می‌خواهد نهایت فایده‌ی دنیا را که در برخورداری از متاع و لذت آن خلاصه می‌شود ببرد.

نفس حیوانی و شیطانی او را هیچ چیزی و در هیچ حدی ارضا نمی کند؛ شهواتش (شهوت قدرت، شهرت، جنسی، ثروت، سلطه و ...)، سیری ناپذیرند؛ لذا طمع به ثروت‌های مادی و معنوی دیگران می بندند و به حریم دیگران تعدی (تجاوز) می کنند، و دشمنی‌ها آغاز می گردد.

امام خمینی رحمه الله علیه: «این انسان است که سیر نمی شود؛ این انسانی است که هواهای نفسانی اش آخر ندارد، چنانچه یک مملکت را به او بدهند، دنبال یک مملکت دیگر است... این طور نیست که حدود داشته باشد آمل انسان» (صحیفه‌ی امام، ج ۹، ص ۲۹۱)

خداوند متعال که خالق انسان است، می فرماید: آدمی فقیر درگاه خداوند سبحان است؛ پس هیچ گاه غنی (بی نیاز) نمی شود، اما هنگامی که خود را غنی (قدرتمند و بی نیاز) فرض می کند، "طغیان" می کند:

«كَأَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ * أَنْ رَأَهُ اسْتَعْتَى» (العلق، ۶ و ۷)

ترجمه: چنین نیست (که شما می پندارید)؛ حقا که انسان طغیان می کند * همین که خود را بی نیاز می بیند (می پندارد).

"ولایت"، محک شناخت دوست و دشمن:

صورت ظاهر اختلافات و دشمنی‌ها، در مناقشات ارضی (مرزی)، سیاسی و اقتصادی رخ می نماید، اما [با توجه به آن چه بیان گردید]، کاملاً مشهود است که دعوا بر سر "ولایت خدا" یا "ولایت طاغوت" بر انسان می باشد؛ از همان ابتدا همین بوده و تا انتها نیز همین خواهد بود. پس محک شناخت دوست و دشمن نیز همان "ولایت" است.

خالق جهان و انسان، خداوند متعال است، پس إله، مالک و ربّ نیز اوست، پس "ولایت = سرپرستی با محبت و خیرخواهی" نیز از آن اوست:

« هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا » (الکف، ۴۴)

ترجمه: در آنجا ثابت شد که ولایت (و قدرت) از آن خداوند بر حق است! اوست که برترین ثواب، و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد!

بدیهی است که منافع دنیوی و اخروی کسانی که خواهان و تابع "ولایت الله = ولایت حق" هستند، با آنان که خواهان و تابع "ولایت طاغوت" می باشند، در تعارض جدی قرار می گیرد، چرا که طاغوتیان، به غیر از حرص و طمع، اهل جرم، جنایت و تجاوز نیز می باشند؛ لذا دشمنی‌ها با همین منشأ آغاز می گردد.

خطرناک‌ترین دشمن ایران:

بنابراین، روشن می شود که خطرناک‌ترین دشمن اسلام، مسلمانان و از جمله ایرانی‌ها، طاغوت‌ترین آنهاست، که ادعای مالکیت، ربوبیت (تدبیر و اداره امور عالم) را دارد و همچون فرعون فریاد « أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى = من ربّ برتر

شما هستیم»، من ابر قدرت هستم، من صاحب جهان هستم، همه باید امور خود را تحت فرمان من تدبیر کنند...، بر می آورد. یعنی امریکا.

البته نه مرزهای کشوری به نام امریکا، نه تمامی مردم امریکا، نه حتی این رئیس جمهور و آن رئیس جمهور امریکا [که همه عمری کوتاه و موقت دارند]، بلکه "نظام استکباری سلطه‌ی طاغوت" که امروزه در "امریکا" تجلی دارد، خطرناک‌ترین دشمن است!

خطرناک‌ترین جبهه:

دشمن، به قصد تجاوز و چپاول، صف‌آرایی می‌کند و نیروها و امکانات خود را در سطوح و صفوف متفاوت، و با هزینه‌های کلان، سازماندهی و آماده می‌کند، اما "خطرناک‌ترین جبهه‌ی دشمن" کدام است؟ بدیهی است که هر جبهه‌ای که نزدیک‌تر باشد، خطرناک‌تر است، چنان‌که شیطان درون، خطرناک‌تر از شیاطین برون می‌باشد؛ لذا مبارزه با آن را "جهاد اکبر" نامیده‌اند.

بنابر این، پیاده نظام دشمن در دورن ملت ایران، یا به تعبیر دیگری "ستون پنجم"، و به تعریف جامع‌تر "منافق" خطرناک‌ترین جبهه و سنگر دشمن قلمداد می‌گردد، چرا که "نفوذ" کرده تا از داخل ضربه بزند. امروزه برای مسلمانان، "وها بیت"، جبهه‌ی خطرناک‌تر از نیروی نظامی امریکا و انگلیس می‌باشد، چرا که این گروه "انگلیسی - فراماسونی"، در درون جامعه‌ی اسلامی نفوذ کرده و حتی سرزمین وحی [مکه و مدینه] را تحت سیطره‌ی خود درآورده است و سیاستش، جنگ علیه مسلمانان، به نفع امریکا و انگلیس (صهیونیسم بین الملل) می‌باشد.

همچنین، [لشکر وها بیت]، یعنی گروهک‌هایی چون طالبان، القاعده، داعش و...، خطرناک‌تر از نیروهای نظامی امریکایی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و اسرائیلی در منطقه می‌باشند، چرا که به نام اسلام، از درون جنگ نیابتی نموده و با کشتار فجیع مسلمانان، قصد تجزیه‌ی کشورهای اسلامی را دارند!

● - در داخل کشور ایران نیز منافق جماعت، جبهه‌ی نزدیک‌تر و خطرناک‌تر هستند، حال فرقی ندارد که در لباس روحانی باشند، یا استاد دانشگاه، یا معلم، یا وزیر و وکیل، یا مدیر، کارمند و کارگر! و البته مفتی امریکایی، آیت الله انگلیسی، مسئول نوکر صفت، کارگزار خائن، استاد خودفروخته و غرب‌زده، معلم منحرف و منحرف کننده، از همه بدتر هستند.

● - چنان‌که خداوند متعال در قرآن کریم فرمود:

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ » (البقرة،

ترجمه: و چون به آنان گفته شود: «در زمین فساد مکنید»، می گویند: «ما خود اصلاح‌حکیم!» * آگاه باشید [که] اینها همان مفسدانند (تباه‌کنندگان هستند)؛ ولی نمی فهمند. و فرمود: اینان همیشه خود را برجسته و ممتاز از مردم دانسته، و مؤمنان را مردمانی سفیه و احمق می‌شمارند! (همان، ۱۳)

● - و پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّا شَرُّ الشَّرِّ شَرَّاءُ الْعُلَمَاءِ وَ إِنَّ خَيْرَ الْخَيْرِ خَيْرُ الْعُلَمَاءِ» (منیة المرید، ص ۱۳۷)

ترجمه: بدانید که بدترین بدترین‌ها، دانشمندان (علمای) بدند و بهترین بهترین‌ها و خوبان، علمای خوبند. ******* - پس خطرناک‌ترین دشمن، همان "شیطان بزرگ" = نظام استکباری سلطه‌ی امریکا" می‌باشد و خطرناک‌ترین جبهه، نفوذی‌ها (منافق جماعت، در هر لباسی) می‌باشد که در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، امنیتی و ...، "جنگ نیابتی" به نفع دشمنان خارجی راه می‌اندازد.

WWW.X-SHOBI.COM



گوناگون-فروردین ۹۷

از آیت الله بهجت (ره) نقل شده که این درست نیست که می‌گویند: امام زمان علیه السلام، زمان ظهور خویش را نمی‌دانند؛ ایشان می‌دانند! اگر چنین باشد، دیگر نه بداء اتفاق می‌افتد و نه دعا برای تعجیل در ظهور تأثیر دارد و نه ایمان مردمان و یا گناه آنان، نقشی در تقدم و تأخر ظهور خواهد داشت؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همان‌طور که بیان نمودید، راجع به علم امام علیه السلام به زمان ظهورشان، دو دسته نظر وجود دارد:

الف - برخی به استناد روایات محکم از آگاه نبودن هیچ‌کس به غیر از خداوند متعال - دفعی بودن وقت ظهور - انتظار وجود شریف خود حضرت علیه السلام برای ظهور - تأکیدهای بسیار بر دعا برای تعجیل - دعای خود آن حضرت برای تعجیل در ظهور - امر بداء و ... معتقدند که حتی ایشان نیز از زمان ظهور مطلع نمی‌باشند.

ب - برخی دیگر به استناد حجة الله و خلیفة بودن امام - علم امام - ولایت تامه‌ی امام از سوی پروردگار عالم - ذکر تمام تاریخ در صحیفه‌ی فاطمیه علیها السلام - تصریح امامان علیهم السلام بر این که "ما حتی نام شیعیان خود تا آخر الزمان را می‌دانیم" - نسبت به گذشته، حال و آینده‌ی آنان آگاهیم و ... معتقدند که بدون هیچ تردیدی، ایشان نسبت به زمان ظهور خود علم دارند.

● - بدیهی است که به حسب ظاهر، این دو نظریه و باور یا یک دیگر منافات دارند، مضافاً بر این که گفته خواهد شد: «اگر ایشان علم به زمان ظهور دارند، پس دست کم خود ایشان منتظر نمی‌باشند - دعا برای تعجیل در ظهور چه از جانب ایشان و چه منتظران، تأثیری نخواهد داشت و مهم‌تر آن که "بداء"، یعنی جلو افتادن و یا عقب افتادن زمان ظهور به خاطر ایمان یا گناه مردمان و سایر شرایط و ملزومات، معنا و مفهومی نخواهد داشت!

پاسخ:

اشکال اساسی، در نگاه ناقص و یا حتی خطا، به فضایل امام و از جمله "علم غیب" می‌باشد.

*- اذهان عمومی، وقتی سخن از "علم غیب" به میان می آید، فقط آگاهی از سرانجام و نتیجه را متصور می گردند، لذا ذهن شان با سؤالات و شبهاتی حتی بزرگتر از مسئله‌ی زمان ظهور مواجه می گردد! چنان چه می گویند: «با توجه به علم خداوند متعال به عاقبت و سرنوشت ما، پس دیگر تلاش ما برای بهتر شدن، چه فایده‌ای دارد؟!»

*- همین نگاه خطا به "علم و علم غیب"، چه برای خداوند متعال و چه برای اهل عصمت علیهم السلام، سبب شده تا بسیاری "جبرگرا" شوند و تمامی انحرافات، گناهان و ظلم‌های خود را به بهانه‌ی حاکمیت "جبر"، (مانند ابلیس لعین) متوجه خداوند سبحان کنند، و خود را توجیه و تطهیر کنند. چنان که تمامی ظالمان عالم، مدعی می شوند که ما کارهای نیستیم، خدا اینطور خواسته، و چون به ما شوکت و قدرت بیشتری داده، و ما را بر شما مسلط کرده، پس ما بهتر و بر حقیم!

بدیهی است که اگر "جبر محض" حاکم باشد، دیگر حتی گسیل انبیای الهی علیهم السلام، دعوت، تذکر، بشارت، انذار، امر به معروف و نهی از منکر آنها، بی معنا می شود و بالتبع معاد، محشر، محاکمه، پاداش و کیفر نیز معنا، مفهوم و مصداقی نخواهد داشت.

علم غیب:

اما، "علم غیب"، فقط علم به سرانجام کار نیست؛ بلکه علم به تمامی امکانات، الزامات، شرایط، ایجاب‌ها، اراده‌ها، تغییرها، تأثیرها ... و بالاخره نتیجه‌ی کار می باشد.

خداوند متعال می داند که بندگان خود را چگونه خلق نموده - از قوای درونی چون عقل، قلب، فهم، شعور، اختیار، اراده، نفس و ... به آنها چه داده - از قوای بیرونی چون پیامبر، وحی و امامان علیهم السلام به آنها چه داده - شرایط، امکانات و محدودیت‌های هر کس چگونه بوده و او در این شرایط چگونه با اختیار و اراده خویش و در چه راستایی از قوای درونی و بیرونی خود بهره می برد و به چه نتایج و سرانجامی خواهد رسید. پس حتی علم خداوند متعال، با اختیار، اراده و عمل انسان، منافاتی ندارد.

علم غیب امام علیه السلام:

برخی (مانند وهابیت)، با استناد به آیات قرآنی دال بر این که علم غیب فقط نزد خداوند متعال است، منکر "علم غیب" پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام گردیده‌اند! اینها توجه نکرده‌اند که نه تنها علم غیب، بلکه هر علمی نزد خداوند متعال است، قدرت، عزت، رحمت و هر کمالی ذات مقدس خداوند سبحان است و به طور کل عالم هستی خلق و ملک اوست؛ اما نفرموده که به هیچ کس، هیچ چیزی نمی دهد؛ بلکه فرمود: علم می دهد، قدرت می دهد، عزت می بخشم، شامل رحمت خودم قرار می دهد و ...

در قرآن کریم می خوانیم که در جریان خلقت حضرت آدم علیه السلام و تعلیم تمامی اسماء (نشانه‌ها و آیات به او)، فرشتگان عرض می کنند که «خدایا! تو منزهی و خودت می دانی که ما جز آن چه خود به ما آموخته‌ای، چیزی نمی دانیم» - [قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ / البقره، ۳۲]

و هم چنین به پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله می فرماید که تو نمی دانستی و خداوند به تو آموخت: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (النساء، ۱۱۳)؛ ترجمه: و خداوند [الله جلّ جلاله] کتاب و حکمت بر تو نازل کرد، و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت، و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بوده است.

و هم چنین فرمود که به نوع انسان، علم می آموزد و او را از آن چه نمی داند (پس برای او در غیب است) آگاه می سازد: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ / العلق، ۵»، و البته معصوم نه تنها انسان است، بلکه انسان کامل است، پس پیش و بیش از دیگران، تحت تعلیم الهی می باشد.

● - بنابراین، علم غیب انبیای الهی و اهل عصمت علیهم السلام، همه از خداست، چنان که سایر علوم دیگران نیز همه از خداست و تا قبل از دانستن برای آنها علم غیب بوده است. پس، اهل عصمت علیهم السلام، هر چه را او بخواهد، می دانند و هر چه نخواهد نمی دانند، چنان که ساعت قیامت را نمی دانند، لذا فرموده اند که "علم غیب" فقط همین "علم الساعة" است که خداوند علیم آن را به کسی تعلیم نداده است، وگرنه آن چه به فرشتگان تعلیم می شود و آنها به انبیا و اولیا می آموزند که "علم غیب" نیست. ● - از سویی دیگر می دانیم که "علم"، یک کلمه نیست که در یکجا و یک لحظه به کسی آموزش داده شود؛ اگر چنین باشد که دیگر "رشد" و بالتبع "تقرب"، معنا و مصداقی نخواهد داشت. لذا در احادیث نیز تصریح شده است که هر شب و روز، هر شب جمعه و ... به علم امامان علیهم السلام افزوده می شود؛ چنان که می دانیم "شب قدر"، مقدرات عالم، از سوی خداوند متعال به آنها ابلاغ می گردد.

علم به ظهور:

بنابراین، "علم امام زمان علیه السلام به ظهور"، هیچ منافاتی با انتظار - دعا برای تعجیل - صدقات - اثر رویکرد انتظار حقیقی، ایمانی و عملی مردم - بداء و ... ندارد؛ چرا که علم به تمامی لوازم، تغییرات، تحولات و ... می باشد که از سوی خداوند متعال به ایشان تعلیم می گردد.

به عنوان مثال: هیچ منعی ندارد که ایشان در زمانی به تعلیم الهی بدانند که با توجه به شرایط و امکانات حاضر، ظهور پانصد سال دیگر خواهد بود، و سپس بدانند با توجه به رویکرد مردم و آماده شدن شرایط، بداء حاصل شد و ظهور یکسال دیگر، و یا همین فردا خواهد بود [انشاء الله]، و همچنین ایشان مترصد باشند که اگر بدائی حاصل می شود، در تعجیل باشد و نه در تأخیر؛ لذا امر به ایمان، عمل صالح، انتظار واقعی، دعا برای تعجیل و

... می‌نمایند - و البته در یک لحظه نیز به ایشان امر می‌رسد که انتظار به پایان رسید، مقدمات فراهم شد، دیگر بدائی نیست و قیام فرما.

هم چنین هیچ معنی ندارد که ایشان از سویی هم اکنون به زمان ظهور خود علم داشتند و از سویی دیگر ندانند که خداوند متعال در بقاء ایجاد شده، چه مدت زمانی را تعجیل و یا تأخیر مقدر می‌فرماید، اما پس از وقوع بقاء، به تعلیم خداوند متعال، از علت و مدت آن آگاه گردند.

ایران از لحاظ رتبه‌ی فساد در جهان چندمه؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در تحقیق و پاسخ به "رتبه‌ی ایران در فساد"، باید ابتدا توجه شود که حالا چرا دنبال "رتبه در فساد" باید بود، و حال آن که جمهوری اسلامی ایران، به رغم دشمنی‌های خارجی و سوء مدیریت‌های عمدی و سهوی داخلی، حتی جنگ نیابتی اقتصادی و فرهنگی داخلی و ...، در بسیاری از پیشرفت‌ها، جزو ده و یا هشت کشور جهان می‌باشد. مانند:

- * - رتبه اول رشد علوم پایه و علوم پزشکی در جهان؛
- * - رتبه سوم پیوند مغز استخوان در جهان؛
- * - هشتمین کشور دارای چرخه کامل هسته‌ای در دنیا؛
- * - ششمین کشور در زمینه سلول‌های بنیادین و هشتمین کشور در شبیه‌سازی حیوانات؛
- * - هشتمین کشور دست یافته به فناوری هوافضا بومی؛
- * - دهمین کشور دست یافته به فناوری لیزر بومی؛
- * - پانزدهمین کشور در زمینه فناوری نانو؛
- * - بر اساس گزارش بانک جهانی، رشد اقتصادی در تولید ناخالص ملی ایران در سال ۲۰۱۶، برابر با ۳/۳ درصد بوده است، اگر چه در سال‌های بعدی کاهش یافته است.
- * - و ...

فساد:

در موضوع "رتبه‌ی فساد" نیز باید به چند موضوع مهم دقت نمود:

یک - فساد یعنی چه و مصادیق آن کدام است؟

تعریف "فساد" در جوامع و کشورهای گوناگون، نقاط اشتراک و نیز افتراقی دارد. به عنوان مثال مفاسدی چون: قتل، تجاوز، آدم‌ربایی، کلاهبرداری، سرقت، قاچاق انسان، قاچاق مواد مخدر و ...، در بیشتر کشورها "فساد" و "جرم" تلقی می‌گردد؛ اما، زنا، همزیستی و حتی بچه‌دار شدن بدون هیچ ازدواجی، شرابخواری، قمارهای خرد و کلان، ربا و بسیاری دیگر از ناهنجاری‌های اخلاقی و رفتاری، در بسیاری از کشورهای جهان، فساد و جرم محسوب نمی‌گردند!

یک / ۱- برخی از کشورهای جهان (به ویژه در اروپا)، برای پایین آوردن رقم و رتبه‌ی خود در فساد و جرم، تعریف و حدود آنها را تغییر داده‌اند؛ به عنوان مثال: اگر چه سنّ قانونی برای ازدواج در کشورهای اروپایی، همان ۱۸ سال می‌باشد، اما سنّ قانونی برای مصداق "تجاوز" را حتی تا سیزده سال تقلیل داده‌اند! در امریکا، طبق قانون "نگو و نپرس"، در بین نظامیان، اعلام همجنس‌باز بودن و نیز سؤال یا دعوت در این مورد فساد و جرم تلقی می‌شد، اما طبق لایحه‌ای که اوپاما به پارلمان برد و مصوبه گرفت، دیگر فساد و جرم محسوب نمی‌گردد و تمامی پرونده‌های قضایی در محاکم نیز بسته شد!

دو - نکته‌ی دوم حائز اهمیت این است که کدام مرجعی در جهان رتبه‌بندی می‌کند؟

سه - و نکته‌ی آخر آن که ملاک سنجش کدام است؟ آیا فقط شکایات ثبت شده در پلیس و مراجع قانونی ملاک قرار گرفته است - آیا نتایج آماری مؤسسات مطالعاتی ملاک می‌باشد و یا ...؟

جرائم:

در جرایم ثبت شده نیز موضوع جرم بسیار متفاوت است، هر چند که در جمع‌بندی آماری، ممکن است تمامی آنها یکسان در نظر گرفته شوند و بر آن اساس رتبه‌بندی شوند؛ مثلاً ده مورد قتل عمد - سی مورد تجاوز به عنف - صد مورد کلاهبرداری - چهل مورد سرقت جزئی - دویست مورد دعوای منجر ضرب و شتم - و ...، جمعاً ۲۸۰ مورد فساد محسوب گردند!

با این معیار، در رتبه‌بندی هیچ فرقی ندارد که در یک کشوری، قتل یا تجاوز حتی به کودکان بیشتر باشد، یا دعوای ضرب و شتم! پس بر اساس رقم کل، رتبه‌بندی می‌شوند!

● از این‌رو، لازم است که مطالعه و رتبه‌بندی در "فساد و جرم"، موضوعی صورت پذیرد. به عنوان مثال:

تجاوز جنسی: «bewitter.com» تحت عنوان: کشورهایی که در سال ۲۰۱۷، بیشترین میزان تجاوز جنسی در جهان را داشتند «[Countries With Highest Rape Crime In The World 2017](http://bewitter.com)»، به ترتیب از کشورهای «ایالات متحده امریکا - انگلستان و ولز - هندوستان - کانادا - نیوزلند - استرالیا - دانمارک - زیمبابوه»، به عنوان ده کشور اول نام می‌برد.

این در حالیست که در جدول «knoema - World Data Atlas - Rape rate» که رتبه‌ی نزدیک به ۱۴۰ کشور جهان بر اساس هر یکصد هزار نفر را بیان نموده است، هیچ نامی از رتبه‌ی ایران و برخی دیگر (که بسیار پایین هستند) نیامده است. و البته باید در نظر گرفته شود که در امریکا و کشورهای اروپایی، رسماً اعلام کرده‌اند که این آمار، فقط به نسبت شکایات رسمی می‌باشد و فقط یک سوم یا حتی یک پنجم قربانیان شکایت می‌کنند! - در امریکا رقم تجاوز جنسی به دختران و زنان، به «از هر چهار زن، یک نفر» رسیده است.

قتل عمد: گاردین «The Guardian» در گزارش خود، ضمن آن که مکزیک را با ضریب ۲۷ نفر در هر صد هزار نفر، اولین رتبه در قتل اعلام می‌دارد و مستند به گزارشات سایر مراکز رسمی آماری، ۲۵ کشور اول را معرفی می‌کند، نامی از جمهوری اسلامی ایران ندارد؛ چرا که رقمش نسبت به سایر کشورها، قابل ذکر نمی‌باشد.

- - اما در جدول رسمی «UNODC» که رتبه‌ی کشورها را بر اساس در هر صد هزار نفر، یک مورد نوشته است، جمهوری اسلامی ایران را در میان تمامی کشورهای جهان، در رتبه‌ی ۱۳۵ قرار داده است.
- - بنابراین، بر اساس هیچ آماری نمی‌توان به صورت متقن اعلام نمود که ایران به لحاظ "فساد و جرم"، در میان کشورهای جهان، در چه رتبه‌ای قرار دارد؟ - لذا نباید فریب ضدتبلیغ‌ها در جنگ نرم را خورد. آمارهای دروغین بسیاری [به ویژه در فضای مجازی] منتشر می‌گردد که هدف از آنها معلوم است.

در قرآن کریم داریم که خداوند به حضرت محمد (ص) می‌فرماید: بگو منم مثل شما بشری عادی هستم، جز این که به من وحی نازل می‌شود. حال سوال این است که چگونه امام زمان به همه افراد و کل عالم اشراف دارند و به گفته علما کوچک‌ترین توسلی از شیعیان را متوجه می‌شوند، در صورتی که ایشان هم انسانی عادی هستند. چگونه می‌شود فردی ۸ میلیارد نفر را تحت نظر داشته باشد در صورتی که بهرحال انسان است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

با توجه به فرا رسیدن ماه شعبان، این پرسش و شبهه در فضای مجازی نیز بسیار فرافکنی می‌شود! البته در هر پیامی، یک مقدمه‌ی جداگانه مطرح شده، اما پرسش‌نهایی یکی است و آن این که «امام زمان علیه السلام، چگونه بر همه نظارت دارند، چگونه می‌شنوند، چگونه...؟» یعنی مسئله‌ی اصلی، ایجاد شبهه در «چگونگی ارتباط متقابل امت با امام زمان علیه السلام» می‌باشد! بنابراین لازم است حتماً به نکات ذیل که با توجه به مقدمه‌ی پرسش می‌باشد، دقت گردد:

بشری مثل شما:

آری، خداوند متعال فرمود: « قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ - بگو: همانا من بشری مثل شما هستم، به من وحی می‌شود / الکهف، ۱۱۰ » و این فرمان را در وحی قرآنی قرار داد، تا همگان مطلع گردند. شاید در نگاه و محاوره‌ی ما، واژگانی چون: بشر، آدم و انسان، یک معنا داشته باشد، اما در ادبیات و به ویژه کلام وحی چنین نیست؛ بلکه به معنا و مفهوم دقیق هر واژه توجه شده است. چرا نفرمود که «بگو: من آدم یا انسانی مثل شما هستم»؟! چرا که در این آیه، مقصود به نوع خلقت است؛ یعنی از سنخ فرشتگان، جنیان، موجودات ناشناخته و ... نیستم، بلکه "بشر" هستم. "بشر" در لغت، به معنای پوست است، البته نه الزاماً پوست بدن؛ بلکه همان "هیأت و ظاهر" هر چیزی. انسان به لحاظ بدن، نوعی حیوان است و تفاوتش همین است که در هیأت و ظاهرش دیده می‌شود. آدم، از ریشه‌ی «أدم»، به رئیس و اسوه گفته می‌شود، لذا حضرت آدم علیه السلام، «آدم ابوالبشر» هستند. یعنی پدر موجود و نسلی به نام "بشر".

اگر این بنی آدم، که ابتدا بشری بیش نیست، در راستای هدایت الهی رشد نمود و به کمال رسید، "انسان" می‌شود؛ موجودی که در ضمن هم دچار "نسیان" می‌گردد، هم بسیار زود اُنس می‌گیرد.

به من وحی می‌شود:

پس همین که فرمود بگو: « يُوحَىٰ إِلَيَّ - به من وحی می‌شود »، یعنی به لحاظ سنخ خلقت مثل شما هستم، اما به لحاظ مراتب رشد، کمال و انسانیت، بسیار والاترم که به من وحی می‌شود؛ اگر چنین نبود و ایشان نیز مثل سایر نوع بشر بودند، به هر بشری نیز وحی نازل می‌شد.

اشراف بر عالمیان:

چرا باید در قرآن کریم، « أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ » را بخوانند، اما « وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم / الأنبياء، ۱۰۷ » و یا « وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - و ما تو را جز بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم؛ لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند / سبأ، ۲۸ » و ... را نخوانند؟!

حال، این انسانی که بشری مثل ما می‌باشد، چگونه رحمت برای عالمیان، بشیر و نذیر برای همگان، مخاطب وحی، خاتم الأنبياء صلوات الله علیه و آله شده است؟!

ولایت:

"ولایت" یعنی همین. یعنی خداوندی که "ولایت" از آن اوست و فرمود « إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً »، این "ولایت" را در جانشین (نه جایگزین) خود، تسری می‌دهد و سپس به بندگانش می‌فرماید:

« إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالِيُونَ » (المائدة، ۵۵ و ۵۶)

ترجمه: ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند * و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند، پیروزند؛ (زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است.

مراتب تجلی:

هر چه در عالم هستی پدید آید، "تجلی" یا همان «اسم، آیه و نشانه»ی خالق متعال می‌باشد. اسم‌ها و نشانه‌هایی چون: علیم، حکیم، رحمن، رحیم، قادر، جمیل، جواد، کریم، غفار، ستار و ... در همگان تجلی دارد، منتهی "مراتب وجودی" آنها متفاوت است؛ چنان که نه تنها یک گیاه با حیوان - یک حیوان با انسان - یک کودک با جوان یا میانسال و ... متفاوت است، بلکه در میان انسان‌ها (نوع بشر) نیز عاقل و جاهل - دانا و نادان - ضعیف و قوی - مؤمن و کافر - متقی و فاسد - عادل و ظالم و ...، در یک سطح و مرتبه‌ی وجودی قرار ندارد و مساوی نمی‌باشند. چنان که فرمود: مردم را بگو (متذکر شو) که « هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَكْفُرُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ - آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند، مساوی هستند؟! / الزمر، ۹ » بنابراین، حتی رسولان الهی علیهم السلام، [که همه از نوع بشر] هستند، از لحاظ مساوی نیستند و برخی نسبت به برخی دیگر، فضیلت‌هایی دارند « تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ... - اینان رسولانند، برخی از آنان را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم / البقره، ۲۵۳ ».

سمیع و بصیر:

بنابراین، اسمای الهی، در هر کس بیشتر تجلی نماید، او در مقام والاتری مظهر اسما و نشانه‌های الهی می‌باشد و البته "سمیع و بصیر" نیز از اسمای الهی است که در بندگان تجلی می‌یابد.

فرشتگان، "سمیع و بصیر" هستند، چنان که برخی از آنان "مدبرات الامر" هستند - برخی دیگر اعمال ما را می‌نویسند - برخی دیگر دعای ما را به عرش الهی می‌برند - برخی دیگر وحی را نازل می‌کنند و ...

انسان‌ها، "سمیع و بصیر" هستند؛ تا جایی که نه تنها صداهای مادی را می‌شنوند، بلکه مخاطب وحی قرار گرفته و به پروردگار خود « سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا » می‌گویند - هم چنین نه تنها در امور خود و جامعه‌ی خود بصیر هستند، بلکه پشت پرده را تا قیامت می‌بینند، تا جایی که پروردگارشان آنها را « أُولِي الْأَلْبَابِ » و « أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ » توصیف می‌نماید.

بدیهی است که "انسان کامل"، همانگونه که "خلیفه الله و ولیّ الله" شده است، به حول و قوهی او، عین الله، سمع الله، يد الله ... و رحمة الله نیز می شود.

حیوانات، نیز "سمیع و بصیر" هستند؛ منتهی در حد حیات مادی و حیوانی و ظرف وجودی خودشان. لذا آن بشری که گوش دارد، اما "سمع" ندارد - چشم دارد، اما "بصیرت" ندارد و ... را مانند حیوان و غافل توصیف نمود. «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ / الأعراف، ۱۷۹».

امام زمان عَجَّ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ:

قطب عالم هستی، امام زمان، حضرت مهدی سلام الله علیه، چون دیگر امامان، "ولیّ الله" می باشند، بنابراین، مظهر اتم اسمای الهی هستند. یعنی اگر علم، حکمت، قدرت و سایر اسمای حسناى الهی، در تمامی موجودات عالم، به تناسب ظرفیت وجودی و رتبهی مقامی آنها تجلی دارد، ایشان حدّ اعلاى این تجلی می باشند.

حال آیا آدمی "کم" را برای خود و سایر موجودات می پذیرید، اما در "زیاد" برای دیگران، تردید می نماید؟

قیاس متکبرانه:

از مشکلات اساسی نوع بشر، "قیاس متکبرانه" با "خود" است. اگر خودش به علمی دست یافت، می گوید: "برای دیگران نیز ممکن است"؛ اما اگر خودش دست نیافت، می گوید: «مگر ممکن است که دیگری به آن دست یابد»؟!

بشر، با همین مغز خود که فقط ۱۰ درصدش را فعال نموده، اشراف علمی گسترده ای به دست آورده و با اطلاعات خود از همین عالم ماده، دستگاهی ساخته که ستارگان دور دست، با فاصله بیش از یک میلیارد سال نوری را می بیند - ماهواره و گوشی ساخته که اندازهی یک کف دست است، اما می تواند افراد بسیاری را در آن سوی دنیا ببیند، صدایشان را بشنود و با آنها مکالمه نماید - ابر رایانه ای ساخته که می تواند در دقیقه، میلیاردها اطلاعات را به صورت مستقل دریافت و حتی محاسبه نماید ...؟! اما می گوید: مگر ممکن است مغز کسی ۳۰ درصد، ۵۰ درصد و یا حتی ۱۰۰ درصد فعال باشد؟ مگر ممکن است کسی بیش از "من" بداند و بتواند؟! از این رو، با توجه به عدم شناخت از یک سو و بغضی که نسبت به پروردگارش و پیامبران و اولیای او از سویی دیگر دارد؛ همین مقدار که خودش می داند و می تواند را برای اهل عصمت سلام الله علیهم نمی پذیرد! چه رسد به ولایت تاقمه.

● - پس اگر یک انسان کامل، که به لحاظ نوع خلقتش، بشری مثل ما است، می تواند رحمة للعالمین باشد، جانشین او نیز [باذن الله] می تواند چنین باشد.

مگر در سورهی قدر نفرمود که روح و ملائکه نازل می شوند و از سوی خداوند متعال، تمامی مقدرات عالم را می آورند؟ خب، برای چه کسی می آورند؟ برای خلیفه الله، حجت الله، ولیّ الله و امام هر عصر.

انسان چه مومن به خدا باشد چه نباشد به توفیقاتی مثل علم و ثروت و... می‌رسد؛ حال سوال اینجاست که نقش ایمان به خدا در این توفیقات چیست؟ آیا اساساً ایمان به خدا و پیروی از دین الهی نقشی در این توفیقات دارد یا خیر؟ چه نسبتی بین موفقیت و پیروی از دین الهی وجود دارد؟ اگر برای توفیقاتی مثل علم و... دین داری لازم است، لطفاً بفرمایید که چرا کفار در طول تاریخ دارای توفیقاتی بوده‌اند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

تصور این که انسان [چه مؤمن و چه کافر]، خودش می‌تواند به توفیقاتی برسد خطاست و درست مانند این است که می‌گویند: فلان جانور برای خودش آبشش یا بال پروازی درست کرد! خالق، مالک، رب و رازق تمامی مخلوقات خداوند متعال است و "لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم" مطلق می‌باشد. پس، شناخت و باور، و یا عدم شناخت، جهل و کفر آدمیان، نظام هستی (تکوین) را متغیر نمی‌سازد، بلکه فقط در خود و تعاملات‌شان و نتایج حاصله و در نهایت عاقبت‌شان تأثیر می‌گذارد. انسان چه عاقل و مؤمن باشد و چه جاهل و کافر باشد، چه متقی باشد و یا فاسق، در هر حال مخلوق، مرئوس و مرزوق خداوند متعال می‌باشد؛ پس ایمان یا کفر او، حقایق عالم هستی، حکمت، قوانین و نظم آن را بر هم نمی‌زند، بلکه سرنوشت خودش را تغییر می‌دهد. بنابراین، چنین نیست که رزق و روزی [معنوی و مادی - علم و ثروت ...] برای اهل ایمان با خدا باشد و برای اهل کفر، شرک، نفاق و ظلم، در دست و اختیار خودشان باشد و خودشان بتوانند به چیزی برسند! اگر آدمی خود توان رفع و دفع داشت که دیگر ناقص، فقیر و وابسته نبود، و اگر خود "غنی" بود که دیگر هیچ تلاشی جهت رفع نواقص، جبران کاستی‌ها، حرکت رو به جلو (رشد)، دفع خطرات و... نمی‌نمود. پس، از مؤمن و کافر، هیچ کس مالک و ربّ نیست و همگان نیازمند و فقیر درگاه آن غنی و بی‌نیاز می‌باشند [چه بدانند و باور کنند، چه ندانند، باور نکنند و خوش ندارند]. لذا به جمیع بندگان (انسان‌ها) فرمود:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ » (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است!

نظم و چارچوب رزق

خداوند متعال فرمود که در حیات دنیوی، بندگان مؤمن خود را "علم و ثروت" می‌بخشم، اما بندگان کافر خود را از این دو محروم می‌نمایم؛ بلکه فرمود: اولاً رازق من هستم و همگان از مؤمن و کافر مرزوق من می‌باشند - ثانیاً من

رزق را به اندازه «قدر» می‌دهم، یعنی رزق، نظام و چارچوب دارد - ثالثاً از مقدراتم این است که بسیاری از دستاوردهای هر کس (یا هر جامعه‌ای) را مرهون تلاش خودشان قرار دادم «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست / التَّجْم، ۳۹» - رابعاً چنین نیست که "مؤمن یا کافر"، به خاطر کفر یا ایمان‌شان، در این دنیا به هر چه که می‌خواند برسند و

مردم دو گروه هستند

مردم در رابطه با "رزق" مادی و معنوی، به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند که عبارتند از "دنیاگرا" و "معادگرا". بنابراین، چگونگی مواضع و گرایش‌ها، حایز اهمیت می‌باشد، که چگونگی به دست آوردن و مصرف علم یا ثروت و یا به کارگیری قدرت را تبیین می‌نماید، نه مقدار و زیادتی یا کمی مال دنیا [که در هر حال فانی است]. از این رو فرمود:

● - بندگان کافر و دنیاپرست من، از من فقط دنیا را می‌خواهند، پس از متاع دنیا (تا حدودی) برخوردار می‌گردند، اما دیگر از نعمات اخروی سهمی ندارند، چرا که خودشان نخواستند: «... فَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ - بعضی از مردم می‌گویند: «خداوندا! به ما در دنیا، (*نیکی = متاع دنیا*) عطا کن!» ولی در آخرت، بهره‌ای ندارند / البقره، ۲۰۰».

● - بندگان عاقل، مؤمن، بصیر، دوراندیش و عاقبت‌گرای من، از من هم نیکی دنیا را می‌خواهند و هم نیکی آخرت را می‌خواهند. یعنی خیر پایدار (برکت)، مفید و مستمر:

«وَمَنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - و برخی از آنان می‌گویند پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار / البقره، ۲۰۱».

* - چرا مؤمنان می‌گویند: «وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؟! چون در آخرت، دو عرصه بیشتر وجود ندارد، کسی که داخل جهنم نگردد، حتماً وارد بهشت خواهد شد. بنابراین برای دنیا نیز رزق حسنه‌ای می‌خواهند که نتیجه‌اش در آخرت نیز حسنه باشد، یعنی دوری از آتش و ورود به بهشت، که حاصل عملکرد و دستاوردهای دنیاست.

وعده‌ی خداوند متعال به دو گروه:

خداوند متعال به مؤمنان (و هیچ کس دیگری) وعده نداده است که حتماً تمامی آنان را دانشمند و ثروت می‌گرداند، بلکه:

* - به مؤمنان وعده داده است که اگر دین او را نصرت نمایند، نصرت‌شان خواهد نمود و اگر با اعتقاد و خالصانه به دین عمل نمایند، به آنان در دنیا، زندگی پاک و در آخرت اجر فراوان خواهد داد:

« مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »
(التَّحَلُّ، ۹۷)

ترجمه: هر کس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات [حقیقی] بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.
* - و به بندگان کافر و معارضش نیز وعده داد که در زندگی دنیوی گرفتار خواهند بود (اگر از مال دنیا بهره‌مند شده باشند) و در حیات اخروی کور و معذب خواهند بود (چرا که در دنیا چشم‌شان را بستند و از دیدن نور و حقیقت اعراض نمودند):

« وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى » (طه، ۱۲۴)

ترجمه: و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محسور می‌کنیم!

* - و می‌بینیم که کفار [به رغم تبلیغات دروغین]، هم خود تنگ‌های شدید قرار دارند و هم با جهل، تکبر و ظلم خود، دیگران را با مشکلات عدیده مواجه نموده و می‌نمایند.

ایمان و عمل:

نه ایمان، یک مفهوم خالی و شعاریست - نه اسلام یک کلمه و اسم است که عده‌ای بر خود بگذارند - نه قرآن یک کتاب برای بوسیدن، سر سفره‌ی عقد و سر قبر قرار دادن است - نه حضرات محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین، برای صلوات، چراغانی در سالروز میلاد و عزاداری در سالروز شهادت آمده‌اند؛ بلکه ایمان، مبتنی بر شناخت و باور است و البته با "عمل" ظهور و بروز می‌یابد و آثار و برکات خود را جاری نموده و نشان می‌دهد. لذا همیشه به "ایمان و عمل صالح" با هم تأکید شده است.

بنابراین، اگر یک عده [کم یا زیاد - شخص یا جامعه]، نام خود را موحد، مسلمان و مؤمن گذاشتند، اما نه تنها به "توحید و معاد" ایمان نیاوردند، بلکه در عمل با طاغوت‌گرایی‌های خود مشرک شدند و به تأمین معاش از راهی پرداختند - و نه از معارف و احکام قرآن کریم بهره بردند - و نه به آموزه‌های اسلامی عمل نمودند - و نه سیره‌ی پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام را در تمامی شئون فردی و اجتماعی زندگی، الگوی خود قرار دادند ...، نباید انتظار داشته باشند که فقط به خاطر حمل یک کلمه و ادعای بدون عمل، به نتایج مطلوبی در دنیا و آخرت برسند.

نفرمود: هر کس که مدعی شود، به فلاح می‌رسد، بلکه فرمود: مدعیان به ادعایشان امتحان می‌شوند و البته

کسانی که ایمان می‌آورند و عمل صالح انجام می‌دهند، خوشبخت می‌گردند:

« الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا بَدَّ » (الرَّعْد، ۲۹)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خوشا به حالشان، و خوش سرانجامی دارند.

ظلم ظالمان:

تمامی گرفتاری‌ها و بدبختی‌های بشر (چه مؤمن و چه کافر)، از ظلم ظالمانِ جاهل، متکبر، زیاده‌خواه، فاسد، فاسق، جنایتکار و استثمارگر می‌باشد، که همین علم و ثروت، ابزار آنهاست. حتی کفر مردم عادی کافر، به خاطر سلطه‌ی فکری، تبلیغاتی، نظامی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و البته اقتصادی کفار می‌باشد. همان‌هایی که در حال کفر، به کمی علم (علوم تجربی - ابزاری) و نیز ثروت دست یافته‌اند، و چون به خاطر کفرشان، بویی از آدمیت نبرده‌اند، از سویی راه رشد عقلی و علمی مردمان را می‌بندند و از سویی دیگر اموال آنان را چپاول کرده و به غارت می‌برند، و فقر، استضعاف و حقارت را بر آنان تحمیل می‌کنند.

قدرت و استیلاي فراعنه (قدرت‌های باطل)، در گرو به ضعف کشاندن و پایین نگه داشتن (تحقیر) مردمان می‌باشد، پس اگر مردم این تحقیر را نپذیرند، قیام و مقاومت نمایند، نه تنها طاغوت‌های هر زمان، از تخت سلطه به زیر می‌افتند، بلکه در دنیا و آخرت، در عذاب الهی، غرق خواهند شد.

« فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ » (الزخرف، ۵۴)

ترجمه: پس (به این وسیله) قوم خود را ذلیل و زبون داشت، در نتیجه اطاعتش کردند؛ چون آنها مردمی فاسق بودند.

« فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ » (همان، ۵۵)

ترجمه: و چون ما را به خشم درآوردند (شامل مقدرات عذاب شدند)، از آنان انتقام گرفتیم و همه آنان را غرق کردیم.

● - پس، نقش عقلانیت، معرفت، ایمان، تقوا و دینداری، در چگونگی کسب علم، ثروت، قدرت و عزت، و چگونگی بهره‌مندی مفید از آنهاست که چگونگی سرنوشت دنیوی و اخروی را رقم می‌زند.

نسبت علم در مؤمن و کافر

انسان با معرفت و مؤمن، کتاب هستی را از اول تا آخر [مبدأ تا مقصد = آغاز تا انجام] می‌خواند، پس علم برایش مفید می‌افتد و راه می‌یابد.

انسان کافر، فقط یک فصل مختصر از کتاب هستی (ماده) را می‌خواند، لذا چون مبدأ و مقصد را نمی‌شناسد، بی‌هدف و گمراه به دور خود می‌چرخد، و همین خُرده علم و ثروتی را هم که به دست آورده، در راه رساندن ضرر به خود و دیگران به کار می‌بندد.

چطور می‌توانم با معیارهای انتخاب همسر آشنا شوم؟ [نکاتی بسیار مهم، برای تمامی کسانی که قصد و یا دست کم میل به ازدواج دارند].

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نه تنها دین اسلام، بلکه هر امری [حتی نوشیدن یک جرعه آب، و یا چند دقیقه بازی]، "اصول و فروعی" دارد؛ اصولی که ثابت هستند و فروعی که مبتنی بر آن اصول می‌باشند و البته از قابلیت تغییر نیز برخوردار می‌باشند.

اصول:

"اصول" در هر امری و از جمله ازدواج، همان نوع نگاه، شناخت و بالتبع هدفگذاری می‌باشد، چنان که در عرصه‌های اعتقادی، به آن "جهان‌بینی" نیز گفته می‌شود. "شناخت"، به عقلانیت، علم، اطلاع و آگاهی مربوط می‌شود و "هدفگذاری"، به میل و کشش به رسیدن به آن هدف یا اهداف.

فروع:

"فروع"، همانطور که از نامش پیداست، شاخه‌ها و اجزای دیگر مرتبط با اصول می‌باشند و از آن روئیده و شکل می‌گیرند و باید راه، مسیر و قوانین حرکت به سوی هدف را تدوین و ترسیم نمایند. می‌توان گفت که "فروع"، همان "بایدها و نبایدها"یی است که برای رسیدن به هدف، باید لحاظ و رعایت گردد؛ و یا به تعبیری دیگر، فروع همان قوانین و حقوق می‌باشند که با رعایت آنها، وصال به هدف محقق می‌گردد.

متغیرات ایجابی:

البته، چون هر امری اصول و فروع دارد، فروع خودش نیز اصول و فروعی دارد و این فروع‌ها به تناسب شرایط زمانی، مکانی، ایجاب‌ها، ضروریات و اضطرارها، متغیر می‌گردند، ولی اصل ثابت می‌ماند. **مثال:** در اعتقادات و باورهای دینی، "خداشناسی و خداپرستی (توحید)" و نیز "معاد شناسی و هدف گرفتن آن"، اصولی هستند که تغییری در آنها ایجاد نمی‌گردد - "نماز" فرع بر این اصول اعتقادی می‌باشد، اما همین نماز به نوبه‌ی خود اصل ثابتی قرار می‌گیرد که توابع آن در شرایط گوناگون، متغیر می‌گردند، مانند: نماز شکسته، نماز قضا، نماز نافله، نماز خوف (مانند میدان جنگ)، نماز نذری و ...

ازدواج:

ازدواج نیز خودش یک اصلی است که در قوانین خلقت و هدایت نوشته شده است. مرد و زن، چه لحاظ جنسی، چه روحی و روانی، چه در روابط اجتماعی، چه در حرکت چرخه‌ی حیات بشر و ... به هم احتیاج دارند، به گونه‌ای که فقط با زوج شدن کامل می‌گردند؛ و البته حق و حقوق هر کدام، و نیز

حق فرزند، حق اخلاق، حق جامعه، حق امنیت و سایر حقوق ایجاب می‌کند که زوج شدن و کنار یکدیگر قرار گرفتن آنها، به شکل ازدواج و متعهدانه باشد.

گاهی این فرع یک اصل می‌شود و تبعات دیگری فرع آن می‌شوند، مانند تغییر محرمیت‌ها، حق حضانت، حقوق ارث و ... که فقط به واسطه‌ی ازدواج پدید می‌آیند.

اصل اول - خودشناسی:

حتی در "خداشناسی" نیز "خودشناسی" یک اصل است، چه رسد به ازدواج، اشتغال یا دیگر امور شخصی و اجتماعی.

ازدواج یک رابطه‌ی دو سویه بین پسر و دختر - یا زن و مرد - می‌باشد؛ پس فقط ۵۰ درصد به طرف مقابل مربوط می‌گردد.

خطا و ضعف بسیاری از آحاد مردم این است که به هنگام تفکر یا قصد ازدواج، خود را هم چنان فراموش کرده و فقط در مورد طرف مقابل مطالعه یا کنکاش می‌نمایند! در صورتی که چه در اصول ازدواج و چه در فروع، و چه در فروع آن فروع، تا کسی خود را نشناسد، نمی‌تواند همتا (کُفو) و زوج مناسب برای برای همسری خود را بشناسد.

● - ازدواج‌ها، گاهی به خاطر اختلافات اساسی و ریشه‌ای به طلاق می‌انجامد، و گاه حتی به خاطر یک اختلاف سلیقه‌ی جزئی، یا دخالت بی‌جایی که می‌شد آن را مدیریت نمود، به جدایی می‌انجامد! چرا؟ چون آنها قبل از ازدواج خود را نشناخته بودند.

اهداف:

حیوانات برخی با هم ازدواج دارند و برخی فقط [بر اساس قوانین تکوین و برای ازدیاد نفس]، جفت‌گیری می‌کنند و می‌روند؛ و البته که در این جفت‌گیری، نیاز شهوانی آنها نیز مرتفع می‌گردد. انسان‌ها نیز از زمان آدم و حوا علیهماالسلام تا کنون، برخی ازدواج می‌کنند و برخی دیگر فقط جهت ارضای غریزه‌ی شهوت خود، جفت‌گیری (جماع) می‌کنند. حال خواه حلال باشد یا حرام! بنابراین، برای هر کسی - از زن و مرد - مهم است که قبل از انتخاب، به اهداف خود بیاندیشد و سپس همسری همسو و هم‌هدف برگزیند.

● - فرض کنید که دختری یا پسری، با هدف قرار دادن شهوت، فرد زیبایی را برای همسری برگزیند؛ خب این زیبایی، اگر عادی و یکنواخت نشود، با کهولت سن، متغیر شده و از بین می‌رود، مضافاً بر این که طرفین با دیدن فرد زیباتر، از انتخاب خود پشیمان می‌گردند!

● - فرض کنید که پسری، به خاطر شکل و قیافه، یا ناز و ادا، فریفته‌ی دختری شد و قصد ازدواج با او را نمود، و دختر نیز متقابلاً به خاطر ثروت، آن پسر را پسندید! خب این دو، با دو هدف ناهمگون، ساختار زندگی مشترک خود را بر پایه‌های بلند و کوتاه و متزلزل، بنا می‌نمایند!

● - دختر هنگام خواستگاری، اولین شرطش این می‌شود که با ادامه تحصیل و نیز اشتغال او در خارج از خانه مخالفتی صورت نپذیرد؛ یعنی اهداف اصلی در زندگی‌اش، همان ادامه تحصیل و اشتغال می‌باشد، نه همسری و مادری و تشکیل خانواده و تعلیم و تربیت نسل انسان!

اما، قصد پسر از ازدواج این نیست که فقط مذکری در کنار این مؤنث باشد، تا او بدون هیچ دغدغه‌ای به ادامه تحصیل و اشتغال بیرون از خانه بپردازد! ولی پاسخ مثبت داده و با او ازدواج می‌نماید. حال از این ازدواج، چه نتایجی انتظار می‌رود؟!*

● - پسری تنبل و لاابالی، بی‌قید، بی‌تعهد و البته متکبر، خودنگر، مدعی و متوقع بار آمده و اکنون دختری می‌خواهد فهیم، با اخلاق، مقید، با عرضه در همسری و مادری و ... - خب حاصل چنین ازدواجی چه خواهد بود؟!*

* - پس خودشناسی و هدف (اهداف شناسی)، یک اصلی است که باید قبل از ازدواج و تفکر درباره‌ی طرف مقابل، مورد توجه قرار گیرد.

اصول و فروع ازدواج موفق:

بنابراین، ازدواج موفق نیز اصول و فروعی دارد و فروع آن نیز می‌تواند دارای فروع متغیری باشد که همه مبتنی بر همان اصول ثابت می‌باشند.

● - هدف عالی از ادواج (رشد، کمال و قرب الهی) - اهداف پایین‌تر در راستای آن هدف عالی (محبت، عشق، انگیزه، تشکیل اولین و مقدس‌ترین بنیان اجتماعی و تلاش) - اخلاق، تربیت، گذشت و ایثار و ...، همه اصول و پایه‌های یک ازدواج موفق قلمداد می‌گردند.

● - شکل، قیافه، هیکل، مدرک تحصیلی، شغل، ثروت، میزان درآمد، ملیت، قومیت، فرهنگ بومی، سلايق و ...، همه فروع و فروع فروعی می‌باشند که به تناسب شرایط، زمان، امکانات، ایجاب‌ها، ضرورت‌ها و ... قابل تغییر هستند.

البته، توجه به این فروع نیز بسیار لازم و ضروری می‌باشد، منتهی با توجه به این که بسیاری از آنها قابل مدیریت و تغییر می‌باشند، پس اگر در اصول توافق و همسویی بود، هماهنگ نمودن فروع [با تکیه بر عقل و اخلاق] و فراگرفتن مهارت‌های زندگی مشترک، میسر و گاه راحت می‌باشد.

- - تردیدی نیست که موفقیت بیشتر در هر کاری، مستلزم آگاهی بیشتر می باشد که بخش مهمی از آن با مطالعه به دست می آید. از این رو مطالعه کتاب های مفیدی که در این زمینه نوشته شده، مانند: «مطلع عشق - گزیده از مجموعه بیانات مقام معظم رهبری به هنگام جاری نمودن خطبه های عقد» - «نظام خانواده در اسلام - حجت الاسلام انصاریان» - «تشکیل خانواده در اسلام، دکتر علی قائمی» - «انتخاب همسر، ابراهیم امینی، سازمان تبلیغات اسلامی» - «بهشت خانواده، دکتر سید جواد مصطفوی» - «جوانان و ازدواج، علی اصغر کیهانیان» - «دو نیمه هم، کانون تحقیقاتی خیر» ... بسیار لازم و مفید خواهد بود و مطالعه ای مطالب گوناگون درباره ازدواج که در این پایگاه منتشر شده نیز می تواند مفید واقع گردد.



تاریخ-فروردین ۹۷

زندگانی امام کاظم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، در بیان مقام معظم رهبری

مقام معظم رهبری:

... و اما زندگی موسی بن جعفر، یک زندگی شگفت آور و عجیبی است.

اولاً در زندگی خصوصی موسی بن جعفر مطلب برای نزدیکان آن حضرت روشن بود. هیچ کس از نزدیکان آن حضرت و خواص اصحاب آن حضرت نبود که نداند موسی بن جعفر برای چی دارد تلاش می کند و خود موسی بن جعفر در اظهارات و اشارات خود و کارهای رمزپایی که انجام می داد، این را به دیگران نشان می داد؛ حتی در محل سکونت، آن اتاق مخصوصی که موسی بن جعفر در آن اتاق می نشستند، اینجوری بود که راوی که از نزدیکان امام هست، می گوید: من وارد شدم، دیدم در اتاق موسی بن جعفر سه چیز است: یکی یک لباس خشن، یک لباسی که از وضع معمولی مرفه عادی دور هست، یعنی به تعبیر امروز ما می شود فهمید و می شود گفت لباس جنگ، این لباس را موسی بن جعفر را آنجا گذاشتند، پوشیدند، به صورت یک چیز سمبولیک، بعد «و سیف معلق»؛ شمشیری را آویختند، معلق کرده اند، یا از سقف یا از دیوار. «و مصحف»؛ و یک قرآن. ببینید چه چیز سمبولیک و چه نشانه‌ی زیبایی است، در اتاق خصوصی حضرت که جز اصحاب خاص آن حضرت کسی به آن اتاق دسترسی ندارد، نشانه‌های یک آدم جنگی مکتبی مشاهده می شود. شمشیری هست که نشان می دهد که هدف جهاد است. لباس خشنی هست که نشان می دهد وسیله، زندگی خشونت بار رزمی و انقلابی است و قرآنی هست که نشان می دهد هدف این است؛ می خواهیم به زندگی قرآنی برسیم با این وسائل، و این سختی‌ها را هم تحمل کنیم. اما دشمنان حضرت هم این را حدس می زدند. اولاً زندگی موسی بن جعفر یعنی امامت موسی بن جعفر در سخت‌ترین دوران‌ها شروع شد. هیچ دورانی به گمان من بعد از دوران امام سجاد به سختی دوران موسی بن جعفر نبود.

موسی بن جعفر در سال ۱۴۸ به امامت رسیدند، بعد از وفات پدرشان امام صادق (علیه الصلوة و السلام).

سال ۱۴۸ اینجوری است اوضاع که بنی عباس بعد از درگیری‌های اول، بعد از اختلافات داخلی، بعد از آن جنگ‌هایی که بین خود بنی عباس در اول خلافت‌شان به وجود آمد، از گردن‌کشان بزرگی که خلافت آنها را تهدید

می کردند، مثل بنی الحسن، محمد بن عبدالله حسن، ابراهیم بن عبدالله بن الحسن و بقیه‌ی اولاد امام حسن که جزو مبارزین و شورش‌گران علیه بنی عباس بودند، فارغ شدند و همه‌ی اینها را منکوب کردند، سرکوب کردند. تعداد بسیاری از سران و گردن‌کشان را بنی عباس کشتند که در آن مخزن و انباری که بعد از مرگ منصور عباسی باز شد، معلوم شد که تعداد زیادی از شخصیت‌ها و افراد را کشته بود و جسدهایشان را در یک جایی گذاشته بود که اسکلت‌های آنها در آنجا آشکار بود. اینقدر منصور از بنی الحسن و بنی هاشم، از خویشاوندان خودش، از کسانی که جزو نزدیکان خودش بودند، آدم‌های سرشناس و معروف را از بین برده بود که یک انبار اسکلت درست شده بود. از همه‌ی اینها فارغ شد، نوبت به امام صادق رسید. امام صادق را هم با حيله مسموم کرد. در فضای زندگی سیاسی بنی عباس هیچ غباری دیگر وجود نداشت؛ در کمال قدرت. در یک چنین شرایطی که منصور در کمال قدرت و در اوج سلطه‌ی ظاهری زندگی می‌کند، نوبت به خلافت موسی بن جعفر (علیه‌الصلاة والسلام) رسید که یک جوانی است تازه سال و با آن همه مراقب، به طوری که کسانی که می‌خواهند بعد از امام صادق بفهمند که دیگر حالا به کی باید مراجعه کرد، با زحمت می‌توانند راه پیدا کنند و موسی بن جعفر را پیدا کنند و موسی بن جعفر به آنها توصیه می‌کند که مواظب باشید اگر بدانند که از من حرف شنفتید و از من تعلیمات دیدید و با من ارتباط دارید، «الذبح»؛ کشتن هست، مراقب باشید.

در یک چنین شرایطی، موسی بن جعفر به امامت می‌رسد و مبارزه را شروع می‌کند. حالا اگر شما سؤال کنید که خب موسی بن جعفر وقتی به امامت رسید چه جواری مبارزه را شروع کرد، چه کار کرد، کی‌ها را جمع کرد، کجاها رفت، در این سی و پنج سال چه حوادثی برای موسی بن جعفر پیش آمد، متأسفانه بنده جواب روشنی ندارم و این همان چیزی است که یکی از غصه‌های آدمی است که در زندگی صدر اسلام تحقیق می‌کند، هیچی نداریم. یک زندگی مرتب و مدوئی از این دوران سی و پنج ساله در اختیار هیچ کس نیست. اینکه عرض می‌کنم کتاب نوشته نشده، کار تحقیقاتی انجام نگرفته و باید بشود، به خاطر همین است.

یک چیزهای پراکنده‌ای هست که از مجموع اینها می‌توان چیزهای زیادی فهمید. یکی‌اش این است که چهار خلیفه در دوران امامت موسی بن جعفر در این سی و پنج سال به خلافت رسیدند. یکی منصور عباسی است، که ده سال از دوران اول امامت موسی بن جعفر بر سر کار بود، بعد پسر او مهدی است که او هم ده سال خلافت کرد، بعد پسر مهدی هادی عباسی است که یک سال خلافت کرد، بعد از او هم هارون الرشید است که در حدود دوازده، سیزده سال هم از دوران خلافت هارون، موسی بن جعفر (علیه‌الصلاة والسلام) مشغول دعوت و تبلیغ امامت بودند.

هر کدام از این چهار خلیفه یک زحمتی و یک فشاری بر موسی بن جعفر وارد کردند. هم منصور حضرت را دعوت کرد، یعنی تبعید کرد، احضار اجباری کرد به بغداد؛ از مدینه آورد بغداد - البته اینهایی که عرض می‌کنم،

بعضی از آن حوادث است. وقتی انسان نگاه می کند زندگی موسی بن جعفر را، می بیند که از این حوادث زیاد است.

مدتی در بغداد حضرت را تحت نظر نگه داشته، بر حضرت فشار آورده، آنطور که در روایات به دست می آید، حضرت را در محذورات فراوانی قرار داده. این یک نوبت است؛ چقدر طول کشیده، معلوم نیست. یک نوبت در همان زمان منصور ظاهراً حضرت را آوردند به یک نقطه ای در عراق به نام «ابجر» که مدتی در آنجا حضرت تبعید بوده، راوی می گوید من خدمت موسی بن جعفر رسیدم در آنجا در این حوادث، حضرت چنین فرمودند و چنین کردند.

در زمان مهدی عباسی حداقل یک بار حضرت را از مدینه به بغداد آوردند. راوی می گوید من در «فی المقدمة الاولى»؛ در دفعه اولی که حضرت را می بردند بغداد - معلوم می شود چند دفعه حضرت را برده بودند، که من احتمال می دهم دوبار، سه بار در زمان مهدی حضرت را به بغداد برده بودند - خدمت امام رسیدم، اظهار تأسف کردم، اظهار ناراحتی کردم، فرمودند: نه، ناراحت نباش، من از این سفر سالم برمی گردم و در این سفر اینها نمی توانند به من آسیب برسانند. این هم زمان مهدی.

در زمان هادی عباسی باز حضرت را خواستند بیاورند به قصد کشتن که یکی از فقهای دوروبر هادی عباسی ناراحت شد، دلش سوخت که فرزند پیغمبر را اینجور زیر فشار قرار میدهند، وساطت کرد، هادی عباسی منصرف شد.

در زمان هارون هم که حضرت را در چند نوبت آوردند به بغداد و در جاهای مختلف زندان کردند و بعد هم در زندان سندین شاهک، و حضرت را به شهادت رساندند.

شما ببینید در طول این سی و پنج سال، سی و چهار سال که موسی بن جعفر مشغول تبلیغ امامت و مشغول انجام وظیفه و مبارزات خودشان بودند، دفعات مختلف حضرت را آوردند. علاوه بر اینها، چندین بار خلفای زمان موسی بن جعفر حضرت را به قصد کشتن برایشان توطئه چیدند.

مهدی عباسی پسر منصور، اولی که به خلافت رسید، به وزیر خودش یا به حاجب خودش - ربیع - گفت که باید یک ترتیبی بدهی که موسی بن جعفر را از بین ببری، نابود کنی؛ احساس می کرد که خطر عمده از طرف موسی بن جعفر است.

هادی عباسی همان طوری که گفتم در اوایل خلافتش یا اول خلافتش تصمیم گرفت. حتی شعری سرود، گفت: گذشت آنوقتی که نسبت به بنیهامش ما سهل انگاری می کردیم، من دیگر عازم و جازم هستم که از شما کسی را باقی نگذارم و موسی بن جعفر اول کسی خواهد بود که از بین خواهم برد. بعد هم که هارون الرشید همین کار را می خواست بکند و کرد و این جنایت بزرگ را مرتکب شد.

ببینید چه زندگی پرماجرایی زندگی موسی بن جعفر است. علاوه بر اینها یک نکات بسیار ریز و روشن نشده‌ای در زندگی موسی بن جعفر است.

موسی بن جعفر یقیناً یک دورانی را در خفا زندگی می‌کرده است. اصلاً زندگی زیرزمینی که معلوم نبوده کجاست، که در آن زمان خلیفه‌ی وقت افراد را می‌خواست، از آنها تحقیق می‌کرد که موسی بن جعفر را شما ندیدید؟ نمی‌دانید کجاست؟ و آنها اظهار می‌کردند که نه؛ حتی یکی از افراد را آنطور که در روایت هست، موسی بن جعفر به او گفتند که تو را خواهند خواست. و راجع به من از تو سؤال خواهند کرد که تو کجا دیدی موسی بن جعفر را، بکلی منکر بشو، بگو من ندیدم؛ همین جور هم شد. آن شخص [را] زندانش کردند، بردند برای اینکه از او پرسند موسی بن جعفر کجاست.

شما ببینید زندگی یک انسان اینجوری، زندگی کیست. یک آدمی که فقط مسئله می‌گوید، معارف اسلامی بیان می‌کند، هیچ کاری به کار حکومت ندارد، مبارزه‌ی سیاسی نمی‌کند، که زیر چنین فشارهایی قرار نمی‌گیرد. حتی در یک روایتی من دیدم که موسی بن جعفر (علیه‌السلام) در حال فرار و در حال اختفا در دهات شام می‌گشته: «وقع موسی بن جعفر فی بعض قری الشّام هاربا متنکراً فوق فی غار» که توی حدیث هست، روایت هست، که موسی بن جعفر مدتی اصلاً در مدینه نبوده است؛ در روستاهای شام تحت تعقیب دستگاه‌های حاکم وقت و مورد تجسس جاسوس‌ها، از این ده به آن ده، از آن ده به آن ده، با لباس مبدل و ناشناس که حضرت به یک غاری می‌رسند و در آن غار وارد می‌شوند و یک فرد نصرانی در آنجاست، حضرت با او بحث می‌کنند و در همان وقت هم از وظیفه و تکلیف الهی خودشان که تبیین حقیقت هست، غافل نیستند؛ با آن نصرانی صحبت می‌کنند و نصرانی را مسلمان می‌کند.

زندگی پرماجرایی موسی بن جعفر یک چنین زندگی است که شما ببینید این زندگی چقدر زندگی پرشور و پرهیجانی است. ما امروز نگاه می‌کنیم موسی بن جعفر، خیال می‌کنیم یک آقای مظلوم بی‌سر و صدای سر به زیری در مدینه بود و رفتند مأمورین این را کشیدند آوردند در بغداد، یا در کوفه، در فلان جا، در بصره زندانی کردند، بعد هم مسموم کردند، از دنیا رفت، همین و بس؛ قضیه این نبود. قضیه یک مبارزه‌ی طولانی، یک مبارزه‌ی تشکیلاتی، یک مبارزه‌ای با داشتن افراد زیاد در تمام آفاق اسلامی بود. موسی بن جعفر کسانی داشت که به او علاقه‌مند بودند. آن وقتی که پسر برادر ناخلف موسی بن جعفر که جزو افراد وابسته‌ی به دستگاه بود، درباره‌ی موسی بن جعفر با هارون حرف می‌زد، تعبیرش این بود که «خلیفتان یجیب الیه ما الخراج»؛ گفت هارون تو خیال نکن فقط تو هستی که خلیفه در روی زمین هستی، در جامعه‌ی اسلامی و مردم به تو خراج می‌دهند، مالیات می‌دهند. دو تا خلیفه هست؛ یکی توئی، یکی موسی بن جعفر. به تو هم

مردم مالیات می دهند، پول می دهند؛ به موسی بن جعفر هم مردم مالیات می دهند، پول می دهند؛ و این یک واقعیت بود.

او از روی خباثت می گفت؛ او می خواهد سعایت کند. اما یک واقعیت بود؛ از تمام اقطار اسلامی کسانی بودند که با موسی بن جعفر ارتباط داشتند، منتها این ارتباطها در حدی نبود که موسی بن جعفر بتواند به یک حرکت مبارزه‌ی مسلحانه‌ی آشکاری دست بزند که خود این یک بحث مفصلی دارد که جایش در بحث در زندگی امام صادق (علیه‌السلام) است، که اگر یک وقتی فرصت کنم، توفیق پیدا کنم در زندگی امام صادق صحبت کنم، آنجا باید گفته بشود که چرا ائمه (علیهم‌السلام) و چرا مشخصاً امام صادق (علیه‌السلام) که وضعش از این جهت بهتر از بقیه ائمه بود، به یک قیام مسلحانه دست نزد و حرکت نکرد که آن خودش یکی از بحث‌های شنیدنی و بسیار مهم زندگی ائمه است؛ این وضع زندگی موسی بن جعفر بود.

تا نوبت به هارون الرشید می‌رسد. وقتی نوبت به هارون الرشید رسید، اوقاتی است که اگر چه در جامعه‌ی اسلامی دستگاه خلافت معارضی ندارد و تقریباً بیدردسر و بی‌دغدغه مشغول حکومت هست، اما با این حال وضع زندگی موسی بن جعفر و گسترش تبلیغات امام هفتم جوری است که علاج این مطلب برای آنها اینقدر هم آسان نیست. و هارون یک خلیفه‌ی سیاستمدار و بسیار با ذکاوتی بود.

یکی از کارهایی که هارون کرد این بود که خودش بلند شد رفت مکه که طبری مورخ معروف احتمال می‌دهد - درست الان یادم نیست، چون نتوانستم حالاها مراجعه کنم به این منابع، از دور در ذهنم هست - یا به طور یقین می‌گوید هارون الرشید حرکت کرد به عزم سفر حج، در خفا مقصودش این بود که برود مدینه، از نزدیک موسی بن جعفر را ببیند چه جور موجودی است.

ببیند این شخصیتی که این همه درباره‌ی او حرف هست، این همه دوستان دارد، حتی در بغداد کسانی از دوستان او هستند، این چه جور شخصیتی است؛ آیا باید از او ترسید یا نه؟ که آمد و چند ملاقات با موسی بن جعفر دارد که از آن ملاقات‌های فوق‌العاده مهم و حساس است. یکی در مسجد الحرام است که ظاهراً به صورت ناشناس موسی بن جعفر با هارون برخورد می‌کند و یک مذاکرات تندی بین آنها رد و بدل می‌شود و موسی بن جعفر ابهت خلیفه را در مقابل حاضران می‌شکند؛ او آنجا موسی بن جعفر را نمی‌شناسد. بعد که می‌آید مدینه، چند ملاقات با موسی بن جعفر دارد که اینها ملاقات‌های مهمی است. البته اگر من بخواهم اینها را شرح بدهم و حتی همین ملاقات‌ها را بیان کنم که چه گذشته، وقت را زیادی خواهد گرفت. من همین قدر اشاره می‌کنم برای اینکه کسانی که اهل مطالعه‌اند، اهل تحقیقند و علاقه‌مند به این مسائل هستند - مظانش اینها است - بروند دنبالش پیدا کنند.

از جمله اینکه حالا در این ملاقات‌ها هارون الرشید تمام آن کارهایی را که باید برای قبضه کردن یک انسان مخالف و یک مبارز حقیقی انجام داد، همه را انجام می‌دهد: تهدید، تطمیع، فریبکاری؛ همه‌ی اینها را انجام می‌دهد.

یکی از حرف‌هایی که آنجا با موسی بن جعفر می‌زند، این است که می‌گوید شما بنی‌هاشم از فدک محروم شدید، آل‌علی. فدک را از شماها گرفتند، حالا من می‌خواهم فدک را به شما برگردانم. بگو فدک کجاست، حدود فدک چیه، تا من فدک را به شما برگردانم. خب معلوم است که این یک فریبی است که می‌خواهد فدک را برگرداند، به عنوان کسی که حق از دست رفته‌ی آل محمد را می‌خواهد به آنها برگرداند، چهره‌ای برای خودش درست کند.

حضرت می‌گوید بسیار خب، حالا می‌خواهی فدک را به بدهی، من حدود فدک را برای تو معین می‌کنم. بنا می‌کنند حدود فدک را معین کردن؛ آن حدودی که امام موسی بن جعفر برای فدک معین می‌کنند، تمام کشور اسلامی آن روز را در بر می‌گیرد؛ فدک یعنی این. یعنی اینکه تو خیال کنی که ما دعوامان در آن روز بر سر یک باغستان بود، چند تا درخت خرما بود، این ساده‌لوحانه است. مسئله‌ی ما آن روز هم مسئله‌ی چند تا نخلستان و باغستان فدک نبود، مسئله‌ی خلافت پیغمبر بود؛ مسئله‌ی حکومت اسلامی بود. منتها آن روز آن چیزی که فکر می‌شد ما را از این حق بکلی محروم خواهد کرد، گرفتن فدک بود. لذا ما در مقابل این مسئله پافشاری می‌کردیم.

امروز آن چیزی که در مقابل ما تو غصب کردی، باغستان فدک نیست که ارزشی ندارد. آنچه که تو غصب کردی، جامعه‌ی اسلامی است، کشور اسلامی است. حدود چهارگانه‌ای را ذکر می‌کند موسی بن جعفر (علیه الصلوة و السلام)، می‌گوید این فدک است. یا الله، حالا اگر می‌خواهی بدهی، این را بده. یعنی صریحاً مسئله‌ی داعیه‌ی حاکمیت و خلافت را آنجا امام موسی بن جعفر مطرح می‌کند. آنوقتی که هارون الرشید در ورود به حرم پیغمبر در مدینه - در همین سفر - می‌خواست در مقابل مسلمان‌هایی که دارند زیارت خلیفه را تماشا می‌کنند، یک تظاهری بکند و خویشاوندی خودش را به پیغمبر نشان بدهد، می‌رود نزدیک، وقتی می‌خواهد سلام بدهد به قبر پیغمبر، می‌گوید: «السلام علیک یا بن عم»؛ نمی‌گوید: «یا رسول الله»، ای پسر عمو سلام بر تو. یعنی من پسر عموی پیغمبر هستم. موسی بن جعفر بلافاصله می‌آیند در مقابل ضریح می‌ایستند، می‌گویند: «السلام علیک یا اب»؛ سلام بر تو ای پدر. یعنی اگر پسر عموی تو است، پدر من است. درست آن شیوه‌ی تزویر او را در همان مجلس از بین می‌برد.

مردمی که دوروبر هارون الرشید بودند، آنها هم احساس می‌کردند که بزرگترین خطر برای دستگاه خلافت، وجود موسی بن جعفر است.

یک مردی از دوستان دستگاه حکومت و سلطنت ایستاده بود آنجا، دید که یک شخصی سوار بر یک درازگوشی آمد بدون تحمل، بدون تشریفات، بدون اینکه بر یک اسب قیمتی سوار شده باشد که حاکی باشد که جزو اشراف هست. تا آمد، راه را باز کردند - ظاهراً در همین سفر مدینه بوده، گمان می‌کنم - و او وارد شد. پرسید

این کی بود که وقتی آمد اینطور همه در مقابلش خضوع کردند و اطرافیان خلیفه راه را باز کردند تا او وارد بشود. گفتند این موسی بن جعفر است. تا گفتند موسی بن جعفر است، گفت ای وای از حماقت این قوم - یعنی بنی عباس - کسی را که مرگ آنها را می خواهد و حکومت آنها را واژگون خواهد کرد، اینجور احترام می کنند؟ می دانستند. خطر موسی بن جعفر برای دستگاه خلافت، خطر یک رهبر بزرگی بود که دارای دانش وسیع است؛ دارای تقوا و عبودیت و صلاحی است که همه ی کسانی که او را می شناسند، این را در او سراغ دارند؛ دارای دوستان و علاقه مندانی است در سراسر جهان اسلام؛ دارای شجاعتی است که از هیچ قدرتی در مقابل خودش ابا ندارد، واهمه ندارد. لذاست که در مقابل عظمت ظاهری سلطنت هارونی آنطور بی محابا حرف می زند و مطلب می گوید.

یک چنین شخصیتی؛ مبارز، مجاهد، متصل به خدا، متوکل به خدا، دارای دوستانی در سراسر جهان اسلام و دارای نقشه ای برای اینکه حکومت و نظام اسلامی را پیاده بکند، این بزرگترین خطر برای حکومت هارونی است. لذا هارون تصمیم گرفت که این خطر را از پیش پای خودش بردارد. البته مرد سیاستمداری بود، این کار را دفعتاً انجام نداد. اول مایل بود که به یک شکل غیرمستقیم این کار را انجام بدهد. بعد دید بهتر این است که موسی بن جعفر را به زندان بیندازد، شاید در زندان بتواند با او معامله کند، به او امتیاز بدهد، زیر فشارها او را وادار به قبول و تسلیم بکند. لذا بود که موسی بن جعفر را از مدینه دستور داد دستگیر کردند، منتها جوری که احساسات مردم مدینه هم جریحه دار نشود و نفهمند که موسی بن جعفر چگونه شد. لذا دو تا مرکب و مهمل درست کردند، یکی به طرف عراق، یکی به طرف شام که مردم ندانند که موسی بن جعفر را به کجا بردند. و موسی بن جعفر را آوردند در مرکز خلافت و در بغداد زندانی کردند و این زندان، زندان طولانی بود. البته احتمال دارد - مسلم نیست - که حضرت را از زندان یک بار آزاد کرده باشند، مجدداً دستگیر کرده باشند. آنچه مسلم است، بار آخری که حضرت را دستگیر کردند، به قصد این دستگیر کردند که امام (علیه السلام) را در زندان به قتل برسانند و همین کار را هم کردند.

البته شخصیت موسی بن جعفر در داخل زندان هم همان شخصیت مشعل روشنگری است که تمام اطراف خودش را روشن می کند، ببینید حق این است. حرکت فکر اسلامی و جهاد متکی به قرآن یک چنین حرکتی است، هیچ وقت متوقف نمی ماند، حتی در سخت ترین شرایط، که ما در زمان خودمان هم، در دوران اختناق شدید رژیم، دیدیم کسانی بودند در تبعید، در زندان زیر شکنجه، در شرایط سخت، بلکه در سخت ترین شرایط، اما در همان حال هم نه فقط نمی شکستند خودشان، بلکه دشمن شان را می شکستند. نه فقط تحت تأثیر قرار نمی گرفتند، بلکه زندان بانها را تحت تأثیر قرار می دادند و این همان کاری بود که موسی بن جعفر کرد که در این باره داستان های زیادی و روایات متعددی هست که یکی از جالب ترین آنها این است که سندین شاهک معروف که شما میدانید

که یک زندان بان بسیار غلیظ و خشن و از سرسپردگان بنی عباس و از وفاداران به دستگاه سلطنت و خلافت آن روز بود، این زندانبان موسی بن جعفر بود و موسی بن جعفر را در خانه‌ی خودش در یک زیرزمین بسیار سختی زندانی کرده بود. خانواده‌ی سندی بن شاهک گاهی اوقات از یک روزنه‌ای زندان را نگاه می‌کردند، وضع زندگی موسی بن جعفر آنها را تحت تأثیر قرار داد و بذر محبت اهل بیت و علاقه‌مندی به اهل بیت در خانواده‌ی سندی بن شاهک پاشیده شد، یکی از فرزندان سندین شاهک به نام «کشاجم» از بزرگان و اعلام تشیع است. شاید دو نسل یا یک نسل بعد از سندین شاهک یکی از اولاد سندی بن شاهک، کشاجم است که از بزرگترین ادبا و شعرا و از اعلام تشیع در زمان خودش است که این را همه ذکر کرده‌اند؛ اسمش کشاجم السندی است. این وضع زندگی موسی بن جعفر است که در زندان، موسی بن جعفر اینجور گذراند. البته بارها آمدند در زندان حضرت را تهدید کردند، تطمیع کردند، خواستند آن حضرت را دلخوش کنند؛ اما این بزرگوار با همان صلابت الهی و با اتکا به پروردگار و لطف الهی ایستادگی کرد و همان ایستادگی بود که قرآن را، اسلام را تا امروز حفظ کرد. این را بدانید که استقامت ائمه‌ی ما در مقابل آن جریان‌های فساد موجب این شد که امروز ما می‌توانیم اسلام حقیقی را پیدا کنیم. امروز نسل‌های مسلمان و نسل‌های بشری می‌توانند چیزی به نام اسلام، به نام قرآن، به نام سنت پیغمبر در کتب پیدا کنند، اعم از کتب شیعه و حتی در کتب اهل تسنن.

اگر این حرکت مبارزه‌جویانه‌ی سرسخت ائمه (علیهم السّلام) در طول این دویست و پنجاه سال نبود، بدانید که قلم به مردها و زبان به مردهای دوران بنی امیه و بنی عباس اسلام را تدریجاً آنقدر عوض می‌کردند و می‌کردند که بعد از گذشتن یک دو قرن از اسلام هیچ چی باقی نمی‌ماند؛ یا قرآنی نمی‌ماند، یا قرآن تحریف شده‌ای می‌ماند. این پرچم‌های سرفراز، این مشعل‌های نورافشان، این مناره‌های بلند بود که در تاریخ اسلام ایستاد و شعاع اسلام را آنچنان پرتو افکن کرد که تحریف‌کنندگان و کسانی که مایل بودند در محیط تاریک حقایق را قلب کنند، آن تاریکی را نتوانستند به دست بیاورند.

شاگردان ائمه (علیهم السّلام) از همه‌ی فرقه‌های اسلامی بودند، مخصوص شیعه نبودند؛ از کسانی که به آرمان تشیع - یعنی به امامت شیعی - اعتقاد نداشتند، کسان زیادی بودند که شاگردان ائمه بودند؛ تفسیر و قرآن و حدیث و سنت پیغمبر را از ائمه یاد می‌گرفتند. اسلام را همین مقاومت‌ها بود که تا امروز نگه داشت.

بالاخره موسی بن جعفر را در زندان مسموم کردند. یکی از تلخی‌های تاریخ زندگی ائمه همین شهادت موسی بن جعفر است. البته می‌خواستند همان جا هم ظاهرسازی بکنند؛ در روزهای آخر سندین شاهک عده‌ای از سران و معاریف و بزرگان را که در بغداد بودند، آورد دور حضرت، اطراف حضرت، گفت ببینید وضع زندگی‌اش خوب است، مشکلی ندارد؛ حضرت آنجا فرمودند: بله، ولی شما هم بدانید که اینها من را مسموم کردند. و حضرت را

مسموم کردند با چند دانه‌ی خرما و در زیربارسنگین غل و زنجیری که برگردن و بر دست و پای امام بسته بودند، امام بزرگوار و مظلوم و عزیز در زندان روحش به ملکوت اعلی پیوست و به شهادت رسید.

البته باز هم می‌ترسیدند، از جنازه‌ی امام موسی بن جعفر هم می‌ترسیدند، از قبر موسی بن جعفر هم می‌ترسیدند. این بود که وقتی که جنازه‌ی موسی بن جعفر را از زندان بیرون آوردند و شعار می‌دادند به عنوان اینکه این کسی است که علیه دستگاه حکومت قیام کرده بوده، این حرف‌ها را می‌گفتند، تا اینکه شخصیت موسی بن جعفر را تحت الشعاع قرار بدهند؛ آنقدر جوّ بغداد برای دستگاه جوّ نامطمئن بود که یکی از عناصر خود دستگاه که سلیمان بن جعفر باشد - سلیمان بن جعفر بن منصور عباسی، یعنی پسر عموی هارون که یکی از اشراف بنی‌عباس بود - دید به این وضعیت ممکن است که مشکل برایشان درست بشود، یک نقش دیگری را او به عهده گرفت و جنازه‌ی موسی بن جعفر را آورد؛ کفن قیمتی برجنازه‌ی آن حضرت پوشاند، آن حضرت را با احترام بردند در مقابر قریش، آنجائی که امروز به عنوان کاظمین معروف هست و مرقد مطهر موسی بن جعفر در نزدیکی بغداد، دفن کردند و موسی بن جعفر زندگی سراپا جهاد و مجاهدت خودش را به این ترتیب به پایان رساند.

پروردگارا! درود و سلام فراوان و عمیق ما را به تربت پاک این امام بزرگوار نثار بفرما. ([۱۳۶۴/۱/۲۳](#))



پاسخ‌های کوتاه-فروردین ۹۷

س ۴۱۸ - آیا عشق در یک نگاه درست است و واقعا با همان نگاه اول ممکن است عشقی اتفاق بیفتد و این عشق واقعی است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اذهان عمومی مردمان در سرتاسر جهان، بیش از آن که با حقیقت عشق آشنا باشند، فقط با کلمه‌ی آن آشنا هستند، لذا آن را در مورد هر نوع خوشایندی چون: میل غریزی، پسند، گرایش، دوست داشتن به هر حدی و ... به کار می‌برند، در حالی که هیچ کدام "عشق" نیستند. حتی در محاوره شاهدید که یکی می‌گوید: من عاشق طبیعت هستم، دیگری می‌گوید: عاشق فلان خوراک هستم، یا

● - ریشه عشق، همان محبت است، به شدت محبت، "عشق" می‌گویند و البته که هیچ محبتی بدون شناخت حاصل نمی‌گردد.

● - بنابراین، در اولین نگاه، هیچ شناختی به جز ظاهری که دیده می‌شود حاصل نمی‌گردد، پس حتی محبت نیز ایجاد نمی‌گردد، چه رسد به عشق!

● - در اولین نگاه، یک خوشایند سطحی ایجاد می‌شود، اگر چه بسیار شدید باشد. آدمی با چشم ظاهر، یک ظاهری را می‌بیند (یا با حواس پنجگانه دیگر درک می‌کند) و بسیار از آن خوشش می‌آید. حال خواه ظاهر یک طبیعت باشد، یا یک متن ادبی، یا یک مزه، یا یک صوت خوش، و یا یک انسان دیگر. سپس به خاطر این خوشایند، سعی می‌کند تا در ذهن، ظاهر و باطن به او نزدیک‌تر گردد و بدین ترتیب، شناخت، انس و محبت ایجاد می‌گردد و اگر ادامه یابد تشدید می‌گردد، تا برسد به مرحله "شدت محبت"، که به آن عشق می‌گویند.

● - محبت و عشق، اسرار و پیچیدگی‌هایی دارند، که در رأس آن، محبت به خداوند متعال و غیرت اوست که "غیر را نمی‌پذیرد".

آدمی فطرتاً جمال (زیبایی)، علم، حکمت، قدرت، عظمت، حلم، جود، کرم، رحمت ... و صفات کمالیه را دوست دارد، در واقع او را دوست دارد؛ سپس اگر تجلی این محبوب‌های خود را در چیزی یا کسی دید، آن را نیز

دوست خواهد داشت. مانند کسی که چون زیبا (جمیل) را دوست دارد، زیبایی را دوست دارد، پس تجلی زیبایی در انسان، گل، طبیعت، صنعت، معماری و ... را نیز دوست می‌دارد.

● - ممکن است آدمی به خاطر جهل از یک سو و مشتبهات، تمایلات، نیازها و ...، سراغ محبوب‌های کاذب برود و تمامی آن محبتی که باید به خدا داشته باشد را به آن محبوب دروغین اختصاص دهد و واقعاً از ته دل، محب و عاشق یک صنمی گردد، حال خواه یک انسان دیگر باشد، یا پول، علم، قدرت، شهوت، طاغوت و مظاهرش ... و حتی بت مجسمه‌ای، لذا به تمامی این جایگزین‌ها در یک کلمه «ند = جمع انداد» می‌گویند، یعنی شریک‌های جایگزین. به این آیه دقت نمایید:

« وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ »

ترجمه: و برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند، و آنها را چون دوست داشتن خدا، دوست می‌دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، به خدا محبت بیشتری دارند. کسانی که [با برگزیدن بتها، به خود] ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو [ها] از آن خداست، و خدا سخت کیفر است.

* - دقت شود که در این آیه، از یک سو به مقوله‌ی «محبت ذاتی و فطری به خداوند متعال (عشق به کمال محض) اشاره دارد، از سوی دیگر شدت محبت به هر چیز دیگری را جایگزین (ند) خوانده است، از سویی دیگر تصریح دارد که محبت خدا را به جایگزین کاذب اختصاص می‌دهند، از سویی دیگر تصریح دارد که اهل ایمان نیز چیزها یا اشخاص دیگر را دوست دارند، اما شدت محبت‌شان یا محبوب غایی‌شان خداوند متعال است و دیگران را در راستای محبت او دوست دارند، و بالاخره دیگری تصریح دارد که این جایگزین‌سازی‌ها، به خاطر عشق به "قوة" است! یعنی انسان چون از یک سوزعیف و نیازمند است و از سویی دیگر عاشق کمال است، چیزی یا کسی را "قوت محض" فرض می‌کند و به سوی او [آن] می‌رود تا به کمال برسد؛ اما این گروه نمی‌دانند که تمام قوت، از آن خداوند متعال می‌باشد.

*** - بنابراین، با یک نگاه (نگاه اول)، که آن هم ظاهری است، فقط خوشایند، میل، کشش و رغبت ایجاد می‌شود که آن هم معلوم نیست، ریشه در شهوات گوناگون (از شهوت جنسی گرفته تا سایر شهوات) دارد، یا ریشه در عقل و قلب دارد و سپس این میل یا گرایش، در شناخت‌ها، کنش‌ها و واکنش‌های بعدی، سمت و سوی خود را به سوی نفس یا عقل و قلب پیدا می‌کند.

س ۴۱۹ - آیا می‌توان شیطان را نابود کرد؟ (بحث کوتاهی در شیطان‌شناسی)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه منظور روشن است، اما باید در کلمات و واژگان دقت نمود، چرا که ما تمامی مفاهیم را با همین کلمات بیان و درک می‌نماییم.

بنابراین، دقت شود که "بود" یا "نابود" کردن، کار خداوند متعال است، نه کار بشر یا هیچ مخلوق دیگری. همان‌گونه که کسی جز او نمی‌تواند چیزی بیافریند، کسی جز او نیز نمی‌تواند چیزی را نابود نماید. و البته به لحاظ عقلی، حکمی و فلسفی نیز می‌دانیم که پس از هستی یافتن و "بود" شدن، هیچ بودی "نابود" نمی‌شود، اگر چه دچار تغییرات و تحولات مستمر می‌گردد، چنان که یک بذر، مبدل به ریشه می‌شود، ریشه ساقه می‌دهد، بذر درخت می‌شود و گل و میوه می‌دهد و بذری دیگر پدید می‌آید و ... (که وارد این مبحث نمی‌گردیم).

شیطان:

شیطان یک لقب، به معنای دور شده از رحمت الهی و بالتبع سوخت شده در آتش تکبر، حرص، جهالت و ... می‌باشد. لذا هر منحرف و منحرف‌کننده‌ای نیز "شیطان" است. پس شیطنت، یک صفت است و شیطان یک وصف است از موصوف، نه این که اسم شخصی خاص باشد. بنابراین ابلیس لعین شیطان است و گروه‌های بسیاری از اجنه نیز شیطان می‌شوند، چنان که گروه بسیاری از انسان‌ها نیز شیطان می‌گردند. از این‌رو، شیطان جمع بسته شده و گفته شده: «شیاطین جن و انس». یعنی انواع و اقسام شیطان‌های بزرگ و کوچک، از نوع جن و انسان.

موجود یا صفت:

موجود را می‌توان متغیر یا مهار نمود، اما نمی‌توان "نابود" کرد. حتی با کشتن نیز کسی "نابود" نمی‌شود. بنابراین، می‌شود "باذن الله"، صفت بد را به صفت خوب مبدل نمود، می‌شود صفات شیطانی را به صفات رحمانی مبدل نمود و اساساً اسلام برای همین است که حیوانی به نام بشر، مبدل به انسان گردد و مراتب رشد را تا مقام محمود طی نماید و در مقام قرب الهی جای گیرد.

کودک بزرگ می‌شود، بی‌سواد با سواد می‌گردد، ضعیف قوی می‌شود، بیمار بهبود می‌یابد، بد اخلاق خوش اخلاق می‌شود، فاسق متقی می‌گردد ... (یا بالعکس)، اما اینها تغییر صفات است و نه نابودی شخص.

شیطان:

بنابراین، شیطان (چه جنّ و چه انس) را می‌شود کنترل و مهار کرد و می‌توان مانع از هر گونه نفوذ او برای شیطنت و ضربه زدن شد؛ یک معنای "تقوا" همین سپر بودن است، سپری که مانع نفوذ و ضربه می‌گردد؛ و حتی چه بسا شیطان‌هایی از نوع جنّ و انس، به وسیله انسان مؤمن و متقی، هدایت شوند و ایمان بیاورند. چنان که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: شیطان من، به وسیله من ایمان آورد (مضمون)، و چنان که خود ما (به هنگام شیطان شدن و شیطنت)، به لطف خداوند متعال و به وسیله‌ی تذکر، قرآن کریم، نماز، توسل، تفکر، تعقل، عاقبت اندیشی و ... بالاخره با استغفار و توبه، به ایمان باز می‌گردیم؛ و هم چنین شاهد تغییر مواضع نظری و عملی در دیگران نیز هستیم، اما "نابود" نمی‌شویم، بلکه تغییر مواضع، حالت، صفت و بالتبع رفتار می‌دهیم.

و البته بسیاری هرگز ایمان نمی‌آورند، اگر چه به وجود خدا، معاد، حقانیت وحی و ... علم داشته باشند، چرا که "تکبر" مانع از پذیرش و تسلیم آنان می‌گردد؛ مانند ابلیس لعین و سایر شیاطین جنّ و انس. هدایت شدن به هدایت الهی نیز چارچوب و شرایط و ضوابط دارد، زمینه و قابلیت می‌خواهد، رفع موانع می‌خواهد، لذا کافر و معاندی که عالماً و عامداً تکبر، لجاج و کفر می‌ورزد و در حق خود و دیگران ظلم می‌نماید، هدایت نمی‌شود:

« كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ »
(آل عمران، ۸۶)

ترجمه: چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می‌کند با آنکه شهادت دادند که این رسول بر حق است و برایشان دلایل روشن آمد و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند.



اعتقادی-اردیبهشت ۹۷

آیا ایمان خریدنی است که قرآن وقتی مصارف زکات را می‌شمارد یکی از آنها را تألیف قلوب بیان می‌کند و می‌فرماید: "والمولفة قلوبهم" و جهت جلب محبت‌شان قرار داده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا خود به صدر و ذیل پرسش، و به اصطلاح به صغری و کبرای قضیه مطروحه توجه نمایید. ابتدا یک پرسش طرح شده که «آیا ایمان خریدنی است»؛ سپس به عنوان دلیل معترضه، به زکات اشاره شده، و سپس به نتیجه و اثر آن که «تألیف قلوب نسبت به یک دیگر می‌باشد» نه افزایش یا کاهش ایمان! و البته اگر قبل از پرسش به آیه‌ی مورد استناد نگاهی شود، معلوم می‌گردد که در مورد "صدقات" می‌باشد؛ و صدقات [از ریشه صدق] تمامی کارهای خیر، صلاح، حُسن و نیک را شامل می‌گردند که زکات نیز یکی از آنان است؛ و زکات نیز انواع و اقسام مادی و معنوی دارد، چنان که "زکات علم" نیز پرداختنی است. خداوند منان، هیچ نعمتی را برای بی‌استفاده و محبوس نمودن، عطا ننموده است.

« إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ » (التوبة، ۶۰)

ترجمه: صدقات، تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان [گردآوری و پخش] آن، و کسانی که دلشان به دست آورده می‌شود، و در [راه آزادی] بردگان، و وامداران، و در راه خدا، و به در راه مانده، اختصاص دارد. [این] به عنوان فریضه از جانب خداست، و خدا دانای حکیم است.

آیا ایمان خریدنی است؟

البته که ایمان نیز خریدنی و فروختنی می‌باشد.

اگر معنا و مفهوم "تجارت" و مصادیق آن را از یک سو و نظام خلقت، هدایت و تمامی کارهای روزمره‌ی خود را در نظر بگیریم، متوجه خواهیم شد که "دنیا دار تجارت است" و چیزی وجود ندارد که ارزش مثبت و یا منفی (ضد

ارزش) نداشته باشد؛ لذا برای به دست آوردن هر چیزی، باید بهای آن را پرداخت. پس "ایمان" نیز خارج از شمول تجارت نمی باشد، چنان که کفر نیز همین طور می باشد.

اگر بخواهید کفش یا لباسی به دست آورید، باید قیمت آن را بپردازید؛ و بدانیم که قیمت یک کالا نیز به مراتب بیشتر از مبلغ پولی آن می باشد. به عنوان مثال قیمت یک جفت کفش برابر است با ۱۵۰ هزار تومان + عمری که صرف به دست آوردن این پول نموده‌اید + آن چه از آبرو و شرف برای آن هزینه نموده‌اید + وقتی که برای انتخاب خرید از عمر خود هزینه می کنید و

همین طور است اگر بخواهید برای رشد، کمال و قرب بیشتر به خداوند متعال، دو رکعت نماز مخلصانه اقامه نمایید، یا قرآن مجید و کتابی مطالعه نمایید، یا ... ، بالاخره اولین و گران‌ترین بهای آن را از عمر شریف می‌پردازید؛ ولو ده دقیقه برای اقامه نماز.

از این رو، ایمان نیز از قاعده‌ی "تجارت" خارج نمی باشد. ایمان قیمت دارد و به دست آوردنش نیز هزینه دارد، چه مادی و چه معنوی. چنان که خداوند متعال در قرآن کریم، ایمان به خدا و رسولش صلوات الله علیه و آله و جهاد با مال و جان را یک "تجارت مفید و نجات بخش" بر شمرده:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ » (الصف، ۱۰)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد * به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این برای شما (از هر چیزی) بهتر است اگر بدانید!

تجارت بر چهار اصل استوار است:

هر تجارتی، بر چهار اصل استوار می باشند که عبارتند از: «کالا، فروشنده، قیمت و خریدار». تجارت در بازار "ایمان" نیز همین طور است. کالای مورد معامله "جان و مال" است، چرا که آدمی جز این دو، چیزی برای تجارت ندارد - فروشنده، انسان مؤمن است، خریدار خداوند متعال است که خود مالک است و از روی لطفش می‌خرد، و بها (قیمت)، بهشت و حیات ابدی در جایگاه قرب الهی می باشد.

خداوند متعال، خود مشتری است:

از این رو، در قرآن مجید تأکید نمود که خداوند متعال، خود مشتری (خریدار) است؛ ولی فقط با اهل ایمان معامله می کند و جان و مالشان را به قیمت بهشت می‌خرد. مابقی اصلاً خودشان وارد این بازار نمی شوند، بلکه به بازار ابلیسی شیاطین وارد می شوند که برای خرید جان و مال آدمی، هیچ چیزی جز خدعه و فریب در بساط ندارند، پس اصل و فرع سرمایه را باهم به آتش می کشند:

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ »
(التوبة، ۱۱۱)

ترجمه: در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید، و این همان کامیابی بزرگ است.

چهار اصل تجارت:

مشتري (خریدار)، خداوند متعال = **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى؛**

فروشنده، انسان مؤمن = **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛**

کالای مورد معامله، جان و مال انسان مؤمن = **أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ؛**

بها (قیمت معامله) = نه تنها ورود و سکنا، بلکه مالکیت بهشت = **بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ.**

*****-** پس، دنیا (زندگی)، دار تجارت است، بازار است، هیچ چیزی عبث و پوچ آفریده نشده است، هر چیزی قیمت و ارزشی دارد، پس باید مورد معامله و تجارت قرار گیرد، خریدار، فروشنده و قیمت داشته باشد. و "ایمان و عمل صالح"، مستثنا از این قواعد نمی‌باشند.

زکات و صدقات:

اگر چه "زکات و صدقات" فقط به اموال و آن چه ارزش پولی ندارد اطلاق نمی‌گردد؛ و اگر چه زکات و صدقات فقهی (احکام)، جنبه‌ی مالی دارد، ولی ارزش و قیمت آن نزد خریدار حقیقی (خداوند سبحان) وقتی است که کار برای او انجام پذیرد، یعنی ارزش را به قصد، نیت و خلوص می‌دهند.

بدیهی است که پرداخت انواع زکات‌ها و صدقات مالی از سوی مؤمن نیز برای اطاعت و عبادت حق تعالی پرداخت می‌باشد و این پرداخت، سبب ازدیاد ایمان می‌گردد. مانند هر سرمایه‌ی دیگری که با کار، از ارزش افزوده برخوردار می‌گردد - چنان که تجارت کفار با ابلیس لعین و سایر شیاطن جنّ و انس درونی و بیرونی، سبب ارزش افزوده‌ی منفی می‌گردد؛ بر کفر و فسادشان افزوده می‌شود:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (النساء، ۱۷۳)

ترجمه: اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداش شان را بطور کامل خواهد داد؛ و از فضل و بخشش خود، بر آنها خواهد افزود. و آنها را که ابا کردند و تکبر ورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد؛ و برای خود، غیر از خدا، سرپرست و یآوری نخواهند یافت.

● - پس، ایمان نیز خریدنی و فروختنی است.

با توجه به حدیث «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی مرده است. برای اینکه علماً و عملاً به معرفت وجود نازنین حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برسیم، باید چه کارها و اقداماتی را انجام دهیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

شناخت شناسنامه‌ای، برای همگان ممکن است، اگر چه بسیاری همین قدر هم توجه ندارند. تمامی کفار، مشرکین و منافقین، و حتی دشمنان و قاتلین، اهل بیت علیهم السلام را به مراتب بیشتر از شناخت شناسنامه‌ای می‌شناختند که دشمنی می‌ورزیدند؛ چنان که فرمود: یهودیان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را مانند فرزندان خود می‌شناختند:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۴۶)

ترجمه: کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده‌ام، او [= پیامبر] را همچون فرزندان خود می‌شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می‌کنند!

بنابراین، اگر چه شناخت شناسنامه‌ای، اصل و نسب و تاریخچه (تولد، غیبت صغری، غیبت کبری و ...) مقدمه است، اما نه شناخت به این مقدار کافیت و نه مقصود از «معرفت» در حدیث شریف بسنده نمودن به این حد از شناخت می‌باشد.

الف - اگر به حدیث شریف دقت نماییم، مسئله آنقدر مهم و ریشه‌ای است که می‌فرماید که «مرگ در چنین حالتی، به مثابه‌ی مرگ در جاهلیت می‌باشد»، و حال آن که ممکن است به حسب ظاهر، فرد مسلمان شده باشد و اهل نماز و روزه و رعایت سایر احکام نیز باشد.

الف / ۱ - فرض کنید که کسی خداوند سبحان را به عنوان خالق عالم هستی بشناسد، اما اولوهیت و ربوبیت او را نشناسد، چنان که در چندین آیه فرمود که کفار به خالقیت او اذعان دارند. بدیهی است که چنین کسی، در عین خداشناسی، در مقام بندگی منحرف شده و إله‌ها و ارباب‌های دروغین [از مدعیان بیرونی چون طواغیت عصرش گرفته تا هوای نفس خویش] را اطاعت و بندگی خواهد نمود.

الف / ۲ - فرض کنید فردی پدر، مادر و خانواده‌ی خود را به لحاظ شناسنامه‌ای می‌شناسد، حتی اسم اجداد خود تا چند نسل را می‌داند، اما به مقام، جایگاه و نقش آنها هیچ توجهی ندارد و نمی‌شناسد! بدیهی است که از یک سو دچار انتظارات نابجا از آنان می‌گردد و از سویی دیگر، خود حق و حقوق خودش و آنان را رعایت نمی‌کند؛ حریم‌های می‌شکند، نعمات را ضایع می‌کند، و مصداق بارز "ظالم" می‌گردد.

ب - بنابراین «معرفت امام زمان علیه السلام»، یعنی مسلمان، پس از شناخت توحید و معاد و بالتبع نبوت، با مقوله‌ی بسیار جدی و حیاتی "ولایت و امامت"، آشنا گردد، سپس مصداق حقیقی و بیرونی آن [شخص امام علیه السلام] و به ویژه امام عصر و زمان خودش را بشناسد.

حکایتی کوتاه و پندآموز:

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض نمود: «بسیار دوست داشتم که بدانم اگر زمان حضرت امام مهدی علیه السلام بودم، چگونه بودم (چه موضعی داشتم و چه می‌کردم)؟ ایشان بسیار کوتاه، خلاصه، مختصر و مفید فرمودند: «همان‌گونه که اکنون هستی». یعنی بدان و بفهم که اکنون نیز در دوره‌ی امام عصر خویش زندگی می‌کنی و مقابل او ایستاده‌ای.

علم:

"علم حصولی"، مقدمه هست، اما مقدم نیست، بلکه هدف از تحصیل علم "مقدم" می‌باشد. "علم حصولی"، با مطالعه‌ی کتاب یا تعلیم معلم حاصل می‌گردد، ضرورت هم دارد، اما اگر به "شناخت عقلی" و "باور و ایمان قلبی" نینجامد، نه تنها مفید نیست، چه بسا بسیار هم مضرّ واقع گردد. چنان چه که تمامی سران دشمنان اهل بیت علیهم السلام، از چنین علومی برخوردار بوده‌اند. چنان که مباحثات و مناظرات مأمون امام کُش [لعنة الله علیه]، در اثبات و دفاع از "ولایت و امامت"، مشهور است؛ و چنان که امروزه مؤسسات تحقیقاتی و مطالعاتی استراتژیک امریکا، انگلیس و صهیونیسم بین الملل، بسیار در این مباحث مطالعه نموده‌اند تا بتوانند با شناخت بیشتر توطئه نموده و ضربه بزنند.

معرفت:

اما "معرفت"، دریافت، درک، فهم، باور، ایمان و توفیقی دیگر است. همان است که حضرت امام مهدی علیه السلام فرمودند:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا . وَقَفَّهْمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ . عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا، وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا» (احتجاج، ج ۲، ص ۴۹۸)

ترجمه: اگر شیعیان ما - که خداوند آنان را به اطاعت از خود موفق گرداند - دل‌هایشان بر وفای به پیمانی که بدان موظف هستند، اتفاق می‌کردند، قطعاً توفیق ملاقات با ما برای آنان به عقب نمی‌افتاد، و قطعاً سعادت مشاهده‌ی ما، بر اساس معرفت دقیق و صدق از سوی آنان نسبت به ما، به زودی برای آنان حاصل می‌شد.»

شناساندن کار خداوند است:

مگر ما می‌توانیم "خداوند سبحان، پیامبر عظیم الشان و امامان صلوات الله علیهم اجمعین" را بشناسیم؟! مگر ما که حتی از شناخت خود عاجزیم، می‌توانیم انسان کامل و امام زمان علیه السلام را بشناسیم؟! مگر ما می‌توانیم کلام الله [قرآن مجید] که تجلی علم و حکمت الهی است را بشناسیم؟! بنابراین، شناساندن کار خداوند متعال است که در عقل، علم، وحی، قلب، نظام خلقت و کتابش می‌شناساند و کار ما (بندگان) این است که به آن شناسایی ایمان بیاوریم، و در دو بُعد "نظری و علمی"، کفر و ناشکری نوزیم.

نیازی نیست دنبال امام زمان علیه السلام بگردیم:

خداوند متعال کار بندگانش را راحت کرده است، می‌فرماید: «شناساندن و اعطا با من، دریافت و ایمان با تو. توفیق با غفلت، بی‌توجهی و رویگردانی، این نعمت را با ناشکری ضایع نکن.» خداوند سبحان است که خودش، انبیا و رسولانش، کتاب و امامانش را می‌شناساند، چنان که در دعای مشهور «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ...» از او می‌خواهیم که بشناساند. این قاعده، در تمام خلقت جاری می‌باشد، شما تا حدی شناخته می‌شوید که خودتان خود را می‌شناسانید و یک شاخه‌ی گل نیز همین‌طور. بنابراین، او امام زمان علیه السلام را شناسانده است، حضرتش نیز خود را می‌شناساند؛ حتی دیدار و مشاهده‌ی حضوری در عصر غیبت نیز از ناحیه‌ی ایشان صورت می‌گیرد. ما نمی‌دانیم کجا دنبال ایشان بگردیم و نمی‌توانیم! اما ایشان، با آن خُلق محمدی صلوات الله علیه و آله، خود به سراغ ما می‌آیند؛ چنان که هر کس هم که به زیارت مشرف شده، یک طرفه و از ناحیه‌ی ایشان بوده است.

در آیات صریح قرآن کریم مطلع شدیم که خداوند متعال با ماست، هر کجا که باشیم - ولی مؤمنان است، در هر کجا که باشند - نوری به قلب مؤمنانش می‌دهد که در پرتو آن راه بروند - لطف، رحمت و نصرتش را شامل آنان می‌گرداند، در همه جا...؛ و این ولایت، در امام زمان هر عصری تجلی یافته است.

بنابراین، مطالعات اصولی (قرآن، حدیث و شرح و تفاسیر مربوطه) - مطالعات عمومی در ابعاد گوناگون مسائل ولایت، امامت، شخص امام، غیب، ظهور، تعهدات امام، تعهدات مأموم (مردم) و...؛ مقدمه‌ای لازم و ضروری می‌باشد، اما اصل بر فهم و ایمان قلبی و عمل صالح و هدفدار در هر امر فردی و اجتماعی می‌باشد.

جدا کردن خود از امام زمان و امام از زندگی، مانند تجزیه‌ی سیاست، اقتصاد، فرهنگ و ... از دین است که وقتی جدا شدند، دیگر دینی باقی نمی‌ماند؛ پس کسی که در چنین حالتی ببرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

www.x-shobhe.ir



قرآن مجید و حدیث- اردیبهشت ۹۷

از یک وهابی در کانال تلویزیون ماهواره‌ای شنیدم که می‌گفت: شیعه‌ها در دعای فرج (یعنی در دعای الهی عظم...) می‌گویند «یا محمد یا علی اکفیانى فانکما کافیان» در حالی که خداوند در قرآن می‌فرماید: «الیس الله بکاف عبده - آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست»؟ جواب این شبهه را چگونه می‌توان داد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مهم‌تر از پاسخ، این است که بیاندشم و خود را تذکار دهیم که «چرا باید یک مسلمان خود را مخاطب شبهه‌پراکنی وهابیت انگلیسی قرار دهد»!

پیدایش سؤال در ذهن و فکر انسان، بسیار خوب و نشانگر تعقل اوست، اما چرا این سؤال یا شبهه را دشمن مغرضانه ایجاد نماید؟!

شاید بیننده و یا شنونده‌ی یک شبکه یا کانال وهابی، گمان نماید که مثلاً گوینده، سخن و ادعای جدیدی را مطرح کرده است! ولی باور بفرمایید که آنها می‌روند کتب قدیمی‌ها را می‌خوانند، سؤالات و شبهات گذشتگان را می‌خوانند، پاسخ را هم می‌خوانند، ولی بعد فقط شبهه‌اش را برای اذهان عمومی مطرح می‌کنند! چنان که پیشینه‌ی این دعا به سید بن طاووس (ره) و پیش از او می‌رسد و جالب آن که بدانید طبری (اهل سنت) نیز آن را در "دلایل الامامة، ۱۴۱۳: ۵۵۲" نقل نموده است؛ و سپس همین شبهه و بحث مغایرت مضامین عالی این دعا با توحید و تشکیک در شرک‌آمیز بودن آن، از همان دوران مطرح بود و طی یک قرن اخیر نیز دوباره توسط محققان و علما، مورد بحث و کتابت قرار گرفته است.

پاسخ:

بنابراین پاسخ خطاب به وهابیت نیست، بلکه برای مسلمانان عزیز شیعه و سنی و هر اهل تحقیق بی‌غرضی می‌باشد که می‌خواهد بداند تا رشد نماید. باید همیشه "معرفت (شناخت) و دانستن (علم)" هدف باشد، نه پاسخگویی.

- - این دعا نیز مانند اکثر قریب به اتفاق ادعیه، با «الهی» یا در بعضی از نسخ، با «اللهم» آغاز می‌گردد، یعنی مخاطب دعا کننده، خداوند متعال است و حاجتش را از او می‌خواهد.

● - عبد، ابتدا شکوه‌ای گزارش‌گونه به ریش می‌نماید که "خداوندا! بلاها بزرگ گردیده، زمین تنگ گردیده، امیدها قطع شده و...»؛

● - در فراز بعدی، دعاکننده، اعتقادات راسخ توحیدی خود را از قلب به زبان جاری کرده و عرض می‌نماید که "ولی برای من قطع شده، نه برای تو، و این تویی که غیات امیدمان هستی":

« وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَ إِلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَ عَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشَّدَّةِ وَ الرَّحَاءِ »

ترجمه: و تو یاری دهنده‌ای، و به درگاه تو آوریم شکوه را، و بر تو اعتماد کنیم در سختی و آسانی.

● - در فراز بعدی، صلوات می‌فرستد که دستور صریح خداوند متعال در قرآن کریم می‌باشد، و البته باید دقت نمود که آن صلوات را نیز از خداوند متعال مسئلت می‌نماید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مُحَمَّد».

در صلوات اسرار و برکات عجیبی نهفته است که قابل توصیف نمی‌باشد؛ همین قدر اشاره می‌شود که صلوات "وصل" است. فرمود: من رحمت را با ملائکه، به ایشان وصل نمودم، پس شما نیز به او وصل شوید، تا شما نیز مشمول رحمت گردید و تحقق کامل آن نیز در "تسلیم" کامل به اوست.

« إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » (الأحزاب، ۵۶)

ترجمه: خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

بنابراین، "صلوات"، در اصل فقط لفظ نیست، بلکه یک اقدام عملی است، باید وصل و تسلیم گردید.

فراز مهم:

● - در فراز بعد، عبد به معبودش اظهار می‌دارد که اهل فهم، شعور، دانش و ایمان است و می‌داند که حضرات محمد و آل محمد، از سوی خداوند متعال، در نظام آفرینش و هدایت، در چه جایگاهی قرار گرفته‌اند. عرض می‌نماید که «خداوندا! به محمد و آل محمد، صلوات فرست، همانهایی که اطاعت‌شان را بر ما واجب نمودی و این چنین مقام و منزلت آنان را به ما شناساندی. «اول الامر الذین فرضت علینا طاعتهم وعرفتنا بذلک منزلتهم»». پس این فعل، مقام و منزلت و نیز شناساندن را به خداوند متعال نسبت می‌دهد.

● - در فراز بعد، باز هم گشایش را از خداوند متعال می‌خواهد، چرا که می‌داند رب اوست و فاعل اوست؛ منتهی این درخواست، با اذعان به معرفت به جایگاه و منزلت آنان و جلو انداختن آنها در اتصال به رحمت الهی می‌باشد، لذا در این فراز از خداوند سبحان [نه از دیگری]، تمنا دارد که گشایش را تو ایجاد فرما که فقط تو می‌توانی با اراده و قدرت حکمانه‌ی خودت، در یک چشم به هم زدن یا حتی کمتر از آن، همه چیز را متحول نمای:

« فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيبًا ، كَلِمَحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ »

ترجمه: پس، بحق آنان، بر ما گشایشی سریع و نزدیک ایجاد نما، (به سرعت و نزدیکی) یک پلک زدن، و حتی نزدیک‌تر.

این خداشناسی و باور توحیدی، و این توکل و اعتماد، در هر کسی وجود ندارد، خیلی معرفت و اخلاص می‌خواهد.

فراز مورد بحث:

پس از این مراحل، و توجه و اذعان به این که می‌داند آفرینش و هدایت خداوند علیم و حکیم نظام‌مند است و در این نظام، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را "رحمة للعالمین" قرار داده است، و این رحمت منقطع نشده، بلکه به واسطه‌ی جانشینان برگزیده از سوی او برای ایشان، استمرار دارد، و آنها "ولّیّ الله و خلیفة الله" هستند، نه یک نامه‌رسان که کتابی را عرضه کرده باشند و رفته باشند، حال به حکم خداوند هادی که به اهل ایمان فرمود: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ... - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید!

و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید! / المائدة، ۳۵»؛ به همین رحمت الهی (پیامبر و اهلبیت علیهم السلام) روی نموده و به این وسائل متوسل می‌گردد و به آن بزرگواران که واسطه‌ی فیض و رحمت الهی هستند، صاحبان ولایت تکوینی هستند، شفیعان به درگاه ربوبی هستند، انسان‌های کامل و مقرب الهی می‌باشند، عرض می‌نماید:

«يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ أَكْفِيَانِي فَإِنِّكُمَا كَافِيَانِ وَ انصُرَانِي فَإِنِّكُمَا نَاصِرَانِ»

«یا محمد و یا علی، یا علی و یا محمد» - ای رسولی که رحمت از شما به امیرالمؤمنین می‌رسد - و ای امیرالمؤمنینی که دروازه‌ی ورود به "مدینه العلم"، و حلقه اتصال به رسول و خداوند هستی!

« أَكْفِيَانِي »، شما مرا کفایت کنید. فیض و رحمت الهی، به واسطه شما می‌رسد - حلقه اتصال شما هستید، ولیّ الله و خلیفة الله شما هستید، فرمود به شما وصل شوم، پس خودتان من را کفایت و یاری نمایید [مسئله مهم و کار عظیم است و از من این کارها بر نمی‌آید].

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ - آیا الله برای بندگانش کافی نیست؟!

ای کاش فقط به خاطر دشمنی، آیه را تجزیه نمی‌کردند و دست کم ادامه‌اش را می‌خواندند.

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را تهدید می‌کردند، از تحریم، اخراج، آزار، شکنجه و حتی قتل می‌ترساندند، خداوند متعال نیز خطاب به ایشان [و هر مؤمن و متوکل دیگری] فرمود: حمایت خداوند متعال برای بنده‌اش

کافیست. متن و ترجمه آیه‌ی مورد بحث، بدین شرح است:

« أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَجُؤْفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ » (الزمر، ۳۶)

ترجمه: آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟! اما آنها تو را از غیر او می‌ترسانند. و هر کس را

خداوند گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد!

و ای کاش آیه‌ی بعد را هم می‌خواندند تا متوجه شوند « أَلَيْسَ اللَّهُ » را برای انتقام نیز آورده است، در حالی که به طرق و وسایل گوناگون انتقام می‌گیرد.

نکات:

*- مگر "هدایت" امر خداوند متعال نمی‌باشد؟ اما انبیا و امامان علیهم السلام را برای تحقق این هدایت فرستاد و به رسولانش نیز وحی نازل نمود.

- مگر "رحمت"، فعل خداوند رحمان و رحیم نیست؟ اما زمین، آسمان، فرشتگان، پدر و مادر، معلم و ... را وسایل اخذ رحمت قرار داد و رسولش () را "رحمة للعالمین" گردانید.

*- مگر "علیم" اسم باریتعالی نمی‌باشد؟ اما زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، انبیا و وحی، اولیا و معلمان را وسیله‌ی تعلیم قرار داد.

*- مگر رزاق خداوند متعال نیست؟ اما زمین و آسمان، کار و تلاش، توکل و توسل، دعا و تقوا در کسب حلال را وسایل رزق و برکتش قرار داد.

پرسش:

آیا یک "وهابی"، برای تحصیل به مدرسه، دانشگاه، کتاب، معلم و استاد متوسل نمی‌گردد - آیا برای رزق کار نمی‌کند - آیا به هنگام بیماری، متوسل به پزشک و دارو نمی‌گردد - آیا برای ضد تبلیغ، به پول اربابان و وسایل ارتباطی و تبلیغاتی متوسل نمی‌گردد...؟! و می‌گوید: « أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ »؟! چرا هنگامی که برای ضد تبلیغ و دشمنی با مسلمانان عالم تلاش مذبحانه می‌کنند، نمی‌گویند: « أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ » و کار آنها را به خدایشان و خودشان واگذار نمی‌نمایند؟!!

اینها که برای کمی چرب و شیرین بیشتر که مقابل شان پرت کنند، به امریکا، انگلیس و اسرائیل متوسل می‌شوند، و خود را به تعبیر ترامپ به حد یک گاو شیر ده که وقتی شیرش تمام شد، سرش را می‌برند، به ذلت و خواری می‌کشاند، چطور نوبت به بندگی خداوند متعال و توسل به فرستادگان آن که می‌رسد، به یاد « أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ » می‌افتند؟!!

پس، خودشان هم می‌دانند، منتهی مأمور هستند.

چرا قرآن، مانع از ازدواج همسران پیامبر پس از رحلت ایشان شده است؟ قرآن همسران رسول الله را مادران مومنین معرفی کرده و لازمه‌ی این کار منع ازدواج مومنین با مادران‌شان می‌باشد. آیا این منع ازدواج با مسأله‌ی نیاز جنسی و نیازهای اجتماعی همسران رسول الله متعارض نیست؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه مقصود در پرسش مشخص است، اما همیشه باید دقت نمایم که "قرآن مجید"، خودش نه اجازه می‌دهد و نه منع می‌نماید، بلکه خداوند علیم و حکیم است که دستور، اجازه یا تحریمش را در کلام وحی، بیان و ابلاغ می‌نماید.

کلمه‌ی حکم (جمع احکام)، از "حکمت" گرفته شده است، چرا حکم و حکومت، باید حکیمانه باشد. بنابراین، تمامی احکام الهی، از مبدأ علم و حکمت الهی صادر شده‌اند، حال، خواه دیگران به برخی از حکمت‌ها، یا گوشه‌ای از این حکمت‌ها علم و آگاهی داشته باشند و یا نداشته باشند، و علم و حکمت نیز محدود نیستند که یک یا دو مورد برای حکمت الهی شناخته شود و بگویند: «همین است و غیر از این نیست». "احکام"، یا همان بایدها و نبایدها، مانند دستورالعمل‌های علمی در پزشکی یا مهندسی می‌مانند، هر کس بداند، علیم، حکیم، متخصص و فقیه می‌گردد و هر کس نداند نیز باید عمل نماید. چنان که مردم برای تشخیص بیماری نزد یک پزشک می‌روند و یا برای ساختن یک بنا یا یک موتور، نزد مهندس می‌روند، به دستور او نیز عمل می‌کنند، اما نه تنها خودشان پزشک یا مهندس نیستند، بلکه نمی‌پرسند که حالا حکمت تجویز این دارو یا ترسیم این نقشه چیست؟

ممنوعیت ازدواج با همسران پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، پس از رحلت ایشان:

ممنوعیت ازدواج با همسران پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، پس از رحلت ایشان نیز حکم باری تعالی می‌باشد که حکمت‌های گوناگونی دارد که توجه و دقت به دو آیه‌ی زیر، برخی از حکمت‌ها را روشن می‌سازد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زَوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا »

ترجمه: « ای کسانی که ایمان آورده‌اید، داخل اتاقهای پیامبر مشوید، مگر آنکه برای [خوردن] طعامی به شما اجازه داده شود، [آن هم] بی آنکه در انتظار پخته شدن آن باشید؛ ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید، و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی آنکه سرگرم سخنی گردید. این [رفتار] شما پیامبر را می‌رنجاند و [بی] از شما شرم

می‌دارد، و حال آنکه خدا از حق [گویی] شرم نمی‌کند، و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید؛ این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است، و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید، و مطلقاً [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید، چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است.»

« **التَّيِّبُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا** » (الأحزاب، ۶)

ترجمه: پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؛ و همسران او مادران آنها [= مؤمنان] محسوب می‌شوند؛ و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را به آنها بدهید)؛ این حکم در کتاب (الهی) نوشته شده است.

● - در آیه‌ی اول، به همسران ایشان نمی‌فرماید که شما حق ازدواج مجدد ندارید، بلکه به تمامی مؤمنان می‌فرماید که "شما حق ازدواج با ایشان را ندارید!"

شاید گفته شود که نتیجه‌ی هر دو یکیست! اما چنین نیست؛ چرا که مخاطب وحی تمام مردان مؤمن می‌باشند! چه بسا آن همسران، خودشان قصد ازدواج نداشته باشند، اما مردانی باشند که در گمان یا دل خودشان، تصمیم به ازدواج با آنها داشته باشند و چه بسا افرادی، چنین ازدواجی را به مردانی از بزرگان و مفاخر پیشنهاد کنند! پس، به تمامی مردانی که اهل ایمان هستند، فرمود که شما حق چنین ازدواجی را ندارید، پس حتی در وهم و خیال نیز به آن فکر نکنید.

البته به این مهم نیز توجه شود که اولاً مخاطب وحی و احکام الهی، اهل ایمان و تسلیم می‌باشند؛ لذا فرمود: ای انسان‌ها، بلکه فرمود: این مؤمنان - و ثانیاً زنان مؤمن با مردان غیر مؤمن (و بالعکس) نباید ازدواج کنند؛ ثالثاً اگر به فرض چنین ازدواجی رخ داد، هم خودشان و هم تمامی مردم تا آخرالزمان بدانند که هر دو طرف، از ایمان خارج شده‌اند؛ چنان که مقدم داشتن « **يُؤْذِي النَّبِيَّ** - اذیت و آزار نبی»، بیانگر این است که هر آزار دهنده‌ای در حضور یا غیاب، مستقیم یا غیر مستقیم به وسیله آزار اهل بیت و فرزندان ایشان، از جرگه ایمان و صفوف مؤمنان خارج شده است.

● - در آیه‌ی دوم نیز می‌فرماید که همسران ایشان، مادران مؤمنان هستند، و نمی‌فرماید که مادران همگان می‌باشند [پس علت این تحریم، پیوند نسبی نمی‌باشد].

پس این مقام مادری، معنوی است، چنان که ایشان به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که "من و تو، پدران این امت هستیم"، و فرمودند که پدران همگان و عالم بشریت می‌باشیم.

الف - ابتدا فرمود: « **التَّيِّبُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ** » و سپس فرمود: « **وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ** »؛ بنابراین، سخن از "ولایت" در مراتب گوناگون ظهور آن می باشد. لذا فرمود: زنانی که تحت ولایت همسری ایشان بودند، به همین واسطه، در به عنوان یک زن نیز در مقام و رتبه‌ی ولایی "مادر" قرار گرفته‌اند؛ پس باید حرمت‌شان و جایگاه‌شان نزد شما مؤمنان، چون "مادر" باشد، نه همسر.

ب - چرا این آیه، در زمان حیات ایشان نازل گردید؟ چون اولاً همه بدانند که این یک حکم الهی است که در وحی ابلاغ شده است - و ثانیاً معلوم می کند که از دوست و دشمن، یک عده چنین خیالاتی در سر می‌پروراندند؛ لذا خداوند علیم، در کلام وحی، تکلیف را مشخص نمود.

چه بسا اشخاصی به ظاهر و یا به باطن نیز اهل ایمان بودند و جا داشت گمان کنند ازدواج با همسران ایشان پس از رحلت، هم نزد خداوند سبحان و رسول او صلوات الله علیه و آله، پسندیده و مقبول است، و هم نزد مؤمنان شاخص تر می گردند.

● - چه بسا [چنان که در تواریخ مستند شیعه و سنی آمده]، برخی از مشرکان یا آنان که به ظاهر اسلام آورده بودند، و یا آنان که با هر ظاهر و باطنی، بغض ایشان را داشتند، مترصد بودند که پس از رحلت، با همسران ایشان ازدواج کنند، تا هم خود به مقبولیت، قدرت و مکنت برسند و هم با آزار یا تحقیر آنها (آن هم در فرهنگ آن زمان)، قداست خاندان ایشان را بشکنند و ...!

● - در تواریخ نگاشته شده که اقوام متفاوت (بر اساس رسم و رسوم آن زمان) بسیار به ایشان اصرار داشتند که حتماً با دختری یا زنی از آن قبیله یا قوم ازدواج نماید، تا پیوند محکم‌تری برقرار شود و در ضمن آبرو و شرفی برای آن قبیله گردد. لذا بسیاری بغض این اصرارها و رغبت همسران بیوه به ازدواج با ایشان (به جای بزرگان قوم خودشان) را در دل داشتند و نقشه کشیده بودند که پس از رحلت، بدل بزنند و انتقام بگیرند.

● - همسر، محرم اسرار است؛ بنابراین، هیچ عجیب و بعید نیست که پس از ازدواج با همسر دیگر، اسرار و احوال همسر سابق را برای همسر جدید بیان نموده و شرح دهد؛ اما اسرار ایشان، باید محفوظ بماند؛ مضافاً بر این که به ایشان در زمان حیات نیز اتهامات بسیاری می زدند، و چنین ازدواج‌هایی، زمینه را مساعد می نمود که پس از رحلت نیز هر دروغ و اتهامی را شایع کنند و بگویند: «همسر وی، اکنون همسر من است و اخبار را از او گرفته‌ام»، و او نیز خواسته یا نخواست، نتواند انکار نماید.

ج - مسئله آن قدر مهم و جدی بود که ابتدا فرمود: حتی هر گونه ارتباط شما با همسران ایشان از پشت پرده « **مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ** » باشد، و حکمتش را نیز بیان نمود که برای پاکی قلب شما و آن همسران بهتر است « **ذَلِكُمْ** **أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ** »، سپس فرمود: «با آنها ازدواج نکنید»؛ چرا که هر دو گناه کبیره است. هم این که کسی به همسر دیگری و آن هم همسر ایشان نظر داشته باشد، کبیره است و هم این که کسی قصد ازدواج با آنها را پس

از رحلت در سر پیروانند کبیره است و هم این که آن همسران نیز ذهنشان از چنین اوهام و قلبشان از چنین وساوسی پاک بماند.

***- در واقع این حکم، هم جهت گیری مؤمنان نسبت به اهل بیت ایشان را مشخص نمود، هم تکلیف همسران را بیان داشت - هم تمامی طمعها (ولو به نیکی و در دل و گمان مؤمنان) را از بین برد - و هم توطئهها، نقشهها، سودجوییها و ... را منتفی نمود.

● - و البته حکمت‌های دیگری نیز دارد که یا در این مجال کوتاه، جای طرح و شرح آن نیست، و یا اصلاً نمی‌دانیم و بیان نیز نشده است.

تعارض با نیازهای جنسی و اجتماعی:

به جز عایشه، [دختر ابوبکر که طبق اسناد متقن ۱۷ تا ۱۹ سال داشت و در عقد (نامزدی) دیگری بود]، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در پاسخ به اصرارهای اقوام و ضرورت این ازدواجها، زنان بیوهی بزرگسال را برگزید. اما در عین حال، هیچ کدام به زور ازدواج ننمودند. همه می‌دانستند که با چه شخصیتی ازدواج می‌کنند و ضمن شرف و اعتبار، با چه سبک زندگی و مشکلاتی مواجه خواهند بود.

پس رشد و کمال، زحمت دارد و به دست آوردن هر نوع شرف دنیوی و اخروی، هزینه‌هایی دارد که خواهان، با جان و دل بر عهده می‌گیرد.

● - این آیه و حکم، تکلیفی برای پس از رحلت می‌باشد؛ پس هر کدام که نمی‌خواستند، می‌توانستند در همان زمان حیات، طلاق بگیرند.

دقت کنیم که نه تنها ازدواجها همیشه به خاطر نیازهای جنسی نیست؛ بلکه هیچ انسان عاقل و حکیمی، در امر ازدواج، مرتفع نمودن نیاز جنسی را در اولویت قرار نمی‌دهد. لذا امروزه نیز ازدواج‌های بسیاری وجود دارد که سبب آنها، رفع نیاز جنسی نمی‌باشد؛ و البته بدیهی است که ازدواج با شخصض ایشان، هیچ ممنوعیتی برای روابط اجتماعی آنها ایجاد ننموده بود. شاید برخی اوضاع و روابط اجتماعی آن روز را با امروز مقایسه می‌کنند!

آیا از آیه ۴۲ سوره سبأ، می‌توان نتیجه گرفت که جهنمیان کسانی هستند که اعتقاد به جهان آخرت نداشته‌اند، و غیر از این مکذبین، مابقی گنهکاران امکان نجات از ابدیت عذاب را خواهند داشت؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متن و ترجمه آیهی مبارکه، به شرح زیر می‌باشد:

«فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِيَعِضَ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» (سبأ، ۴۲)

ترجمه: (آری) امروز هیچ یک از شما نسبت به دیگری مالکِ سود و زیانی نیست! و به ظالمان می‌گوییم: «بچشید عذاب آتشی را که تکذیب می‌کردید!»

اگر همین یک آیه در مورد خلود کنندگان آمده باشد، می‌شود نتیجه‌گیری انحصاری نمود، ولی آیا دیگر هم هستند. ● - البته که هر کس منکر توحید و معاد باشد، هیچگاه وارد بهشتی که هرگز قبولش نداشته وارد نمی‌گردد، و هم چنین آنان که مدعی هستند توحید و معاد را قبول دارند، اما منکر جهنم می‌گردد (که در فضای مجازی بسیار مواجه شده‌اید)، به دلیل انکار جهنم، همیشه در آن خواهند ماند؛ اما این آیه مبارکه، هیچ حصری ندارد که فقط این گروه خلود در جهنم دارند؛ بلکه در قرآن کریم به گروه‌های دیگری نیز تصریح شده است؛ مانند کسانی که وحيانيت قرآن کریم را انکار نمودند و آن را سخنان شخص [پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله] بر شمردند و نسبت دادن آن را به خداوند سبحان، دروغ شمرده شدند! چنان که در آیه‌ی بعد می‌فرماید: «این تکذیب کنندگان آخرت، همه در زمان حیات همین‌گونه بوده‌اند و وحيانيت قرآن کریم را تکذیب نمودند»:

«وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (همان، ۴۲)

ترجمه: و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: «او فقط مردی است که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستیدند بازدارد!» و می‌گویند: «این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده چیز دیگری نیست!» و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: «این، جز افسونی آشکار نیست!»

● - در همین جامعه‌ی امروزی خودمان [به ویژه در فضای مجازی]، هستند کسانی که مدعی می‌شوند: «خدا هست، قیامت هم هست، اما اسلام نیست - قرآن کریم وحی نیست - اسلام و قرآن، مال عرب‌هاست، و ما ایرانی هستیم، پس باید به دین آبا و اجداد خود (پیش از اسلام) باشیم...!»

● - هم چنین بسیاری از کسانی که ضمن قبول داشتن خدا و قیامت، به خداوند متعال دروغ و افترا می‌بندند! مانند آنها که می‌گویند: خدا ارحم الراحمین است، پس عذاب نمی‌کند - خدا هست، ولی [العیاذ بالله] عادل نیست - خدا و قیامت هست، اما خدا به ما عقل داده، پس نیازی به وحی نداریم و...!

● - هم چنین بسیاری از کسانی که خدا و قیامت را قبول دارند، اما از رحمت خداوند متعال ناامید هستند - و یا در بُعد نظری، کافر و مشرک نیستند، اما در بُعد عملی، شرک‌های بسیاری می‌ورزند - یا مقابل خداوند سبحان، از دعا و استغفار و توبه، تکبر می‌ورزند - یا به مردم ظلم می‌کنند - یا مردمان را به خاطر ایمان، تقوا، عبادت و

اطاعت‌شان مسخره و سرزنش می‌کنند - یا حتی دائم قرآن، انجیل یا تورات در دست دارند و دم از خدا و معاد می‌زنند، اما «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» - مانند الاغی که کتاب حمل می‌کند / الجمعة، ۵ و

جاودانگی در جهنم (خلود):

*- بهشت، جایگاه عاقلان و مؤمنان است؛ کسانی که اهل ایمان و عمل صالح بودند؛ معبودشان را دوست داشتند؛ منتظر این وصال و لقا بودند؛ اهل استغفار و توبه بودند؛ بسیار دعا می‌کردند و دین خدا را نصرت می‌نمودند؛ حال در هر درجه و مرتبه‌ای. بهشت نیز درجات، مراتب و طبقات دارد. اهل بهشت، نه تنها هیچ‌گاه از بهشت خارج نمی‌شوند، بلکه از مرتبه‌ای به مرتبه‌ی بالاتر نیز رشد و ترقی می‌یابند. همین قرآن مجید به آنها عرضه می‌شود و می‌فرماید: «بخوان و بالا برو».

*- جهنم نیز درجات، مراتب و طبقات دارد و عذاب‌هایش برای هر قشری و هر گناهی متفاوت است؛ اما طبقه‌ی فوقانی آن، جایگاه کسانی است که به رغم ایمان، گناهمانی داشتند که برایش استغفار و توبه نمودند و آنقدر سنگین بوده که با هیچ‌یک از عذاب‌های دنیوی، سكرات مرگ، عذاب قبر، معطلی عذاب‌آور در محشر و ... پاک نشده و قابل شفاعت نیز نبوده‌اند؛ پس اینها باید در جهنم پاک و تطهیر شوند و ناخالصی‌ها از وجودشان خارج شود، تا قابلیت ورود به بهشت [با شفاعت] را بیابند.

اما یک دسته‌های دیگری هستند که چون وجود خودشان مبدل به آتش جهنم شده است، هیچ‌گاه از آن خارج نخواهند شد، یعنی «خلود» در جهنم [پناه می‌بریم به خداوند ارحم الراحمین].

●- اگر چه با استنباط از آیات گوناگونی چون: «خداوند هیچ‌گاه ظالمین را هدایت نمی‌نماید»، و یا تمامی آیاتی که درباره‌ی «ولایت - کبائر چون تکبر و ...» آمده، می‌توان ویژگی‌های اهل جاودانگی در جهنم [خلود] را تشخیص داد، اما در آیات بسیاری نیز به صراحت بیان فرموده است که چه اشخاص یا گروه‌هایی، برای همیشه در جهنم خواهند ماند [خلود دارند]. مانند:

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا » (النساء، ۱۶۸ و ۱۶۹)

ترجمه: کسانی که کافر شدند، و (به خود و دیگران) ستم کردند، هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید، و آنان را به هیچ راهی هدایت نخواهد کرد * گر به راه دوزخ! که جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این کار برای خدا آسان است! « دَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بَعِيرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ * ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ » (غافر، ۷۵ و ۷۶)

ترجمه: این (عذاب) بخاطر آن است که بناحق در زمین (تفریح و) شادی می‌کردید و از روی غرور و مستی به خوشحالی می‌پرداختید! * از درهای جهنم وارد شوید و جاودانه در آن بمانید؛ و چه بد است جایگاه متکبران!

●●● - آیا نمی بینیم که تفریح و شادی بسیاری، از گناه و مستی، فساد، ظلم، تجاوز و جنایات شان می باشد؟!

« مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا * خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا » (طه، ۱۰۰ و ۱۰۱)

ترجمه: هر کس از آن (قرآن مجسد) روی گردان شود، روز قیامت بار سنگینی (از گناه و مسؤولیت) بر دوش

خواهد داشت! * در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ و بد باری است برای آنها در روز قیامت!

« إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا » (الجن، ۲۳)

ترجمه: تنها وظیفه من ابلاغ از سوی خدا و رساندن رسالات اوست؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش کند،

آتش دوزخ از آن اوست و جاودانه در آن می ماند!

« وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ »

(التوبة، ۶۸)

ترجمه: خداوند به مردان و زنان منافق (دو چهره) و کفار، وعده آتش دوزخ داده؛ جاودانه در آن خواهند ماند -

همان برای آنها کافی است! - و خدا آنها را از رحمت خود دور ساخته؛ و عذاب همیشگی برای آنهاست!

و آیات بسیار دیگر.



سیاسی-اردیبهشت ۹۷

در موضوع "گشت ارشاد" و مطلبی که نوشتید، پس بگویید که پلیس بودند، پس اسم گشت ارشاد را تغییر دهند! ما مسلمانیم، پس نباید مثل پلیس امریکا عمل کنیم! اگر امامان (ع) بودند چه می کردند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

گاهی انسان در درون خودش موضع مثبتی نسبت به موضوعی، چیزی یا شخصی دارد، و گاه منفی؛ بنابراین هر چه به او بگویند، به یک راه دیگر می رود که با موضع درونی خودش وفق داشته باشد.

حالا موضوع مطروح شما نیز از این همین دسته است. قبلاً بحث سر یک برخورد بود و بررسی اثر آن در تقویت اعتقادات؛ حالا بحث سر اسمش که "گشت ارشاد" باشد یا نباشد؟!

در هر حال چون بحث از موضوع مطروحه در آن کلیپ خارج شد و دامنه اش (طبق معمول) به مسائل دیگر کشانده شده، اجازه دهید خارج از موضوع کلیپ، به همین موارد مطروحه پردازیم، البته کمی با صراحت جهت روشن تر شدن مباحث طرح شده، (اگر نگویند: تند بود)!

● - بالاخره کار این مأمورها هر چه که باشد، از پرسنل نیروی انتظامی هستند، پس پلیس هستند، وگرنه چه نهادی و چه مقامی ادامه‌ی کار آن مأمور را معلق کرده است؟!

نیروی انتظامی ده‌ها کار مجزا دارد، چه اسم پلیس را قبلاً بیاورد (مثل پلیس فتا)، و یا نیاورد، (مثل راهنمایی و رانندگی)، یا (گشت امنیتی نامحسوس)، اداره آگاهی یا

● - و اما در مورد «امر به معروف یا نهی از منکر»، دقت شود که این مقوله، چه در اسلام، چه در ایران، چه در اروپا، چه میان دو نفر آشنا یا غریبه، از سنخ «امر و نهی» است، نه تبلیغ، موعظه، آموزش و نصیحت و ...؛ بنابراین انتظار نداشته باشید که امر کننده یا نهی کننده، همیشه با لبخند، شیرینی و شاخه گل با مجرم مواجه گردد. پس اسمش "ارشاد" است، چون ابتدا متذکر می شود به اصلاح رفتاری که متضمن "رشد" فرد و جامعه باشد. حال این که آیا بلد هستند یا نیستند، چند مورد درست عمل می کنند، چند مورد نادرست عمل می کنند و ...، مقوله‌ی دیگری است.

● - اما راجع به «ما مسلمانیم...»، یعنی چه؟! یعنی مسلمان اگر این طرف صورتش را زدند، آن طرف را بیاورد که یکی دیگر بزنند؟! یا مسلمان تا با مجرم خیابانی، شهری، کشوری و یا حتی دشمن خارجی مواجه شد، یک لبخند ابلهانه بزند؟! این تعریف از اسلام و مسلمانی، از کجا آمده است؟! این مانند استدلال آقای روحانی است که در بزرگداشت حافظ گفته بود که ما سیاست خارجی خود را از حافظ درس می‌گیریم که گفته است: «با دوستان مروّت با دشمنان مدارا!» یکی هم در نقدش نوشته بود که حافظ ابیات دیگری هم دارد، از جمله «با کافران چه کارت، گر بت نمی‌پرستی»!

● - می‌فرمایید «اگر امامان ما بودند...»، زود هم دو تا حکایت وفق مراد خود نیز تعریف می‌کنند و می‌گویند: «امامان اینگونه بوده‌اند!» گویی که العیاذ باللّٰه، همگی "زان والّٰئان" بوده‌اند! فکر می‌کنید اگر امام معصومی در موضع حکومت باشند، چه می‌کنند؟! آیا قوانین را به شدت تمام به اجرا می‌گذارند، یا مؤمنان سخت می‌گیرند و به فاسقان و مجرمان لبخند می‌زنند؟! مگر این همه قوانین محکم حقوقی در اسلام، فقط تئوری و دکترین است؟! مگر یک مملکت اسلامی یا هر مملکت دیگری بی قانون است؟ مگر فحاشی چه در قانون اسلام، چه در قانون مدنی، چه در قوانین خارج از کشور، جرم نیست و مجازات ندارد... فکر می‌کنید که اگر امامان علیهم السلام بودند، در شهر می‌گشتند تا هر مجرمی را شام به منزل دعوت نمایند؟!!

چه خوب است که همگان، مجازات فحاشی [به ویژه ناموسی] را در اسلام، در قوانین کیفری، در قوانین سایر کشورهای جهان، مطالعه نمایند، سپس از مقامات قضایی مجازات آن فحاش را نیز مطالبه نمایند!

● - ما نمی‌خواهیم بگوییم که آن مأمور کار خوبی کرده یا کار بدی کرده است؟ فعلاً که حتی برخی از مسئولین، ضمن آن که اذعان دارند که از جزئیات خبری نداریم، آن مأمور را محکوم و مجازات می‌کنند! چطور وقتی سخنی از مفسدان و فاسقان به میان می‌آید، زود ژست روشنفکری و اخلاق گرفته و می‌گویند: «ما حق قضاوت نداریم»، اما در چنین مواردی، با دیدن یک کلیپ یک یا چند دقیقه‌ای، همه قاضی و شده و قضاوت می‌کنند؟! بلکه می‌خواهیم بگوییم که ما نباید شعاری، جوّ زده، اسیر امواج و عوام باشیم. باید بصیر باشیم، باید خوب رصد کنیم.

موضع مجلس شورای اسلامی، در رابطه با جنایت اتفاق افتاده در خیابان پاسداران با پنج کشته چه بود؟ راجع به موضوع این کلیپ چه؟! لذا ما می‌گوییم اینها (چه عمدتاً و چه سهواً)، بازی دادن و بازی خوردن است. مشغول کردن اذهان عمومی است.

گفتند: آن مأمور را از کارش معلق کردند! خب، خوب کاری کردند؛ اما با آن مجرمی که با مأمور درگیر شده بود، فحاشی کرده بود و ... چه کردند؟!!

نکته:

این جوّی که یک عده به هر بهانه‌ای برای مقصر و مجرم دل بسوزانند، یک جریان است و البته به تقلید از غرب (اگر چه خودشان در عمل چنین نمی‌کنند و فقط به ما دیکته می‌کنند).

می‌گویند: معتاد یک بیمار است که باید مورد لطف و محبت مردم قرار گیرد - قاچاقچی، از تنگنای اقتصادی به این جرم مبادرت کرده، پس به جای او باید دولت و ملت محکوم شوند - زن فاسد و فاحشه، لابد فقیر بوده است - مرد لاابالی و قمه‌کش، لابد از پدر خشونت دیده است...؛ و هر کسی هم که برخوردی با اینها بکند، خشونت به خرج داده است و باید مورد سرزنش قرار گیرد؟! پس من و شما که نباید بازی بخوریم!

بله، هیچ عاقل و آگاهی، مطالعه در آسیب‌شناسی، روانشناسی رفتاری و... را رد نمی‌کند؛ باید شناخت، باید برنامه‌ریزی و کار کرد؛ اما در هیچ جامعه و قانونی، سبب‌های ناهنجاری، جرم را موجه و مجرم را تطهیر نمی‌نماید.

● - پس، همه حرف ما، در هوشیار و بصیر بودن، بازی نخوردن و مدهوش شعبده‌بازی‌های خبری و رسانه‌ای نگردیدن بود (از ائمه‌ی جمعه و جماعات گرفته، تا مسئولین نظام، تا عموم مردم، به ویژه نوجوانان و جوانان):

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم
جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم
عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است
کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم
رقم مغلظه بر دفتر دانش نزنیم
سر حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم

باتوجه به تصاویری که تو فضای مجازی از امریه معروف گشت ارشاد پخش شده، آیا به غیر از نفی رفتار زشت گشت ارشاد، اصل اینکار هیچ فایده‌ای در پیشرفت اعتقادات مردم نسبت به حجاب داره؟ تجربه خودم نشون میده هیچ تاثیر مثبتی نداره و برعکس به شدت باعث تنفر مردم شده.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چقدر رشته‌ی روانشناسی، می‌تواند در شناخت جنگ نرم و نیز کنش‌ها و واکنش‌های اذهان عمومی و عواطف و احساسات آنها و نتایج حاصله، مؤثر واقع گردد.

به نظر ما که همه اینها نمایشنامه و سرگرمی‌های هدفمند، جهت انحراف اذهان عمومی از یک سو و ضد تبلیغ گسترده از سوی دیگر می‌باشد! ما سؤال می‌کنیم: «کدام گشت ارشاد» - «کدام برخورد» و «کدام مردم و تنفرشان»؟!

● - در طول مدت یک هفته که بحران ارزی، اقتصاد این مملکت را هدف گرفت و نرخ دلار یک دفعه از ۳۵۰۰ تومان، به ۶۰۰۰ تومان رسید و ناگهان آقای جهانگیری [معاون اول رئیس جمهور]، با یک فرمان نرخ را ۴۲۰۰ تومان اعلام نمود، اذهان عمومی به چه مشغول بودند؟!

● - ناگهان دانشجویان سطوح عالی که منتظر دریافت مدرک دکتری خود هستند، به تظاهرات مقابل دانشگاه آزاد دعوت شدند تا انتظارات خود مانند: یکسان سازی ضوابط و ... را مطالبه کنند! نماینده‌ی هر رشته را به داخل خواستند و گفتند: «بروید خانه‌هایتان، تا روز سه‌شنبه که اخبار خوشی به شما دهیم»؛ یعنی فردای ابلاغ آقای جهانگیری! سپس نه خواسته‌ها برآورده شد و نه دیگر کسی مطالبه‌ای داشت. در واقع دانشجویان فرهیخته سطح دکتری، برخی از استادان و ... همه بازی خورده بودند.

● - در این فاصله، اذهان عمومی چهل میلیون کاربر ایرانی این تلگرام صهیونیستی نیز درگیر فیلتر شدن یا نشدن آن گردیدند! حتی مقامات رسماً اعلام کردند که بسته خواهد شد و پس از هفته‌ی دلار، رسماً اعلام کردند که بسته نخواهد شد!

● - مسئولان ارشد شهر تهران بزرگ (پایتخت) نیز درگیر استعفای شهردار (نجفی)، پذیرش یا عدم پذیرش آن از سوی شورای شهر و گمانه‌زنی در مورد جانشین شدند و البته اذهان عمومی قشر کثیری از مدیران شهرداری‌ها، شورای شهرها، شرکت‌های بزرگ و کوچک پیمانکار و ... نیز مشغول این قصه شدند!

● - پس از این جوّها و پایان ماجرای دلار، در حالی که جمهوری اسلامی ایران، مجدداً حتی از سوی اتحادیه‌ی اروپا که مدعی دفاع از برجام می‌باشد، محکوم به تحریم‌های جدید گردید؛ امریکا و دو کشور اروپایی [فرانسه و انگلیس]، مستقیماً به سوریه حمله نظامی کردند و در پیامد آن به ایران تاختند و ... اذهان عمومی مشغول در فضای مجازی، متوجه یک کلیپ "گشت ارشاد" گردیدند!

● - برای آن که اذهان این موضوع را برای توجه و مشغولیت جدی بگیرند، رسانه‌هایی به تنور آن دمیدند و حتی چند نماینده‌ی مجلس نیز موضع گرفتند! و سپس عده‌ای سریعاً در فضای مجازی، سخن از "تنفر از اسلام، اجباری نبودن حجاب و ... را دامن زدند تا مسئله تمام نشود.

● - در طی مدت اکران این نمایشنامه، یک نفر از قم پیشنهاد داد که "قم، مانند واتیکان، به کشوری مستقل مبدل گردد"! همان پیشنهادی که شاپور بختیار انگلیسی داده بود. و البته مدت کوتاهی قبل از آن نیز یک نماینده مجلس گفته بود: «جزایر کوچک ایران در خلیج فارس را به امارات بدهیم و به جای پول بگیریم»!

● - هیچ کدام از این مسائل و مصائب بزرگ سیاسی، امنیتی و اقتصادی، نه پیگیری اطلاعاتی داشت و نه قضایی [یا دست کم اطلاع رسانی نشد و رسانه‌ای نگردید!] اما اذهان عمومی مشغول خبر بازداشت "مشایی و بقایی" گردیدند، در حالی که پرونده‌ی برادر رئیس جمهور و برادر معاون اول رئیس جمهور، هنوز باز، مبهم و البته فراموش شده در اذهان عمومی می باشد!

● - مردم تهران و بالتبع ایران، همین دو ماه پیش، شاهد یک جنایت خیابانی فجیع، توسط دراویش گنابادی، در خیابان پاسداران شدند و فیلم رد شدن از روی مردم با اتوبوس و خودروی شخصی را هم دیدند، خبر شهادت پنج نفر را هم شنیدند؛ اما هیچ جوّی درست نشد که هیچ، بلکه حتی برخی از مسئولین بلندپایه، سریعاً موضع گرفتند که «البته این دراویش آدم‌های خوبی هستند و...»!

حال چه شده که با دیدن یک صحنه‌ی خیابانی، ندیدن فحاشی یک نفر، دیدن برخورد طرف مقابل و...، مسئله را از برخورد شخصی نیز فراتر برده و بحث از "اجباری بودن یا نبودن حجاب"، "تنفر از اسلام یا... را مطرح می کنند؟! این کدام مردمند؟!

حکایت:

همین چند شب پیش، در غرب تهران، مردم محله‌ای شاهد درگیری میان دو سه بسیجی و دو نفری که در حال فرار بودند شدند. دست یکی از بسیجی‌ها خون‌آلود بود و البته دو فراری نیز با زد و خورد دستگیر شدند. چراکه دستگیری مجرم در حال فرار، با دعوت به گفت‌وگو و لب‌خند، به انجام نمی‌رسد.

در میان عده‌ای که جمع شده بودند، سریعاً چند نفر شروع به جوّسازی علیه این دو بسیجی و دلسوزی برای آن دو فراری نمودند و زیر لب به بسیجی‌ها فحش می‌دادند: «ای نامردها، ای بی شرف‌ها، ای جلادها و...»!

دقایقی نگذشت که بسیجیان دیگر نیز به محل اعزام شدند و البته یک مادر و دختر گریان و لرزان را نیز (برای شناسایی مجرمان فراری) به محل آوردند.

کاشف به عمل آمد که این مادر و دختر، کنار خیابان منتظر تاکسی بودند که این دو جانی مقابل آنها توقف می‌کنند و می‌گویند: «بیایید بالا» و چون با امتناع و مقاومت آن دو مواجه می‌شوند، یکی از آنها پیاده شده و با کمر بند به جان این دو نفر می‌افتد و سپس دوتایی می‌خواستند که این مادر و دختر را وارد خودروی خود کرده و فرار کنند! و البته کمی هم مست بودند. اما یک بسیجی موتوری - از همین لباس شخصی‌ها که فحش‌شان می‌دهند - صحنه را می‌بیند و به کمک می‌آید، آن دو هنگام فرار به او می‌زنند که دستش مجروح شده بود و...

حالا، آن عده‌ی معدود و جوّساز و بیماری که فحش می‌دادند، خیلی آرام از جمعیت جدا شده و رفتند و سایرین، با سلام و درود، آن بسیجی‌ها را دعا می‌کردند! و البته بعید نیست که برخی از برخورد فیزیکی هنگام

دستگیری نیز فیلم گرفته باشند و مدتی بعد فقط همین قسمت را در فضای مجازی پخش کنند و با تھیج احساسات مردم، علیه بسیج و ... شعار دهند!

●●● - حالا، ماجرای این کلیپ نیز اگر راست باشد؛ این است که مأموری به خانم قانون شکنی، تذکری داده و او فحاشی کرده است، خب دو غلط کرده است، هم رفتاری ناهنجار در منظر عمومی داشته و هم فحاشی کرده است. اگر به غیر از مأمور نیز به کسی چنین فحش‌هایی می‌داد، تو دهنی محکمی می‌خورد، این که تعارف ندارد. اگر در امریکا بود که مأمور سریعاً ۲۴ گلوله در شکمش خالی می‌کرد و می‌گفت: «چون فحش داد، ترسیدم حمله کند و کشتمش».

حالا، آن که اساساً متنفر است و فقط دنبال بهانه برای توجیه تنفر خود می‌گردد، دستاویز پیدا می‌کند و البته خودش هم می‌داند.

اجرای قانون یا دعوت:

هر قانونی (در هر کجا) ضمانت اجرایی دارد که در برخورد قانونی پلیس، دستگاه‌های امنیتی و انتظامی، دادگاه‌ها و مجازات‌ها تعریف می‌شود.

بنابراین، برخورد پلیسی با ناهنجاری‌ها و جرم‌ها، "تبلیغ و دعوت" نیست که هدفش تقویت اعتقادات باشد، بلکه "مقابله و بازدارندگی" می‌باشد؛ حال خواه کسی که می‌بیند، خوشش بیاید و یا بدش بیاید.

اگر پلیس (در هر مملکتی) به حق یا ناحق، دستور ایست، حرکت، بازداشت، سوار شدن در خودرو و ... دهد، باید سریعاً انجام گردد، و کار به دادگاه سپرده شود؛ نه این که با پلیس مقابله شود. این هم یک طرح و دستور العمل جدید برای ایجاد ناامنی و اغتشاش می‌باشد.

آمار فساد در بین مسئولین و سیاسیون ما، نسبت به کشورهای دیگر، به خصوص توسعه یافته‌ها چگونه

است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از این قیاس آماری چه حاصل می‌گردد؟! شخص فاسد، فاسد است، چه ایرانی باشد یا خارجی - چه مسئول باشد یا نباشد.

وقتی پرسش، این چنین کلی و فراگیر مطرح می‌گردد، یا اصلاً پاسخ ندارد و یا پاسخ آن کلی خواهد بود و باز هم آماری به دست نمی‌آید.

کافیست در نظر بگیرید که قصد دارید مسئولین کشور خودتان را در موضوع آمار فساد، دست کم با ده کشور مقایسه نمایید؛ و هر کشوری دست کم هزار نفر مسئول طراز اول دارد [مانند: رئیس دولت، کابینه وزراء، رئیس مجلس و صدها نماینده، تمامی استانداری‌ها، شهرداری‌ها، شورای شهرها، قضات دادگستری، وکلا، رئیس بانک مرکزی و مدیران کل بانک‌ها، سازمان‌ها و نهادهای گوناگون، شرکت‌های دولتی، نیمه دولتی و خصوصی کلان و ...]؛ بنابراین باید راجع به یازده هزار مسئول و زیر مجموعه‌ی آنها اطلاعات داشته باشید و یا از پرونده‌ی فساد آنها با خبر باشید، بعد شروع کنید به آمارگیری! و حال آن که چه در باره‌ی فساد مسئولین ایرانی و چه خارجی، هیچ اطلاعاتی به جز چند خبری که گاهی رسانه‌ای شده، در دست نیست! و بسیاری از مفاسد، یا اصلاً دیده و شناخته نمی‌شوند، یا مورد شکایت قرار نگرفته و دادگاهی نمی‌شوند و یا رسانه‌ای نمی‌شوند. پس چگونه می‌توان آماری به دست آورد؟!

فساد مسئولین:

"فساد"، یعنی تباهی؛ و مهم است که مطالعه‌کننده و آمارگیرنده، مصادیق "فساد" را چه می‌داند؟ به عنوان مثال: آیا تحریم کشورهای دیگر و یا تجاوز نظامی به آنها مصداق فساد هست یا خیر؟ آیا جنگ نیابتی اقتصادی در داخل و ضربه زدن به اقتصاد داخلی، با فشل کردن تولید و تجارت، فساد هست یا خیر؟! ● - ممکن است در یک مطالعه، فقط "فساد اخلاقی" در نظر گرفته شود و آن هم فقط به "رفتارهای جنسی" محدود گردد.

به چنین فسادی، اکثریت رؤسای جمهور، نمایندگان مجلس، وزراء و مقامات امریکا و کشورهای اروپایی مبتلا هستند و در عین حال که شعار "آزادی روابط جنسی" را در جهان فرافکنی می‌کنند، خودشان هرگاه بخواهند آبروی مسئولی را ببرند، روابط جنسی خلاف او را افشا می‌کنند و گاه حتی برایش پرونده تشکیل داده و به دادگاه و ... می‌کشانند [سیاست یک بام و دو هوا]!

دست کم از جان اف کندی «JFK» گرفته تا ترامپ، کمتر رئیس جمهوری در امریکا بوده که چنین رسوایی اخلاقی او در این زمینه، افشا نشده باشد. و هم چنین است بسیاری از سران و مسئولان کشورهای اروپایی، مانند ایتالیا، فرانسه و گاه با افتخار تمام می‌گویند: «بیش از ۶۰ درصد نمایندگان مجلس سوئد یا ...، همجنسگرا هستند»!

در امریکا، برای نظامیان دو محدودیت وجود داشت، یک هم‌خوابی نظامیان با حیوانات، و دیگری قانون "نگو و نپرس" در مورد همجنس‌بازی. یعنی همجنس‌باز بودن آنها فساد و جرم نبود، اما حق نداشتند در محیط نظامی بگویند، یا بپرسند، یا دعوت کنند و این قانون سبب شده بود که پرونده‌های بسیاری علیه مسئولین و فرماندهان حُرَد و کلان نظامی امریکا در دادگاه مفتوح گردد و روی حجم بالای پرونده‌های تجاوز جنسی به زنان

نظامی قرار گرفته و خاک بخورد! اما اواما، دو لایحه به مجلس برد و برای قانونی شدن هر دو مصوبه گرفت و پرونده‌ها نیز بسته شد!

● - ممکن است فقط مسائل "اقتصادی"، موضوع بررسی فساد در میان مسئولین قرار گیرد.

بدیهی است که در آن کشورها، مسئله‌ای چون "حقوق نجومی" پیش نمی‌آید، و حتی اگر همسر رییس جمهور فرانسه، یک بار با هزینه دولتی، بلیط پرواز شهری را تهیه نموده باشد نیز جریمه شود و در رسانه‌ها مطرح گردد، اما تردیدی نیست که سراسر "اقتصاد غرب" فاسد است؛ تقریباً تمامی سیاست‌های اقتصادی غرب، چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی فاسد و چه در بانک‌ها فاسد است.

حال کدام دولت یا نمایندگان مجلسی، وابسته به احزاب نیستند؟ و کدام حزبی متعلق به سرمایه‌داران کلان نیستند و زیرساخت و عملیات کدام سیستم سرمایه‌داری آنها، مبتنی بر انواع فساد نمی‌باشد؟!

کارتل‌ها، تراست‌ها، هلدینگ‌ها، شرکت‌های چند ملیتی، بانک‌ها و حتی بانک‌های مرکزی، متعلق به چه کسانی هستند و عملیات اقتصادی و تجاری آنان در کشور خود و در سرتاسر جهان چگونه است؟ آیا سیاستمداران ابزار تجارت و ثروت آنها نیستند؟! فقط یک سیاستمدار و یا مسئول مستقل از وابستگی به این مراکز فساد جهانی نام ببرید.

* - البته که اشخاصی چون راکفلر، کیسینجر، دیک چنی، ترامپ و ... در امریکا - سارکوزی، میتران و ... در فرانسه - ملکه الیزابت، مارگارت تاچر، ماکرون و ترزا می در انگلیس - یا سیلویو برلوسکونی، ماتئو سالوینی و آنیلی (پدر شهید ادواردو آنیلی، رییس فیات و ...) در ایتالیا، نه تنها آنقدر گدا و چپ نیستند که برای خودشان حقوق‌های نجومی مصوب نموده و اخذ نمایند، بلکه بزرگ‌ترین سرمایه‌داران جهان می‌باشند؛ اما کدام‌شان از فسادهای مالی خُرد و کلان دور بوده‌اند و کدام‌شان سهامداران مافیاهای کلان اقتصادی و فاسد در جهان نمی‌باشند؟!

● - در ایران، اگر یک شرکت تولیدی یا خدماتی، با دولت یا ارگانی قراردادی منعقد نماید، شائبه‌ی زد و بندش برای همگان یقینی می‌شود، اما در امریکا و اروپا این کارها به صورتی بسیار سیستماتیک انجام می‌پذیرد، حتی شرکت‌های تهیه خوراک و لباس برای نیروی نظامی، اطلاعاتی و عملیاتی در کشتار مردمان جهان و رسماً تأسیس شده و با دولت، پنتاگون، اف بی آی، سیا، و یا مشابه آنها در کشورهای اروپایی قرارداد می‌بندند و سیاستمداران کلان جاده صاف کن، و سیاستمداران خُرد، بازاریاب‌ها و ابزار آنها در دولت‌ها و مجالس می‌باشند.

● - کدام فساد، جنایت، ترور و جنگی در این دنیا، زیر سر امریکا و انگلیس نیست؟ و کدام فساد در جهان توسط امریکا، بدون حمایت و همکاری کشورهای اصلی اروپایی انجام شده و می‌شود؟ و کدام سیاستمدار و

مسئولی، خارج از این سیستم بر سر قدرت می‌ماند؟!

- - تولید سلاح‌های غیر نظامی شیمیایی، در قالب دارو، مواد خوراکی، لوازم بهداشتی و آرایشی و ...، برای شیوع جنگ‌های بیولوژیکی و پنهان در سرتاسر جهان، متعلق به کدام شرکت‌هاست؟ و آیا سیاستمداران و مسئولان در مجالس و کابینه، و مجموعه صنعت و تجارت و صادرات و ...، سفارش دهندگان، بازاریاب‌ها و فروشندگان این تولیدات نمی‌باشند؟! و آیا این جنایت هولناک ولی پنهان، فساد نیست؟!
 - - مسئولین فاسد در نظام جمهوری اسلامی ایران، اگر چه کم نیستند و بی‌تردید همه خیانتکار هستند، اما یا آنقدر خرد هستند که فقط برای کمی چرب و شیرین بیشتر دنیای خودشان به فساد اقتصادی از نوع رانت، رشوه، زد و بند، حقوق نجومی، قاچاق رسمی و ... روی می‌آورند، یا اگر کمی بزرگ‌تر شده‌اند، به شدت وابسته به همان نظام فکری، سیاسی، اقتصادی و تجاری "فساد غرب" می‌باشند، که مقابل آنها بسیار کوچکند.
 - - بنابراین، اگر چه کمترین فساد (از هر نوعی)، در میان مسئولین نظام جمهوری اسلامی، در رده‌های گوناگون، بسیار بزرگ است و به هیچ وجه قابل بخشش نمی‌باشد، اما اصلاً قابل قیاس با مشابه‌های خارجی خود نیستند؛ چرا که در غرب، اساس نظامات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، نظامی، بانکی، رسانه‌ای و ... ، مبتنی بر "فساد = تباهی" بنا شده است. منتهی:

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ » (البقره، ۱۱)

 ترجمه: و چون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید، می‌گویند ما خود اصلاح‌گرانیم.



گوناگون-ارديبهشت ۹۷

رهبری گفتند: «مثنوی اصول دین است». در مقابل برخی بزرگان همچون علامه امینی نظر خیلی متضاد و منفی داشتند. یکی از شبهاتی که با اون به ایشان می‌تازند همینه و کلیپی در برای ضدتبلیغ ساختند. سؤال این چه منظور ایشان از این جمله چیست؟! و چطور با نظرات دیگران قابل جمع است!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اکنون سؤال در مورد نظر مقام معظم رهبری است، یا مرحوم علامه امینی، یا مثنوی؟! یا هیچ کدام، بلکه غرض دیگری در کار است!

"لا إله" همیشه پیش از "الّا الله" است تا «يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ» در فکر، دل و عمل محقق نگردد، «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» محقق نمی‌گردد.

بنابراین، "دشمن‌شناسی" و آگاهی و بصیرت از اهداف و روش‌هایش در هر امری، یک اصل می‌باشد. حال ما می‌پرسیم:

- - این کلیپ‌سازان، تا چه حدی به دین و اصول دین آشنایی دارند، و چه مقدار ایمان آورده‌اند؟!
- - این کلیپ‌سازان، با مثنوی آشنایی دارند، یا با دیدگاه‌های علامه امینی رحمة الله علیه، و یا مقام معظم رهبری؟!
- - به فرض که مقام معظم رهبری، نظری در مقوله‌ای داشته باشند که با نظر برخی دیگر از علما و فضلا تفاوت و یا حتی اختلاف داشته باشد؛ به آنان چه و چه امری آنان را به هیجان آورده و انگیزه ایجاد نموده که با کلیپ‌سازی، در ضد تبلیغ علیه ایشان فرافکنی کنند؟!
- - از کجا فهمیدند که نظر ایشان صائب‌تر و دقیق‌تر نیست؛ مگر با آیه و حدیث قیاس نموده‌اند؟!

بیان مقام معظم رهبری:

« یک بخش مهمی از شعر آئینی ما می‌تواند متوجه مسائل عرفانی و معنوی بشود. و این هم یک دریای عظیمی است. شعر مولوی را شما ببینید. اگر فرض کنید کسی به دیوان شمس به خاطر زبان مخصوص و حالت مخصوصش

دسترسی نداشته باشد - که خیلی از ماها دسترسی نداریم - و اگر آن را کسی یک قدری دوردست بداند؛ (یا) مثنوی، مثنوی؛ که خودش می‌گوید: و هو اصول اصول اصول الدین. واقعاً اعتقاد من هم همین است. یک وقتی مرحوم آقای مطهری از من پرسیدند: «نظر شما راجع به مثنوی چیست، همین را گفتم». گفتم به نظر من مثنوی همین است که خودش گفته: و هو اصول ... ایشان گفت کاملاً درست است، من هم عقیده‌ام همین است. البته در مورد حافظ یک مقدار با هم اختلاف عقیده داشتیم. «(۱۳۸۷/۶/۲۵)

الف - هیچ الزامی ندارد که نظرات علما و دانشمندان، در هر موضوعی و از هر حیث، عیناً مثل و منطبق بر هم و یا قابل جمع باشند، چنان که فرمودند: «من و آقای مطهری، در مورد حافظ، مقداری اختلاف نظر داشتیم». اینجانب خود از مرحوم آیت الله حائری شیرازی شنیدیم که می‌فرمود: «حافظ در آسمان سعدی پرواز کرد که حافظ شد»؛ حال آیا نظر تمامی صاحب‌نظران، علما، حکیمان و عرفا همین است؟!

حتی سطح دانش، بینش و بالتبع شناخت و باور بزرگانی چون "سلمان، ابوذر، بلال حبشی و ..." نیز یکی نبود و نباید هم باشد، چرا که همگان از هر حیث مساوی خلق نشده‌اند. پس از رحلت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، سلمان در کنار اهل بیت علیهم السلام باقی ماند، اما بلال حبشی تاب نیاورد، و بسیار نا به هنگام از آن شهر خارج شد و مدتی بعد بازگشت.

ب - اگر قرار باشد که تمامی نقطه‌نظرات [به ویژه در علوم انسانی] یکی باشد که نه تنها پرتوهای گوناگون علمی و نظری دیده و شناخته نمی‌شوند، بلکه اساساً هیچ انگیزه‌ای برای تحقیق، رشد و تکامل باقی نمی‌ماند. آیا شناخت و نظرات بزرگانی چون: میرفندرسکی، فارابی، بوعلی سینا و ملاصدرا، همه عین هم است، یا حتی در برخی از مبانی شناختی و اصولی نیز با هم تفاوت و گاه مغایرت دارند؟!

اصول اصول دین:

جمله‌ی « هَذَا كِتَابُ الْمُتَنَوِيِّ وَ هُوَ أُصُولُ أُصُولِ الدِّينِ فِي كَشْفِ أَسْرَارِ الْوُصُولِ وَ الْيَقِينِ ... » - «این کتاب مثنوی است و آن "اصول اصول دین، در کشف اسرار [برای] رسیدن و یقین است ...»، حاوی معارف بلندی است که درک آن بر همگان آسان نمی‌باشد، به ویژه اگر مانند این هوچی کران و کلیپ‌سازان، مغرض باشند.

خشم و شهوت مرد را احوال کند (احول کسی است که چشم او ناقص است و درست نمی‌بیند)
 ز استقامت روح را مبدل کند (روح به جای استقامت، مضطرب و واداده می‌شود)
 چون غرض آمد هنر پوشیده شد (اغراض وقتی پیشی می‌گیرند، همچون حجاب پوشش می‌دهند)
 صد حجاب از دل به سوی دیده شد (مولوی - مثنوی)

اسم، هم مُعرف است و هم حجاب:

همه چیز "اسم = نشانه و آیه" است، و هر حقیقتی، با اسم‌ها و نشانه‌هایش شناخته می‌شود، حتی خداوند متعال. منتهی همین "اسم"ها، در عین حال که معرفند، حجاب هم هستند، لذا حجاب را به دو قسم «حجاب نوری - و - حجاب ظلمانی» تقسیم کرده‌اند.

به عنوان مثال: وقتی گفته می‌شود: «الرحمن»، یک لفظ است که مُعرف یک معنا و مفهومی [رحمت] می‌باشد و همان معنا و مفهوم، خود مُعرف «حقیقت رحمت» می‌باشد. در عین حال، هر یک از این سه مرتبه، ضمن معرفی مرتبه‌ی والاتر، خود حجابی برای آن می‌گردند، یعنی اگر کسی در "اسم" بماند، مفهوم را درک نمی‌کند، و اگر در "مفهوم" متوقف گردد، به حقیقت آن راه نمی‌یابد؛ و بدیهی است که اگر به حقیقت راه نیابد، همچون کوری است که شهود نمی‌کند، اگر چه تجلی (چون رسول الله و اهل بیت علیهم السلام، قرآن کریم، نظام آفرینش، و حق و باطل) در مقابل چشمانش باشند. مانند همان‌هایی که انبیا و رسولان را دیدند و دعوت و براهین آنها را شنیدند، اما گفتند: شعر می‌گویند و یا گفتند: دروغ می‌گویند - یا آنان که معجزات را با همین چشم مادی دیدند و گفتند: سحر و جادو است!

حال با این نگاه و آگاهی در مورد "ظاهر و باطن"، یا اسم‌ها و حقیقت‌ها، یا هما اصولِ اصولِ اصول، این چهار آیه‌ای را که بارها خوانده‌ایم، باز هم بخوانیم:

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » - « وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ »

« أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ » - « سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى »

بی‌تردید، وجود مبارک حضرت رسول اعظم صلوات الله علیه و آله، تجلی تام "اسم رحمت خداوند سبحان" می‌باشند و قطعاً خداوند سبحان، ما را به "خواندن و تسبیح الفاظ" نخوانده است.

● - بنابراین، "اصول دین"، یک اسم و لفظ است که به معانی و مفاهیمی اشاره دارد [توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت] - این مفاهیم نیز به حقایق رهنمون می‌گردند و آن حقایق نیز در عالم وجود، مصادیق عینی [وجودی] دارند. چنان که اسم‌هایی چون: عالم، معلم، جواد، کریم، رحیم، دلسوز و ... را به دیگران نسبت می‌دهیم؛ و چنان که "ولایت الهی"، در "ولیّ الله" تجلی دارد.

مولوی می‌گوید: من در مثنوی، به ذکر و شرح "اصولِ اصولِ دین" پرداخته‌ام؛ و البته که همگان یک درک و برداشت را نخواهند داشت. فرازهایی از سه شعر (مثنوی)، تقدیم می‌گردد:

توحید و اخلاص محض:

هر کسی رویی به سوی برده‌اند

وان عزیزان رو به بی‌سو کرده‌اند

هر کبوتر می‌پرد در مذهبی
وین کبوتر جانب بی‌جانبی
ما نه مرغان هوا نه خانگی
دانه‌ی ما، دانه‌ی بی‌دانگی

نبوت و ولایت:

نبی چون آفتاب آمد ولی ماه
مقابل گردد اندر «لی مع الله»
نبوت در کمال خویش صافی‌ست
ولایت اندر او پیدا نه مخفی‌ست
ولایت در ولی پوشیده باید
ولی اندر نبی پیدا نماید
ولی از پیروی چون همدم آمد
نبی را در ولایت محرم آمد
ز «إن کنتم تُحِبُّون» یابد او راه
به خلوتخانه‌ی «یُحِبِّکُم الله»
در آن خلوت‌سرا محبوب گردد
به حق یکبارگی مجذوب گردد
بود تابع ولی از روی معنی
بود عابد ولی در کوی معنی
ولی آنکه رسد کارش به اتمام
که با آغاز گردد باز از انجام

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای
شماه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد
آب علمت خاک ما را پاک کرد
بازگو دانم که این اسرار هوست

زانک بی شمشیر کشتن کار اوست
 صانع بی آلت و بی جارحه
 واهب این هدیه‌های راجحه
 صد هزاران می چشانند هوش را
 که خیر نبود دو چشم و گوش را
 باز گو ای باز عرش خوش شکار
 تا چه دیدی این زمان از کردگار
 چشم تو ادراک غیب آموخته
 چشم‌های حاضران بر دوخته
 ...

آیا می‌شود بدون علم تزکیه نمود؟ آیا آگاهی جامع لازم است یا اشنایی اجمالی کفایت می‌کند؟ چطور است که بعضی درس دین نخوانده‌ها عارف بزرگ می‌شوند؟ آیا آنان همه احکام را می‌دانستند و به همه عمل می‌کردند؟ مثلاً شیخ رجبعلی خیاط! می‌گویند علم مقدمه تزکیه است اگر چنین باشد خیلی از پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌های ما سواد هم نداشتند اما از ما هم باتقواتر بودند...؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نه "علم" فقط یک کلمه است و یا می‌شود آن را به یک یا دو موضوع محدود و خلاصه نمود و نه "تزکیه" که موضوعش "انسان‌سازی" می‌باشد و انسان محدود نیست؛ و البته این دو لازم و ملزوم یکدیگرند و در جهت رشد و کمال، تفکیک آنها صحیح نمی‌باشد.

علم:

عالم، یعنی نشانه‌ها (آیات و اسماء)، و "علم" یعنی نشانه شناسی، و هر نشانه‌ای، حتماً هدف و مقصدی را نشان می‌دهد، پس چون هر چه هست نشانه است، همه یک جهت را نشان می‌دهند «وَالْيَه الْمَصِيرُ» - «وَأِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

بنابراین، هر چه آدمی به صورت حصولی یا حضوری بیاموزد، مصداق "علم" می‌باشد، از مکیدن شیر در نوزادی با چشم بسته گرفته، تا پیچیده‌ترین علوم؛ و البته والاترین مرتبه‌ی علم، همان شناختن هدف، مقصود، مقصد و

صاحب نشانه می باشد، یعنی "الله جلّ جلاله". لذا فرمود: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - پس بدان که در حقیقت الهی جز الله نیست / محمد صلوات الله علیه و آله، ۱۹».

● - اگر به این آیه مبارکه دقت شود، ظرایف بسیاری دارد؛ نمی فرماید: علم پیدا کن که او الله است؛ برو خداشناس بشو و ...؛ چرا که حقیقت خداشناسی، عقلی و فطری می باشد و در وجود همگان نهادینه شده است؛ بلکه تأکید بر شناخت مقوله‌ی "الوهیت" شده است و این که انسان بداند، "الهی = پرستیده و قابل پرستشی" جز او نیست.

این جهت و تأکید برای چیست؟ برای این که بسیاری از انسان‌ها، به وجود خداوند متعال، آفریدگاری او، علم، حکمت و قدرت او علم دارند، اما در مقام عبادت و بندگی، "إله‌های" دروغین درونی (نفس) و بیرونی (هر طغیان‌گری) را بندگی می کنند!

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا» (الفرقان، ۴۳)

ترجمه: آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی آیا [می توانی] ضامن او باشی؟! پس، برای کسی که هوای نفس و یا غیر از او را إله گرفته است، علوم نبوی، وحی، و معلمی چون رسول اعظم صلوات الله علیه و آله، کتابی چون قرآن مجید و هیچ درس و بحثی، کارساز نمی گردد.

ابلیس لعین، خداشناس بود - بلعم باعور، خودش از عرفای قوم حضرت موسی علیه السلام بود و سامری گوساله‌ساز، حتی به علوم غریبه نیز دست یافته بود! و هم چنین است وضعیت نوع بشر؛ چنان که در آیاتی می فرماید: کفار نیز آفریدگاری او را تصدیق می کنند - و یا در آیاتی می فرماید: مشکل آنها در شناخت خالق نیست، بلکه معاد را باور ندارند!

بنابراین، "عرفای حقیقی" (نه این دکان‌هایی که به نام عارف و عرفان باز شده است)، به این علم و معرفت رسیده‌اند که "الهی، معبودی و ربّی"، که قابل اطاعت و عبادت باشد، جز او نیست. حال خواه تحصیل‌کرده باشند و فلسفه و تفسیر و ... خوانده باشند، خواه به عقل، قلب و فطرت خود رجوع کرده باشند.

کتاب:

کتاب علمی، هر چه که باشد، بیان و شرح کلامی عالم خلقت است، اگر چه قرآن کریم باشد. لذا فرمود: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» - و نازل کردیم بر تو، این کتاب را که روشن‌گر (تبیین‌کننده‌ی) همه چیز است / النحل، ۸۹».

"انسان" خودش نه تنها یکی از این همه چیز است، بلکه تمامی عالم هستی در او پیچیده شده است، لذا کتاب قرآن مجید نیز کتاب انسان‌شناسی است، چنان که فرمود:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد (ذکر) شما در آن است آیا نمی‌اندیشید! بنابراین، چه انسان کتاب قرآن را قرائت نماید، چه کتاب هستی [زمین و آسمان و هر چه در آن است] را بخواند و چه کتاب وجود خودش را بخواند، به شرط آن که همه را به عنوان نشانه و اسم رب بخواند [اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ]، به علم وحدانیت او در ربوبیت و الوهیت دست می‌یابد، و هر چه بیشتر بخواند، بیشتر می‌شناسد، اما مهم این است که به این علم، ایمان نیز بیاورد.

علم فقه و احکام:

علم فقه و احکام، همان علم "حقوق" است، در چارچوب عبودیت و بندگی خداوند متعال. حقوق مدنی، حقوق کیفری، حقوق جزایی، حقوق تجارت، حقوق بین الملل و ... در سایر مکاتب و جوامع، در اسلام به حکم خداوند متعال تدوین و ابلاغ شده که امروزه به آن "علم فقه" می‌گویند. تمامی "بایدها و نبایدها = احکام"، مبتنی بر حقوق است، یعنی ابتدا یک حقی تعریف می‌شود، سپس برای رعایت و تحقق آن، "بایدها و نبایدهایی" وضع و ابلاغ می‌گردد. اما، مسئله این است که چه کسی جز همان "حقّ علیم، حکیم، قادر و مالکی" که "به حق" خلق نموده و اندازه‌ها (قَدَرها) را او گذاشته، می‌تواند این حقوق را تعریف، وضع و ابلاغ نماید؟!

● - علم حقوق، علم جامع و سنگینی است، همگان نمی‌توانند فرا بگیرند، آشنایی تخصصی با آن، دست کم دو دهه زمان کامل می‌خواهد. از این رو در اسلام فرموده‌اند: اصول دین تحقیقی است، اما در فروع دین، می‌توانید تحصیل و تحقیق نموده و مجتهد شوید، و یا از مجتهد تقلید نمایید. درست مثل آن است که گفته شود: عقلانیت و شناخت ضرورت حفظ سلامتی بر همگان واجب است، اما در چگونگی آن می‌تواند به متخصص در پزشکی، روانشناسی، داروسازی، تغذیه و ... رجوع نمایند.

پس، آن چه از احکام بر هر کسی واجب است بداند، همان چیزهایی است که با آن سر و کار دارد، نه تمام احکام، که آن کار مجتهد و فقیه می‌باشد.

به عنوان مثال: هر کسی باید بداند که نماز واجب است و نماز صبح دو رکعت است و زمانش از اذان صبح تا طلوع آفتاب می‌باشد، و در این امر، از هیچ مجتهدی تقلید نمی‌کند؛ اما ضرورت ندارد که همگان احکام حج را بدانند، مگر آن که مستطیع و عازم شوند. هر کسی باید بداند که "سرقه"، زشت، جرم و گناه است؛ اما لزومی ندارد که همگان مانند یک حقوقدان و یا مجتهد، تمامی احکام آن را بدانند.

بنابراین، آن دسته از مؤمنان، اهل تقوا و تزکیه که به نظر ما درس ناخوانده و بی‌سواد بوده‌اند، احکام مبتلابه خود را می‌دانستند، ولی فقیه و مجتهد نبودند.

تزکیه:

بنابراین، "علم" از یک سو مقدمه است، و از سویی دیگر مکمل؛ اما همین علم می‌تواند خودش «حجاب اکبر» گردد، یعنی بزرگ‌ترین و ضخیم‌ترین پرده و مانع، برای رشد و کمال.

پس، "تزکیه" لازم می‌آید، علم نیز برای شناخت بیشتر چگونگی "تزکیه" نمودن مفید می‌گردد.

"تزکیه"، یعنی پاک نمودن خود از آلودگی‌هایی که مانع از رشد، کمال و تقرب می‌گردد.

آدمی، به محض آن که متوجه شد خطری چشم و بینایی او را تهدید می‌کند، از نزدیک شدن یا ارتکاب آن پرهیز می‌نماید، چنان که کسی به خورشید مستقیم نگاه نمی‌کند - و یا اگر دید غباری برای دیدن او مانع و مزاحمت ایجاد کرده است، آن را برطرف می‌سازد و چشمش را پاک می‌کند، تا درست و بهتر ببیند - همین طور است اگر ببیند دستش بسته یا آلوده شده است. تزکیه‌ی نفس نیز همین‌گونه است.

حال آیا کسی که به مدرسه، دانشگاه، حوزه‌ی علمیه نرفته باشد و در علوم گوناگون تحصیل ننموده باشد، اقدام به تمیز کردن چشم خود و یا برطرف نمودن موانع نمی‌کند؟! چرا، و البته که هر کس دانش بیشتری داشته باشد، مراقبت بیشتر و عملکرد بهتری دارد.

پس، مهم این است که "علم" [چه فیزیک و شیمی باشد و چه علم به احکام اسلامی (اصول و فقه) نزد چه کسی است و او چگونه از این ابزار بهره می‌برد؟!]

نکته:

اگر چه کفر و شرک، چه به شکل سنتی (بت یا طاغوت پرستی)، و چه به شکل مدرن (ایسم‌ها)، همه از جهالت سرچشمه گرفته و خرافه است؛ اما در هر حال "نظام سلطه"، با رشد علمی در علوم طبیعی و صنعت (تکنولوژی)، تحقق اهدافش را پی می‌گیرد.

امروزه آمریکا در حال مطالعه و ساخت بمبی الکتریکی است که از راه دور، بدن انسان را دچار خارش و ... مینماید و اعصاب او را مختل می‌کند! آیا این سلاح‌های پیچیده‌ی کشتار جمعی، بمب‌های شیمیایی، نوترونی، الکتریکی، الکترونیکی و ... بدون علم ساخته شده‌اند؟! و یا این روش‌های پیچیده در "جنگ نرم"، در جبهه‌های فرهنگی، اعتقادی، سیاسی، اقتصادی، روانی، تبلیغاتی و ... بدون علم تدوین شده و اجرا می‌گردند؟! آیا سلطه از طریق گسترش امکانات ارتباطی و تبلیغاتی، با بهره گرفتن از علوم الکترونیک و امواج صوتی و تصویری و نیز شناخت انسان‌ها، احساسات، عواطف، روان و بافت‌های فرهنگی و اجتماعی، بدون علم می‌باشد؟!]

● - پس، همه علم است، منتهی در اختیار "عاقل" قرار نگرفته است! و نقش و اثر **تزکیه**، همین برداشتن پرده‌ها، غبارها و زنگارهای ضخیم، از روی عقل و قلب می‌باشد؛ و البته این نیز خودش علم است و عمل به آن علم می‌خواهد؛ ولی نه الزاماً علمی که در کتاب و مدرسه کسب می‌گردد.

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

که علم عشق در دفتر نباشد (حافظ)

و البته خداوند متعال به کسی که بخواهد علم بیاموزد، با اسباب و طرق گوناگون علم می آموزد، و برای کسی که تقوا را پیشه کرده است، راه های خروج و نیز تمیز حق و باطل (فرقان) را نشان می دهد و کسی را که مایل به هدایت شدن می باشد را هدایت می نماید.

آیا در زمان ظهور امام زمان (ع)، همه مردم دنیا شیعه می شوند؟ اگر اینطور باشد، به نظرتون زندگی یکنواخت همیشه؟ دنیا واقعا با همین اختلاف نظرها و چالش های علمی زیباست.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا هر نوع اختلافی، به صرف آن که اختلاف است، "علمی و زیبا" تلقی می گردد؟! اگر چنین نیست، پس چرا از "اختلافات"، به "علم و زیبایی زندگی" یاد شده است؟!

- - آیا اختلافات ناشی از اندیشه و باور مستکبرانه، علمی است یا زیباست؟!
- - آیا اختلافات بین نظام سلطه، و کشورها و ملت های ضعیف جهان، علمی است یا زیباست؟!
- - آیا اختلاف بین باور و عمل ظالمانه، با عدالت خواهی، علمی است یا زیباست؟!
- - آیا جلوگیری از استقلال ملت ها و رشد اقتصادی، علمی، فرهنگی و اجتماعی آنان، علمی است یا زیباست؟!

- - آیا نژادپرستی که هنوز هم به شدت ادامه دارد، علمی است یا زیباست؟!
- - اگر چه نظام سلطه ی ظالمانه، از علم خود در اقتصاد یا تکنولوژی بهره می برد، اما آیا اینگونه بهره وری "احسن" و زیباست؟!

- - آیا خوکچه ی آزمایشگاهی کردن مردمان جهان - استفاده از بمب های شیمیایی، الکتریکی و الکترونیکی - جنگ های بیولوژیکی در مواد خوراکی، دارو، لوازم آرایشی، تنقلاتی چون آدامس و شکلات، و حتی اسباب بازی کودکان و ...، علمی و زیباست؟!

- - آیا اشاعه ی انواع و اقسام قسق، فساد و فحشا در میان مردمان و با اسمها، ایسمها، تابلوها و تبلیغات فریبنده از یک سو و دور نگه داشتن خود و خانواده ی خود از آنها (خانواده رؤسای جمهور و پادشاهان، خانواده ی سرمایه داران و افراد به نام و ...) از سوی دیگر، علمی و زیباست؟!
- - آیا "استعمار"، علمی و زیباست و یا "استثمار" (بهره کشی)؟!

*** - بنابراین، نباید این دسته از اختلافات را "چالش های علمی" که سبب "زیبایی زندگی" می گردند نامید!

چالش علمی:

کسی "علم" را خلق نمی کند، بلکه مردمان علم را کشف می کنند. یعنی بخش کوچکی از عظمتی که خداوند علیم آفریده است، برایشان مشهود و معلوم می گردد. بنابراین آن چه در عرصه‌ی علم اتفاق می افتد، تلاش علمی، تکاپوی علمی و رشد علمی است، نه "جنگ علمی"، که برای صورت‌سازی فریبنده، نامش را "چالش علمی" گذاشته‌اند.

"علم" اگر "علم" باشد که معلوم همگان می باشد و جنگ و چالشی در آن رخ نمی دهد، مگر آن که علم با جهل و خرافه روبرو گردد، مثل این که هر کسی برای زمین، صورتی متصور بود و یک نفر پیدا شد و گفت «زمین گرد» است و یک عده‌ای خرافه‌پرست، به نام کلیسا او را کشتند. این که دیگر چالش علمی نیست، بلکه چالش بین علم و نادانی، عقل و جهل و خرافه‌پرستی می باشد. لذا امروز که همگان به این کشف و شناخت علمی رسیده‌اند، دیگر اختلافی نیست، و البته زندگی هم یکنواخت نشده است.

پس، استکبار، ظلم، سلطه، فساد، فسق، جنایت، چپاول، استعمار و استثمار، نه علم است، نه کشف عملی و نه چالش علمی!

قیام حضرت امام مهدی علیه السلام:

قیام امام زمان، حجة الله، حضرت مهدی علیه السلام، یک قیام جهانی است و نتیجه‌اش استقرار "حکومت واحد جهانی، به رهبری ولیّ الله" می باشد، یعنی همان که امروزه امریکا در پی تحقق آن به رهبری خودش می باشد؛ لذا نباید نگاه به این تحول عظیم در جهان بشریت، با مباحثی چون شیعه و سنی و یا یکنواختی و ... محدود و سطحی گردد.

***- هدف غایی:**

اگر بخواهیم هدف از قیام ایشان را در قالب فرهنگ و آموزه‌های دینی و اسلامی به صورت کوتاه ولی جامع بیان نماییم، باید اذعان کنیم که هدف غایی ایشان، تحقق دعوت تمامی انبیای الهی به "لا إله الاّ الله" می باشد؛ و اگر به بخواهیم به ادبیات خودمان شرح دهیم، می‌توانیم بگوییم که هدف نهایی «رها کردن بندگان از یوغ بندگی طواغیت از یک سو و رشد آنها در چارچوب بندگی خداوند سبحان از سوی دیگر می‌باشد».

طواغیت و فراعنه‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ... در هر عصر و نسلی، خودشان نیز مخلوق و بنده هستند، منتهی سرکش، یاغی و ظالم.

پس، هدف غایی، همان رهایی مردمان از زنجیر "ولایت طاغوت" است که آنها را به سوی ظلمات می‌برد و وصل کردن آنها به ریسمان "ولایت الهی" است، که مسببات هدایت آنها به سوی نور را فراهم می‌سازد، بله "چالش" اصلی این است، یک سویش عقلی، فطری و علمی می‌باشد، و سوی دیگرش جهل و ظم است:

« اللَّهُ وَرِئُ الَّذِينَ آمَنُوا يُجْرِبُهُمْ مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُجْرِبُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلْمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

● - پس، امام زمان علیه السلام قیام می‌کنند، تا خروارها خاک سیاه جهل و ظلم را از روی "کنجینه‌های عقول مردمان" بردارند و زنگارهای ضخیم بندگی‌های گوناگون را از آینه‌ی دل و فطرت بزداوند.

*- ملزومات:

بدیهی است که تحقق این هدف بزرگ [لا إله الا الله]، ملزوماتی دارد که سرآغاز آن همان «لا إله» یا نفی تمامی إله‌ها و اربابان دورغین، در دو عرصه‌ی "نظری و عملی" باشد.

● - بنابراین، همیشه بت‌شکنی گام نخست است. حال خواه این بتان مجسمه باشند و بت‌پرستی به شکل سنتی باشد؛ یا این بتان و صنم‌ها، طاغوت‌ها و صاحبان زر و زور و تزویر باشند و بت‌پرستی به شکل مدرن باشد. این پروسه، بسیار به طول می‌انجامد، چرا که نظام سلطه مقاومت خواهد کرد، این طور نیست که به محض ظهور، آنها تسلیم شده و کلید طلایی شهرها را تقدیم ایشان نمایند و بروند سراغ تلاوت قرآن کریم و نماز شب! خیر، بلکه جنگ‌ها و خونریزی‌ها به راه می‌اندازند. مانند همان که با انبیا، اولیا و صالحان طول تاریخ انجام دادند، منتهی این بار، شکست‌شان حتمی است.

● - پس از شکست بت‌های بیرونی، نوبت به بیرون ریختن بتان، از خانه‌ی دل است، که دل چون کعبه، بیت الله و حرم الله است و انواع و اقسام وابستگی‌های بی‌سراجم، که همه ساخته‌ی "نفس" هستند، بتان نصب شده در آن می‌باشند.

بدیهی است که این پروسه، سنگین‌تر است، چنان که آن را "جهاد اکبر" نامیده‌اند، منتهی چون موانع برداشته شده، سریع‌تر و راحت‌تر انجام می‌پذیرد.

رشد علمی:

پس از ظهور، قیام و استقرار حکومت جهانی، به رهبری و ولایت حضرت صاحب الزمان، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، رشد علمی چنان شکوفا می‌گردد که گویی جهان بشریت، تازه پا به عرصه‌ی "علم" گذاشته است. حال خواه علوم قرآنی و آموزه‌های اسلامی در زمینه‌های گوناگون خداشناسی (مبدأ شناسی)، معادشناسی (مقصد شناسی)، دنیا شناسی (جایگاه شناسی) و انسان شناسی (موضوع شناسی) باشد، یا علوم ریاضی و تجربی در عرصه‌های گوناگون آن.

دین و آیین مردمان:

تا انسان روی زمین هست، هیچ "جبری" برای اعتقادات او اعمال نمی‌گردد [و البته در عرصه‌ی عمل، ضرورت رعایت قانون الزامی می‌باشد]؛ چرا که حتی یک دقیقه "جبر"، حقایقی چون هدایت، وحی، نبوت، قیامت، مسئولیت، تکلیف، سؤال و جواب، مکافات و پاداش و به طور کلی معاد را منتفی می‌سازد. بنابراین چنین نیست که نه به محض ظهور و نه پس از استقرار حکومت عدل جهانی به ولایت حضرت امام مهدی علیه السلام، ناگهان تمامی مردمان دنیا، موحد، مؤمن، مسلمان و شیعه شوند؛ چنان که در احادیث تصریح شده است که برخی به دین و آیین خود یا گذشتگان خود باقی می‌مانند. منتهی چون دیگر مانع، پرده و بهانه‌ای برای شناخت، پذیرش، باور و ایمان به "حق" و عمل نمودن به آن باقی نمی‌ماند، و موارد خوف (از سلطه‌ی مستکبران گرفته، تا فقر علمی یا اقتصادی) از میان می‌رود و امنیت کامل شخصی و اجتماعی برقرار می‌گردد، به جز "فاسقان"، کسی از "حق" رویگردان نمی‌شود:

« وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أُمَّمًا يُعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » (التور، ۵۵)

ترجمه: خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند. همین آیه‌ی مبارکه، تصریح دارد که در آن زمان نیز کافر [کسی که حق را بیوشاند] و فاسق [کسی که از پوسته و مسیر آدمیت و بندگی خداوند متعال خارج شده است] وجود خواهد داشت، چه رسد به گرایش به ادیان گوناگون، منتهی دیگر قدرت، حکومت، خلافت، سلطه سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و تبلیغاتی و ... نخواهند داشت و نمی‌توانند [مانند امروز] جهل خود را "عقل" - نادانی خود را "علم" و زشتی خود را "زیبایی" معرفی و القا کنند.

اگر هنرمندی بگوید من تعهدی به کسی و جایی ندارم و برای خودم می نویسم و حدیث نفس می گویم این نظر اسلام چه اشکالی دارد؟! آیا هنرمند از نظر اسلام باید متعهد باشد؟! اگر کسی بگوید هدایت دیگران در هنر به من ربطی ندارد حرفش غلط است؟! می گویند هنرمند نباید شعار بدهد نباید نصیحت کند هنرمند واعظ نیست آیا واقع چنین است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

تمام آن چه در این موارد گفته اند، خودش "شعار"، "نصیحت" و "وعظ" می باشد؛ مضافاً بر این که تعیین یک سری "بایدها و نبایدها"ی من درآوردی نیز به آن اضافه شده است!

بنابراین، پیش از آن که راجع به "هنر و هنرمند" و "بایدها و نبایدهایش سخنی گفته شود، باید پرسید: منبع و مبدأ آن چه می گویند کیست و کجاست؟ - چه کسی می تواند چنین تعیین و تکلیف هایی بنماید؟!

الف - نه تنها "هنرمند"، بلکه هر انسانی "متعهد" است و باید باشد. عدم وابستگی به یک حزب، جریان، سازمان، نهاد، ارگان، اتحادیه، سندیکا، شرکت و ...، یک مقوله است، اما "تعهد داشتن یا هیچ تعهدی نداشتن"، مقوله ی دیگری است.

همگان در قبال خداوند متعال، خودشان و جامعه "متعهد" هستند، چه بخواهند و چه نخواهند؛ و همگان مکلف هستند که به تعهدات شان عمل نمایند، و در قبال این تکلیف، مسئول نیز هستند، یعنی چه از سوی جامعه (مردم) و چه از سوی خداوند متعال، مورد سؤال قرار می گیرند که «چه کردی و چرا»؟

ب - "هدایت" به سمت رشد و کمال و برخیز داشتن یا حتی مانع شدن از عقب گرد، سقوط و هلاکت نیز وظیفه و تکلیف انسانی همگان می باشد.

● - مگر حفظ سلامت تن (بهداشت)، دانش آموزی (تحصیل)، حفظ محیط زیست، جلوگیری از آلودگی های تنفسی، محیطی یا حتی صوتی و ... که سبب ساز رشد فرد و جامعه می گردد، تکلیف همگان نمی باشد و برای تحقیق قوانین گوناگون، دانشگاه ها، مؤسسات تحقیقاتی، سازمان ها، نهادها و حتی بازرسی ها گوناگون ایجاد نشده است و حتی به عنوان یک مسئله ی "بین المللی" مورد تصمیم گیری و اعمال آنها قرار نمی گیرد؟! آیا یک هنرمند در این موارد می گوید: «به من چه»؟! پس چه نوبت به روح، روان، اخلاق، ضوابط فردی و اجتماعی، تعاملات انسانی و ... که می رسد؛ می توانند بگویند: «به ما ربطی ندارد»؟!

● - بنابراین، در تکالیف انسانی [که خداوند متعال در خلقت آن را مقدر داشته و در شریعت ابلاغ و امر نموده است]، عمومیت دارد و مختص یک جامعه یا صنف خاص نمی باشد.

هنرمند نیز یک انسان است و در این امر تفاوتی با یک نانوا، پزشک، استاد، سیاستمدار و ... ندارد؛ پس تمامی تعهدات فردی و اجتماعی انسانی، متوجه او نیز می‌باشد.

پوچ‌گرایی:

اگر هنرمند بگوید: «هدایت شدن مردم به من ربطی ندارد» - حکومت یا دولت بگوید: «من متکفل سرنوشت دنیوی و اخروی، یا به قول معروف "بَهشت و جهنم" مردم نیستم» - خبرنگار بگوید: «من فقط نقل واقعه می‌کنم و هیچ تعهد دیگری ندارم» و بقیه نیز چنین بگویند، دیگر چیزی از انسان، انسانیت، مدنیت، روابط اجتماعی، رشد، کمال و ... باقی نمی‌ماند!

در این اندیشه‌ی القایی، آحاد مردم، از هر صنفی که باشند، مبدل به "ربات" های بی‌جانی می‌گردند که یک سری حرکات بی‌معنی، بی‌هدف و پوچ از خود نشان می‌دهند که بی‌اثر نیستند، بلکه آثار منفی خود را بر جامعه مترتب و تحمیل می‌سازند.

فریب:

البته هیچ تردیدی نیست که آدمی در هیچ کارش بی‌هدف نمی‌ماند و این "ربات" های گوشتی نیز بی‌هدف و بی‌برنامه باقی نمی‌مانند؛ منتهی خود کاره‌ای نیستند، بلکه "نظام سلطه" که هیچ‌گاه و در هیچ امری نمی‌گوید: «به من ربطی ندارد»، این ربات‌ها را طبق برنامه‌ی خود می‌سازند و سپس مانند یک ابزار بی‌شعور و بی‌اراده، از آنها در راه اهداف و منافع خود بهره می‌برند.

منفعت:

هیچ انسانی، هیچ کاری نمی‌کند که از آن "منفعتی" در نظر نداشته باشد، حال خواه این منفعت مستقیم باشد و یا غیر مستقیم - ایجابی باشد (رسیدن به فایده)، یا سلبی (دور شدن از ضرر) - کوتاه مدت باشد، یا بلند مدت و حتی اگر خوراک مطبوعی نوش‌جان نمایید، هدف سیر شدن با خوراکی لذیذ می‌باشد، مضافاً بر فایده‌های گوناگونی که بر آن مترتب می‌باشد - و اگر خوراک چرب و سنگینی را نوش‌جان نفرمایید، هدف جلوگیری از رسیدن مضرات به بدن و حفاظت بدن از خطرات و آسیب‌های حتمی و یا حتی احتمالی آن می‌باشد.

این اهداف خرد، کوچک و گذرا، برای رسیدن به اهداف بزرگتری در راستای یک‌دیگر قرار می‌گیرند و آن اهداف بزرگتر نیز در راستای یک‌دیگر قرار می‌گیرند، تا برسد به "هدف نهایی = غایی". حال باید دید که آن هدف غایی چیست و کدام است؟!

خداوند متعال فرمود که عالم را بازیچه، عبث و بیهوده نیافریدم، پس همه چه بخواهید و چه نخواهید، به سوی یک هدف روان هستید؛ پس خود نیز همان را بشناسید و هدف بگیرید، تا سالم و در بهترین شرایط به آن برسید.

دنیاهای که پیرو هر ایسمی باشند نیز در نهایت "پوچ‌گرا" می‌باشند، نمی‌توانند بی‌هدف بمانند؛ اما چون منکر توحید و معاد می‌گردند، لذا چاره‌ی دیگری ندارند به جز آن که "دنیا و متاعش و لذاتش" را هدف غایی بگیرند، و برای رسیدن به آن هر کاری بکنند، اگر چه ظلم و جنایت!

هنرمند:

نمی‌توانیم در این مجال کوتاه، وارد این مقوله‌ی مهم شویم که اساساً "هنر" یعنی چه؟ و "هنرمند" کیست؟! اما می‌توانیم به همین مقدار بسنده نماییم که "هنر" محدود به چند رشته مانند: خطاطی، نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، فیلم و تأثیر، کارگردانی و بازیگری، آشپزی، معماری و ... نمی‌باشد، چنان که امروزه، "هنر حرف زدن" - "هنر بازاریابی" - "هنر مدیریت" و ... نیز به این اسم‌ها و تیتراها اضافه شده است؛ بلکه تمامی جلوه‌های "جمیل" در عالم خلقت، خود نمایشگاهی عظیم، از هنری علیمانه و حکیمانه و هدایت کننده می‌باشد که هنرمندش "الله جلّ جلاله" می‌باشد - و تمامی شکوفایی‌های استعدادهای بشری، از روح، عقل، قلب، روان گرفته، تا آن چه که به صورت هدفمند انجام می‌دهد و سبب رشد و تکامل خودش و جامعه می‌گردد، همه "هنر" است و فاعل به آن "هنرمند" می‌باشد.

تزکیه، تعلیم و تربیت دیگران نیز خودش تجلی هنر الهی در بشر می‌باشد، حال خواه توسط پدر و مادر نسبت به فرزندان باشد - یا معلمان نسبت به دانش‌آموزان - یا نویسندگان، نسبت به خوانندگان - یا نمایشگران، نسبت به بینندگان - یا وعظ و نصیحت کنندگان، نسبت به مخاطبین - یا نقاش، خطاط، مجسمه‌ساز و ... نسبت به هر مخاطبی، جامعه و تاریخ.

خودنگری هنر نیست:

بدیهی است که خودپسندی، خودنگری، عجب و خودبزرگ‌بینی که جلوه‌هایی از "جهل و تکبر"، در مراتب و صورت‌های گوناگون می‌باشد، نه تنها هنر نیست، بلکه بی‌هنری در خودسازی است و زشت است، چون "ضد ارزش" می‌باشد.

پس اگر مقصود از "حدیث نفس"، توجه صرف به "خود"، یا همین "نفس = من" باشد، هنر نیست و اگر چنین ضد ارزشی نیز هنر قلمداد گردد، هنرمندترین در چنین توجه به خود و حدیث نفسی، همان ابلیس رجیم می‌باشد.

آیاتی در اوج هنر و زیبایی، حکیمانه و هدایت کننده، درباره "شعر و شاعری هدفمند یا بی‌هدف":

الشعراء، ۲۲۴ تا ۲۲۷:

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ

(پیامبر اسلام شاعر نیست؛) شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می‌کنند؛

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ

آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی سرگردانند؟

وَأَنَّهُمْ يَفْعَلُونَ مَا لَا يُفْعَلُونَ

و آنانند که چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند (بدان عمل نمی‌کنند).

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می‌دهند و خدا را بسیار یاد می‌کنند، و به هنگامی که مورد ستم واقع می‌شوند به دفاع از خویشتن (و مؤمنان) برمی‌خیزند (و از شر یا هر هنر دیگری، در این راه کمک می‌گیرند)؛ آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشت‌شان به کجاست!

آیا در خواب، این روح ماست که خواب می‌بیند؟ مثلاً در جایی با کسی صحبتی می‌کند و یا به زیارت می‌رود و یا ...؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خواب شبیه زندگی پس از مرگ می‌باشد! زنده هستید، اما اختیار از شما سلب شده است - چشم و گوش بدن‌تان بسته شده، اما می‌بینید و می‌شنوید - در بستر آرمیده‌اید، اما از مکانی به مکان دیگری می‌روید - دهان شما بسته است، اما در عالم رویا می‌خورید، می‌آشامید و لذت می‌برید - در اتاق شما چیزی نیست و یا دیگران نیز آرمیده‌اند، اما صورت‌ها یا اتفاقات خوشحال‌کننده، ترسناک، لذت بخش و یا اذیت‌کننده می‌بینید و خوشی یا ناخوشی آن را نیز کاملاً درک می‌نمایید - ممکن است دیگری را ببینید که پیر یا جوان‌تر شده است، اگر چه در قید حیات نباشد و

● - اینها همه، از آیات الهی و دلایل مشهود بر همگان است که آدمی به غیر از این بدن و صورت مادی، روح، بدن و صورت مثالی هم دارد. روح او، همان نفس و جان اوست و بدن و صورت مثالی او نیز مانند همین بدن و صورتش می‌باشد، اما بدون عناصر مادی و جرم.

● - از این رو، ادراکات آدمی نیز محدود به درک محسوسات با قوای حسی نمی‌باشد؛ چنان که در عالم بیداری نیز "محبت و تنفر" را درک می‌کند - از کسب علم لذت می‌برد - از ظلم و بی‌عدالتی ناراحت می‌شود ... و اینها هیچ کدام مادی نیستند که با محسوسات ادراک گردند.

● - روح همیشه به هر سو که "توجه" کند، همان را درک می‌کند و از غیر آن غافل می‌گردد؛ و چون روح به شدت به جسم خود علاقمند است، بیشتر متوجه آن است، پس متوجه غیر نمی‌گردد.

- بنابراین، بدن، خود یکی از موانع و حجاب‌های ادراک‌های غیر و فوق آن می‌گردد.
- - به هنگام خواب، روح درجه‌ای از تعلق به بدن مفارقت پیدا می‌کند، چنان که هنگام مرگ، کاملاً مفارقت می‌یابد و متوجه عالم دیگر (برزخ) می‌گردد و در آنجا با بدن و صورت مثالی، به حیاتش ادامه می‌دهد.
 - - بنابراین، وقتی انسان می‌خوابد، روحش نمی‌خوابد، چنان که وقتی می‌میرد، روحش نمرده و زنده است. لذا در خواب، متوجه عالم دیگر می‌گردد، بدن‌ها و صورت‌های مثالی انسان‌ها، حیوانات، اجسام، شهرها، شخصیت‌ها و افراد را می‌بیند.
 - - اگر روح در طول بیداری، کاملاً درگیر و اسیر نفس مادی (حیوانی) شده باشد، مثلاً بدن پرخوری کند - خسته شود - ذهن مشوش گردد - اعصاب تحریک شود - تخیلات فراوان، جای تعقل و تفکر را بگیرد و ...؛ در عالم رؤیا، همین آشفتگی‌ها برایش صورت‌سازی می‌شود.
 - - اگر روح در طول بیداری، متوجه حقایق عالم هستی باشد - متوجه خدا و حقیقت خود باشد - متوجه ضرورت رشد و کمال وجودی باشد - متوجه هدف غایی (معاد) باشد - متوجه رعایت بایدها و نبایدهای روحی، روانی و جسمی در مسیر باشد و ...؛ ممکن است در عالم رویا نیز بدن‌ها و صورت‌های مثالی حقیقی را ببیند و لذات یا الم‌های آن را درک نماید و یا پیام‌هایی دریافت نماید که حقیقت دارند.
 - - بدن، محصور به "زمان و مکان" می‌باشد، اما روح در قالب زمان و مکان نمی‌باشد، چنان که ممکن است در نمازی به معراج نیز برود؛ یا چنان که بدنش اینجاست، اما توجه، فکر یا دلش جایی دیگر است؛ در واقع خودش آنجاست، نه اینجایی که بدن او قرار گرفته است.
- بنابراین، وقتی در خواب، روح از بدن مفارقتی نسبی پیدا می‌کند، فراتر از زمان و مکان می‌رود؛ و فرای عالم ماده را درک می‌کند، لذا چه بسا گذشته یا آینده‌ای را در صورت برزخی مکانی خاص ببیند.
- - در نتیجه، به خاطر این تعلقات و تألمات روحی است که رویاها، به دو دسته‌ی "کاذب" و "صادق" تقسیم شده‌اند؛ چنان که در حالت بیداری نیز "غم و شادی کاذب" - و یا - "لذت و الم صادق" - و یا - "امید و ترس واهی" - و نیز "امید و ترس حقیقی و واقعی [خوف و رجاء]" وجود دارد.

صورت‌های مثالی:

صورت‌های مثالی که در عالم خواب (رویا) دیده می‌شوند، همیشه عین یا شبیه صورت واقعی آنها در عالم ماده (بیداری) نیستند، چنان که در قیامت نیز عده‌ای با صورت نورانی، عده‌ای ظلمانی، عده‌ای به شکل حیواناتی که صفت‌شان در آدم تجلی یافته است (درندگی گرگ - شهوترانی خوک - ادا درآوردن و مسخره کردن میمون ...) محشور می‌گردند، چرا که صورت حقیقی آنها در دنیا همین بوده است، منتهی پشت حجاب ماده رفته و دیده نمی‌شدند.

از این رو برای خواب صادق، گاه تعبیر لازم است. چنان که گفته‌اند: تعبیر نوشیدن شیری گوارا، کسب علمی مفید است - دیدن احشام، برکت در مال است - افتادن دندان‌ها، چه بسا از دست دادن نزدیکان باشد - دیدن مردن کسی، چه بسا نشانه‌ی عمر بیشتر او باشد و

به تعبیر رؤیای عزیز مصر، توسط حضرت یوسف علیه السلام توجه کنید که چگونه از گاوهای چاق و لاغر، تعداد و بلعیدن یک دیگرشان، هفت سال برکت و هفت سال قحطی را درک و تعبیر نمود.

وحی و الهام:

رؤیای صادقه، یکی از اقسام "وحی و الهام" است. خواه وحی مختص انبیا علیهم السلام باشد، چنان که به حضرت ابراهیم علیه السلام و پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نازل می‌گردید، و چه وحی عمومی که از آن تعبیر به "الهام" می‌گردد، البته نه این که الهام فقط از طریق رویای صادقه می‌باشد، بلکه رویای صادقه، یکی از گونه‌های وحی الهامی است که خداوند متعال به تمامی بندگان نازل می‌نماید.

نکته:

در عین اهمیت رویای صادقه و بی‌اهمیت بودن رویای کاذب که به آن «اضغاث و احلام - خواب‌های شوریده و پریشان» می‌گویند؛ آن چه بیشتر اهمیت دارد و انسان نسبت به آن مکلف و مسئول (مورد سؤال) می‌باشد، عالم بیداری و اهداف، توجهات، بصیرت‌ها، نیات و عملکردها در حالت بیداری می‌باشد.

بابت رؤیای دیده شده، نه از کسی سؤالی می‌کنند و نه بابتش به کسی پاداش و یا کیفر می‌دهند، اما حتی نگاه با گوشه چشم در حالت بیداری ضبط و ثبت می‌گردد و انسان در مقابلش مسئول است، چنان که فرمود:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (الإسراء، ۳۶)

ترجمه: از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن [بر جهالت ایستادگی نکن]، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسؤولند.

توقف در نادانی و جهل، ناشکری در نعمت چشم، گوش و قلب انسانی (روح) می‌باشد، ضایع کردن این نعمت و فیض بزرگ الهی به بشر می‌باشد، به کار نیانداختن استعدادهایی است که وجه تمایز انسان با حیوان می‌باشد، چرا که حیوانات نیز از چشم، گوش و قلب مادی برخوردارند، لذا فرمود: «وَلَا تَقْفُ»، از آن چه علم نداری، پیروی نکن - از ظن، گمان و ایسم‌هایی که همه از روی گمان است، پیروی نکن - از اوهام و تخیلات خود و دیگران پیروی مکن و بر این نادانی‌ها تعصب نوز.

*- پس به بیداری و مُدرکات آن اهمیت دهیم؛ خواب طولانی در پیش است، اما مدت بیداری کوتاه است. اگر بیدار و بصیر باشیم؛ رؤیایها نیز از بخار معده و یا فشار اعصاب نخواهد بود؛ بلکه درک حقایقی دیگر خواهد بود که به علم می‌افزاید و علامت، نشانه و راه‌گشا خواهد بود. ان شاء الله.

آیا روزه برای بدن مفید است؟ آیا به جای اینکه یک ماه (رمضان) در سال را روزه بگیریم تا درک کنیم فقرا و مستمندان در طول سال چه سختی را تحمل می‌کنند؛ بهتر نبود که یک ماه از سال را به فقیران و مستمندان کمک می‌کردیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

جایگزینی هیچ حکمی به جای حکم خدا، نه تنها بهتر نیست، بلکه کاملاً شرکی متکبرانه است! گاهی شبهات، صرفاً شبهاتی نیستند که به ذهن کسی خطور کرده باشند، بلکه کاملاً سازماندهی شده و هدفمند می‌باشند؛ از این رو در هر برهه یا موضوعی، با شبهه‌ای که در خاتمه به پیشنهاد یک جایگزین به جای حکم می‌باشد، مواجه می‌گردید!

آیا بهتر نبود، به جای نماز، با خدا درد دل می‌کردیم؟! آیا بهتر نبود به جای زیارت، به فقرا می‌رسیدیم؟! آیا بهتر نبود، به جای بزرگداشت نهضت کربلا در محرم، هزینه‌اش را صرف فقرا می‌کردیم؟! ... و خلاصه، دائماً با «آیا بهتر نبود به جای این، آن را می‌گذاشتیم؟!» مواجه می‌گردید و یک کلمه‌ی "فقرا" نیز در آن گنجانده می‌شود که هم مطلب انسانی جلوه کند و هم تحریکات احساسی، به مدد انحراف از حق بیایند!

این جایجایی‌ها و جایگزینی‌ها، هیچ معنا و مفهومی ندارد به جز "دین زدایی" و جایگزینی "دین من درآوردی به جای دین خدا" - که البته به غیر از نگاهی جاهلانه و متکبرانه به خود، صبغهی مخالفت با دین را نیز دارند. بدیهی است که هیچ کس چنین پیشنهاداتی نمی‌دهد، مگر آن که از یک سو اصلاً توحید، معاد، اسلام، قرآن و شریعت را قبول نداشته باشد و از سویی دیگر خود را مکلف به ضدتبلیغ علیه اسلام نموده باشد!

الف - مگر روزه گرفتن برای فواید مادی آن به بدن می‌باشد؟! چون خودشان ماده‌گرا هستند و جز بدن چیزی را نمی‌بینند و نمی‌شناسند، گمان دارند که نماز، روزه، تلاوت قرآن، ترکیه نفس، اخلاق و ... نیز باید حتماً فواید بدنی داشته باشد؛ مثلاً چاق یا لاغر کند؛ گرفتگی‌های عروق را باز کند؛ بخارات معده را تنظیم نماید و ...!

ب - اگر مقصود از روزه‌ی ماه مبارک رمضان، فواید بدنی آن بود که اصلاً ضرورتی نداشت حتماً در ماه مبارک رمضان باشد، بلکه یک رژیم غذایی، یا به قول بهتر "تنظیم برنامه‌ی غذایی" برای هر موقع یا همیشه می‌دادند، چنان که در شریعت اسلام غنی و عزیز نیز از این توصیه‌ها بسیار است.

ج - برای روزه، ضررهایی بر می‌شمرند! اما چون اصلاً با اسلام آشنایی ندارند و از احکامش نیز آگاهی ندارند، نمی‌دانند که اگر روزه گرفتن، چه در ماه مبارک رمضان و چه در هر روز دیگری، ضرری داشته باشد و یا حتی احتمال جدی ضرر داشته باشد، نه تنها واجب نیست، نه تنها جایز نیست، بلکه حرام نیز می‌شود.

د - روزه‌ی ماه مبارک رمضان، بر بسیاری دیگر که هیچ وضعی ندارند و روزه برای آنان ضرر ندارد نیز حرام است و یا دست کم واجب نیست، مانند: مسافر، زنان در مدت معین و زن شیر ده.

« شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » (البقره، ۱۸۵)

ترجمه: ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است، [کتابی] که مردم را راهبر، و [متضمن] دلایل آشکار هدایت، و [میزان] تشخیص حق از باطل است. پس هر کس از شما این ماه را درک کند باید آن را روزه بدارد، و کسی که بیمار یا در سفر است [باید به شماره آن]، تعدادی از روزهای دیگر [را روزه بدارد]. خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد؛ تا شماره [مقرر] را تکمیل کنید و خدا را به پاس آنکه رهنمونیتان کرده است به بزرگی بستائید، و باشد که شکرگزاری کنید.

ه - بنابر این، روزه در ماه مبارک رمضان، سراسر خیر است، حتی برای بدن؛ چرا که اگر برای کسی به هر جهتی ضرر داشته باشد، روزه از او ساقط می‌گردد.

ماه مبارک رمضان:

این ماه، را ماه میهمانی خداوند سبحان و کریم خوانده‌اند، نه میهمانی بدن! آن پیرمرد یا پیرزنی که نمی‌تواند روزه بگیرد نیز در این ماه مبارک، میهمان خداست.

"بارک"، اسم خداوند متعال است که کلماتی چون مبارک، تبارک و ... از آن مشتق می‌شود؛ مبارک یعنی خیر پایدار، و خیر پایدار فقط خداوند متعال است و بالتبع، هر چه که از او و به سوی او باشد و او آن را مبارک قرار داده باشد، چنان که در آیات متعددی فرمود که قرآن مجید مبارک است، بیت الله مبارک است، شب قدر مبارک است و ...

● - رمضان کریم، یک ماه است، یعنی از سنخ "زمان" است و نه مکان؛ و تفاوت زمان و مکان در این است که رسیدن به مکان، اگر چه مبارک و مقدس باشد، مستلزم رفتن به سوی آن است، ولی "زمان" خودش می‌آید و همگان را فرا می‌گیرد. لذا می‌شود هرگز به مکانی نرفت، اما از زمان گریزی نیست.

بنابراین، وقتی زمان ماه مبارک رمضان فرا می‌رسد، همگان [از مؤمن و کافر] را فرا می‌گیرد و درهای رحمت الهی به سوی همگان باز می‌شود، فرصت فوق‌العاده‌ای برای خودسازی، توجه به خدا و خود، استغفار و توبه و رهایی از بند بندگی غیر و عبادت خداوند متعال در اختیار همگان قرار می‌گیرد.

روح و بدن:

در این ماه، خود انسان، از سوی پروردگارش به میهمانی دعوت شده است، نه بدنش! بدنی که از آبی گندیده پدید آمده، مریض و علیل و ضعیف می‌شود و سپس به چنان مردار گندیده و متعفن مبدل می‌گردد که حتی نزدیک‌ترین افراد و علاقمندترین آنها، از آن فرار می‌کنند که ارزشی ندارد برای دعوت شدن به میهمانی خداوند سبحان.

در این ماه مبارک، اصل وجودی انسان دعوت شده است، یعنی عقل، فطرت و قلب (روح) او دعوت شده است، نه معده، روده و سایر عروق و سلسله اعصاب یا سلول‌های بدنش!

میهمانی ویژه:

از این رو شاهدیم که این میهمانی، با میهمانی بدن‌ها متفاوت است و پذیرایی‌اش نیز متفاوت است. در این میهمانی، نه تنها از وفور خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های رنگارنگ در طول روز خبری نیست، بلکه فرموده در ساعات تعیین شده، نخور و نیاشام و شب را نیز بیشتر به عبادت بگذران تا به خواب! و اگر روزه نمی‌گیری نیز به امر خدا باشد، نه به امر هوای نفس و مشتتهیات حیوانی بدنت.

● - نکته‌ی حایز اهمیت اینجاست که آدمی، با این همه عظمت وجودی که خداوند متعال به او عطا نموده است، بسیار عاشق بدن خود می‌باشد، تا جایی که خود را فراموش می‌کند و تمام فکر، ذکر، دل و عملش، متوجه نیازهای بدن حیوانی خودش می‌شود و تمامی گناهایی که انجام می‌دهد نیز برای خشنودی و لذت همین بدن است! و همین توجه افراطی به بدن، حجابی می‌گردد تا کمالات بالفعل و بالقوه‌ی اعطایی به خود را نبیند، نشناسد، پرورش ندهد، شکوفا ننماید و در گِل بماند!

● - خداوند علیم و حکیم، ماه مبارک رمضان را چون اردوگاهی برای تعلیم چگونگی رفتار با بدن قرار داده است تا روح گرفتار آن نشود.

آری، بدن باید تحت فرمان انسان باشد و انسان خودش باید تحت فرمان خداوند علیم، حکیم، غنی و سبحان باشد و ماه مبارک رمضان، فرصتی برای این تعلیم، تربیت، تزکیه و خوسازی است.

پس می‌خورد و می‌آشامد، اما به امر او و برای او - نمی‌خورد و نمی‌آشامد، اما به امر او برای او؛ در نتیجه، از بندگی نفس رها شده و بنده‌ی خالص خداوند متعال می‌گردد.

●- در چنین شرایطی، موانع برطرف می‌گردد و روح (عقل و قلب) برای آماده می‌شود، حجاب‌ها کنار رفته و امکان درک حقایق برایش میسر می‌گردد، پس کلام خدا را در هدایت خودش، بیشتر و بهتر درک می‌نماید؛ لذا فرمود: قرآن کریم (کلام الله) را در این ماه و در شب قدر آن نازل نمودم که خیرش از هزار ماه بیشتر است؛ پس سعی کن حال که رها شدی، قرآن مجید را در این ماه بیشتر تلاوت نمایی و در آیات آن تفکر و تعمق نمایی، تا رشد کنی و نه تنها از حیوانیت رهایی یابی، بلکه مدارج انسانی را طی نموده و در مراتب آن صعود نمایی.

●- "ماه مبارک رمضان"، فرصتی ارزشمند برای معطوف نمودن "توجه"، از بدن، لذت‌های گذرا و متاع دنیا، به خداوند منان و رحمت و واسع‌ی اوست. لذا پس از آیه‌ی مذکور (البقره، ۱۸۵) در مورد ماه مبارک رمضان و چگونگی احکام روزه گرفتن یا نگرفتن در این ماه، فرمود:

« وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ »
(البقره، ۱۸۶)

ترجمه: و هرگاه بندگان من، از تو در باره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را -به هنگامی که مرا بخواند- اجابت می‌کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.

●- پس اگر کسی هیچ یک از این فضایل ماه مبارک را درک ننمود و هنوز گرفتار این بود که چقدر به بدنش فایده دارد یا ندارد، هم چنان در بند بدن است، ولو از روی عادت یا ...، روزه هم بگیرد! لذا فرمود: برخی از روزه‌ها، فقط دهان بستن است.

●- برای آدمیت انسان، چه فرقی دارد که حیوان و مرکبش را در چراگاهی رها کند که تا می‌تواند بخورد و بیاشامد، لم بدهد و آفتاب بگیرد و ...؛ یا او را ساعتی در طویله‌ای حبس کند و چیزی به او ندهد، و بعد از چند ساعت، دوباره علوفه و آب فراوان به او بدهد؟! آن چه برای او فرق دارد و در "آدم شدن" او اثر دارد، این است که از مرکبش درست سواری بگیرد، نه این دم مرکبش را بچسبد و آن حیوان او را به هر کجا که خواست، بکشاند.

●- پس، انسان خداشناس و خداپرست، ماه مبارک رمضان را فرصتی مغتنم، برای آدم شدن، رشد، کمال و قریب به خداوند سبحان می‌شمارد و از آن بهره می‌برد، ولو برای روزه گرفتن، عذر شرعی داشته باشد.



حقوقی و احکام- اردیبهشت ۹۷

وقتی با کسانی زندگی می‌کنی که نجس و پاکی برایشان مهم نیست و رعایت نمی‌کند، چه باید کرد؟ خیلی زندگی برام سخت شده. در سایت‌های دیگر که پاسخ این سوال به دیگران را می‌خواندم، فوراً نوشته‌اند وسواس نداشته باشید که گناه است. خواهش می‌کنم شما اینو نگید؛ چون من اگر فرق وسواس داشتن را با رعایت طهارت می‌دانستم و تشخیص می‌دادم که اصلاً سوال نمی‌کردم! واقعا مرز تشخیص وسواس و رعایت نجاست چیه؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در این متن، دو پرسش مطرح است، یکی «به هنگام معاشرت با کسانی که طهارت را رعایت نمی‌کنند، چه باید کرد» و دیگری «مرز رعایت احکام با وسواس»، که سایت‌های دیگر، به تناسب سؤال، به این بخش پاسخ داده‌اند.

الف - بی‌تردید زندگی و معاشرت با کسانی که طهارت را رعایت نمی‌کنند، سخت است. چنان که معاشرت با جاهل، لجباز، متکبر، احمق سخت است و یا همزیستی با بخیل یا حسود سخت است، چنان که زندگی در محیط یا اجتماعی که بهداشت در آن رعایت نمی‌شود، سخت است، و یا کسب و کار و درآمد حلال، در محیط یا بازاری که در آن حلال و حرام رعایت نمی‌شود، سخت است، و هم چنین زندگی با آدم وسواسی سخت است. اما، توجه به این نکته ضروری است که "نجس بودن"، از مواردی است که فقط با "یقین" اطلاق می‌گردد و با حساب احتمالات و حدسیات، چیزی متنجس (نجس شده) محسوب نمی‌گردد.

به عنوان مثال: نمی‌توانید بگویید که چون می‌دانم فلانی طهارت را رعایت نمی‌کند، پس حتماً دستانش نجس است! یا بگویید: لابد یک بار از بینی‌اش خون آمده و آب نکشیده، پس حتماً صورتش نجس است. بلکه باید یقین نمایید که نجس شده و تطهیر نموده است.

به عنوان مثالی آشنا؛ کیف، کفش، کمر بند و کالای چرمی که از بلاد کفر بیاید، نجس است، چرا که یقین دارید روش تهیه با ذبح اسلامی صورت نگرفته است، اما اگر همان از یک کشور اسلامی بیاید، محکوم به پاکی است، و دیگر لازم نیست که تجسس و تحقیق نمایید تا یقین حاصل کنید ذبح اسلامی صورت پذیرفته است.

الف / ۱ - تعمیم حکم نجاست:

متأسفانه حتی بسیاری از آنان که رعایت می کنند، احکام طهارت و نجاست را نمی دانند و بالتبع خود و دیگران را به زحمت انداخته و با مشکل مواجه می نمایند. به عنوان مثال: شیء منتجس (نجس شده)، فقط تا سه واسطه نجس می کند، مثلاً دست نجس شده اگر تر باشد یا با لباس تر تماس داشته باشد، لباس نجس می شود و ...، اما اگر منتجس سوم، با چیزی تماس داشته باشد، دیگر آن را نجس نمی کند.

مقام معظم رهبری:

«چیزی که با عین نجس تماس یافته و نجس شده است، اگر باز با چیزی که پاک است تماس پیدا کند و یکی از آنها تر باشد، آن چیز پاک را نجس می کند، و باز این چیزی که بر اثر ملاقات با منتجس نجس شده است، اگر با چیز پاکی برخورد نماید، بنابر احتیاط واجب آن را نجس می کند، ولی این منتجس سوم هیچ چیزی را با ملاقات خود نجس نمی کند» (اجوبة الاستفتاءات، آية الله العظمی خامنه ای، ج ۱، ص ۵۸. سؤال ۲۸۳)

آیت الله العظمی سیستانی:

ایشان مثالی را مطرح نموده اند: «در صورتی که دست راست به بول منتجس شود، آن گاه آن دست با رطوبت جدیدی با دست چپ ملاقات کند، این ملاقات موجب نجاست دست چپ خواهد بود و اگر دست چپ بعد از خشک شدن با لباس مرطوب مثلاً ملاقات کند، لباس نیز نجس می شود، ولی اگر آن لباس با چیز دیگری با رطوبت ملاقات کند حکم به نجاست آن چیز نمی شود» (توضیح المسائل (المحشی للإمام الخمينی)، ج ۱، ص ۸۸)

ب - وسواس:

اما "وسواس" که اختصاصی نیز به مسلمانان و وسواس در احکام ندارد، یک عارضه و بیماری است که در هر مبتلایی، نسبت به موضوع یا موضوعاتی [چیز یا چیزهایی] ظهور و بروز می یابد. ممکن است کسی مسلمان نباشد و اصلاً در محیط اسلامی هم نباشد، ولی به چیزی وسواس پیدا می کند، به عنوان مثال: دائماً دستان خود را بو می کند و هر چه می شوید، دوباره بو می کند، آخرش هم خسته می شود، نه این که راضی شود. اگر آدم وسواسی به حسب ظاهر مسلمان باشد، ممکن است به تکبیر گفتن خود و یا تلفظ صحیح "والضالین" و مقدار کشیدن مد آن وسواس پیدا کند، و البته بیشتر نسبت به احکام طهارت و وسواس شان عود می کند.

این آدم وسواسی، خودش به خوبی تشخیص می دهد که مثلاً دستش نجس شد؛ و خوب می داند که با یک بار طهارت با آب کُر، تطهیر شده و پاک می شود، اما ده بار، بیست بار و بیشتر، این دست را زیر آب کُر می برد، و آخرش نیز خسته می شود و رها می کند، نه این که راضی شده باشد.

این گروه، به تبع وسواس شان، همگان و همه چیز را نجس قلمداد می کنند، حتی سوار تاکسی یا اتوبوس هم که بشوند، پس از رسیدن به منزل، خود و لباس هایشان را آب می کشند! حال خدا نکند با کسی معاشرتی داشته باشند که بدانند او رعایت نمی کند!

در هر حال، تا یقین ننمایید که چیزی نجس شده و "متنجس" است، نمی توانید حکم نجس به آن بدهید و اگر یقین پیدا کردید نیز با یک بار تطهیر با آب کُر، یا سه بار با آب قلیل (آب تمیز و کمتر از کُر)، پاک می شود و اضافه بر آن وسواس می باشد.

فرض کنید که در خانه می دانید "مادر" رعایتی ندارد. اما می بینید که او ظروف را با دست هایش زیر آبر کُر شسته است؛ پس هم دستش پاک است و هم ظروف، و تجسس لازم نیست.

حکم خداوند حکیم:

نجاست و احکام آن، تطهیر و احکام آن، همگی حکم خداوند حکیم می باشند؛ بنابراین کسی که به خاطر غفلت یا اهمال و یا وسواس، از این احکام عدول کند، به حدود الهی تجاوز نموده است؛ او از سوی خود احکام وضع می کند و بدتر آن که آنها را به اسلام نسبت می دهد! لذا فرمودند که «وسواس از شیطان است»؛ چنان که می دانیم، وسواس، با وسوسه ایجاد و تحریک می گردد.

از طرفی گفته میشه که نماز اول و آخر دین هستش، اگر نماز نباشه حساب و کتابی هم نمیشه. از طرفی در حدود ۶۰۰ صفحه از قرآن حرفی از نماز زده نشده است؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به هیچ وجه نباید اهمیت یا جایگاه یک موضوع را با تعداد تکرار کلمات، یا تعداد صفحاتی که در یک کتاب به آن اشاره شده، فهمید و سنجید. اسم "محمد صلوات الله علیه و آله" فقط چهار بار در قرآن کریم تکرار شده است - اسم "موسی علیه السلام" ۱۳۶ بار - فرعون ۶۸ بار - "الشیطان"، ۶۳ بار - "الظالمین" ۷۰ بار و ...؛ حال آیا می شود بر اساس رقم تکرار این اسم ها، هیچ شناختی به دست آورد و یا به اهمیت آنها پی برد؟! در مذمت "غیبت"، در یک آیه فرمود که از خوردن گوشت برادر مرده بدتر است. آیا می توان گفت: چون یکبار آمده، نه غیبت گناه کبیره است و نه خوردن گوشت جسد برادر، ناخوشایند می باشد؟!

الف - هیچگاه در مطالعات و باورها، به منبع "گفته شده یا می شود"، استناد نفرمایید، چون ناموثق‌ترین منبع مطالعاتی همین می باشد؛ مگر می شود برای آیات الهی، اصول و فروع اسلام و معارف آنها، "گفته می شود" را منبع قرار داد و بر اساس آن باور نمود و یا ننمود؟!

ب - هیچ کجا نیامده که "اول و آخر دین، نماز است"؛ بلکه فرموده‌اند: «نماز ستون دین است».

اول دین، معرفت (شناخت)، محبت و ایمان به الله جلّ جلاله می باشد؛ و آخر دین نیز شناخت و ایمان بازگشت به سوی او "معاد" می باشد؛ پس اول و آخر خود اوست. «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» - «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

ج - کسی که هم او را شناخت و هم به آن شناختش ایمان آورد، فهم می کند که چون اول و آخر اوست، پس نباید إله دیگری را بندگی نماید و بالتبع حُکم، حُکم اوست:

« وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » (القصص، ۷۹)

ترجمه: و اوست خدا [بی که] جز او معبودی نیست. در این [سرای] نخستین و در آخرت، ستایش از آن اوست، و فرمان، او راست و به سوی او بازگردانیده می شوید.

نماز:

نماز، نه تنها اول و آخر دین نیست، بلکه از "فروع دین" می باشد، اگر چه نقش آن، مانند ستون خیمه است که اگر نباشد خیمه برپا نمی گردد و اگر باشد، اما کشیده شود، خیمه فرو می ریزد و یا اگر باشد، اما بنیانش یا خودش سست باشد، ویران می گردد، اگر چه سایر اجزایش بسیار محکم، زیبا، بزرگ و ... باشد. نماز (صلاة)، از احکامی است که از سوی خداوند متعال، توسط تمامی انبیایش، به تمامی بندگانش امر شده است و این خود بیانگر اهمیت نقش آن، در اتصال عبد با معبود می باشد.

اما با تمامی اوصاف و آثاری دارد، از احکام و فروع دین است و اول و آخر و اصول دین نمی باشد.

د - فرموده‌اند: «اگر نماز نباشد، حساب و کتابی هم نمیشه!» در کدام آیه یا حدیثی چنین آمده است؟ آیا این همه کافر، مشرک، منافق، ظالم و فاسق که اصلاً به دین خدا نگرویدند، چه رسد به این که اقامه نماز نمایند، حساب و کتابی ندارند؟!

بلکه فرموده‌اند: "در عرصه‌ی عمل، اصل نماز است و اگر نماز نباشد و یا مقبول نباشد، سایر اعمال خوب فایده‌ای برای رستگاری اش نخواهد داشت"، چرا که اساساً برای بی نماز یا کسی که آن را سبک بشمارد، "وصلی" با رحمت الهی صورت پذیرفته است که مشمول آن گردد.

● - ممکن است گفته شود: «حالا به جمله بندی کاری نداشته باشید، مقصود همین بود»، بله، ولی دقت نمایم که وقتی منبع دین شناسی "گفته شده، گفته می شه، می گویند" باشد، تمامی این کلمات و جمله‌ها نیز مبدل و جایجا

شده و معنا، مفهوم، و مقصود اصلی را از جایگاهش منحرف می سازند؛ همان که فرمود: «يُخْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» - کلمه را از جایگاه و مواضعش منحرف می سازند / النساء، ۴۶»، و انسان از طریق همین کلمات و جملات، مفاهیم و مقاصد را درک می کند و سپس می پذیرد و یا نمی پذیرد. پس چنین نیست که می گویند: «اگر نمازی نباشه، حساب و کتابی هم نمیشه!»!

نکات:

یک - نماز خواندنی نیست، بلکه اقامه نمودنی است، پس برخی نماز می خوانند، اما آن را اقامه (برپا) نمی دارند؛ چنان که شاهدیم بسیاری نماز خواندند و امام کشتند - نماز می خوانند و مسلمانان را قتل عام می کنند - بسیاری قرآن کریم و نماز می خوانند، اما نه تنها هیچ "اتصالی" برایشان رخ نمی دهد، بلکه به جدایی دورتری نیز دچار می گردند - و بسیاری دیگر نماز می خوانند، ولی این نماز خواندنشان، نه تنها آنها را رشد نمی دهد و مقرب نمی سازد، بلکه حتی از تکرار و استمرار "فحشا و منکر" نیز بازشان نمی دارد، در حالی که فرمود: «نماز، از کار زشت و ناپسند باز می دارد».

دو - نماز (صلاة)، ستون دین و طبق حدیث، صورت و شناسنامه‌ی مسلمان و مؤمن (دیندار) می باشد، اما هدف نیست که اول و آخر دین قلمداد گردد؛ بلکه "مبدأ و هدف"، همان "معبود" است؛ اصل "یاد خدا بودن (ذکر) است"، اصل "وصل شدن ذهن، فکر، عقل، قلب و عمل"، به رحمت بیکران الهی است؛ پس او "نماز" را وسیله‌ی این اتصال مقرر نمود.

امر (حُکْم)، اثر و هدف (حکمت) در یک آیه:

« اِنَّ مَا اَوْحِيَ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَاَقِمِ الصَّلَاةَ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ اَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ » (العنکبوت، ۴۵)

ترجمه: آنچه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن، و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و گناه بازمی دارد، و یاد خدا بزرگتر است؛ و خداوند می داند شما چه سازید!

* - در این آیه، به جای واژه عمل، که کلی است، واژه‌ی "صُنْع" آورده شده است، به معنای صنعت و ساختن؛ چرا که انسان با رویکرد به برپا داشتن نماز، و یا ترک و یا سبک شمردن آن، خودش، اطرافیان، جامعه و دنیا و آخرت خود و آنها را می سازد.

بنابراین:

۱- هدف؛ یاد خداوند متعال و اتصال تمام وجود به رحمت او می باشد، که سبب رشد، کمال و تقرب می گردد.

(وَلَذِكْرُ اللَّهِ اَكْبَرُ)

۲- اصلی ترین، والاترین و کامل ترین طریق این یاد (ذکر) و وصل، تلاوت قرآن کریم و اقامه نماز (صلاة) می باشد.

(اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ)

۳- اثر نماز و این وصل با عظمت، دور شدن از پلیدی ها و گناهان می باشد که تا محقق نگردد، از رشد، کمال، قرب و اتصال به رحمت بیکران الهی نیز خبری نیست.

لذا فرموده اند: اگر نماز مقبول در کارنامه ی عمل نباشد، سایر عبادات و اعمال خوب نیز حبط شده هستند؛

چنان که فرمود: «جایگاه نماز، به منزله ی سر است به بدن»؛ پس اگر سر جدا شود، بدن رشید و زیبا نیز جز جسدی متعفن نخواهد بود.



پاسخ های کوتاه-اردیبهشت ۹۷

س ۴۲۱ - آیا مراجع عزیز ما در تمام علوم مختلف دینی (رجال، درایه، منطق، فلسفه، تفسیر و ...) تخصص دارند؟ و اینکه آیا آنها اگر بخواهند با دانشمندان و علمای بزرگ وهابیت مناظره کنند می توانند «به راحتی» حقانیت مذهب شیعه را با استناد به کتب آنها اثبات نمایند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

لازم است عزیزان به چند نکته‌ی اساسی ذیل دقت نمایند:

- الف -** اگر چه مراجع عالم هستند، اما مرجعیت یک سطح یا درجه‌ی علمی نیست، بلکه قبول یک مسئولیت می باشد، آن چه درجه‌ی علمی می باشد، رسیدن به سطح اجتهاد و در علوم دینی فقیه شدن است.
- ب -** آیا آیات عظامی چون: مرحوم بهجت، مرحوم اراکی، یا شخص حضرت امام خمینی رحمة الله علیهم اجمعین، تا قبل از آن که این مسئولیت خطیر را قبول کنند و به اصطلاح عامه رساله بدهند؛ مجتهد و فقیه نبودند؟! آیا بزرگانی چون آیات عظام: علامه طباطبایی، محمد تقی جعفری، شهید مطهری، شهید بهشتی و امثالهم، که به خاطر عدم نیاز و تشخیص اولویت در امور دیگر، وارد مقوله و مسئولیت مرجعیت نشدند و رساله‌ای ندادند، فقیه و مجتهد تمام نبودند؟!
- ج -** البته که یک طلبه‌ی علوم دینی، تا عربی، علوم قرآنی، تفسیر، منطق، فلسفه، درایه، علم حدیث، علم رجال و ... را نداند، نمی تواند احکام را از منابع آن استخراج، استنباط و اجتهاد نماید. بنابراین، هر فقیهی، چه مسئولیت مرجعیت را بپذیرد یا نپذیرد، عالم به این علوم می باشد.
- - علما و فقها و حتی محققین شیعه، نه تنها هیچ ابایی از مطالعه‌ی کتب مذاهب دیگر ندارند، بلکه با دقت و جدیت آنها را مطالعه می کنند. هر تفسیری را که بخوانید یا بشنوید، به مفسرینی چون فخر رازی یا زمخشری اشارات فراوانی دارد، و یا در هر بابی از اصول و فروع که وارد شوید، احادیث منقول در کتب اهل سنت، مورد بحث قرار می گیرد و در صورت ثقه بودن راوی و برخورداری از سایر قواعد صحت حدیث، مورد قبول واقع می شود و یا با دلیل متقن، حدیث محکم بودنش رد می شود.

د - شناخت حقانیت یک دین، مذهب، مکتب، نظریه، ایسم و یا هر چه که نامش را بگذارند، اما مربوط به جهان بینی و سپس حقوق (بایدها و نبایدها) باشد، در درجه‌ی نخست، با "عقل" است، نه با کتاب؛ اگر چه آن کتاب، قرآن مجید یا نهج البلاغه باشد.

• - مگر قرآن کریم در اختیار همگان نبوده و نیست؟ مگر انبیای الهی و خاتم الانبیاء و نیز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، "وحی" را با دلایل عقلی، نقلی، بینه‌ها و معجزات گوناگون فهمی و دیداری، ابلاغ نموده‌اند؟!

پس اگر عقل معیوب شده باشد، قلب و فطرت مسطور شده باشد، نه هیچ کتابی به کار می‌آید و نه دلایل و براهین بزرگان دین و دانش. لذا مکرر فرمود که این آیات در خلقت و نظام حاکم بر آن و این آیات در کلام وحی، برای کسانی مفید خواهد بود که تعقل و تفکر می‌کنند.

ه - چرا برای وهابیت انگلیسی، این ارزش را قائل می‌شوید که می‌پرسید: «اثبات تشیع، با استناد به کتب آنان؟!» باز اگر می‌فرمودید: طبق کتب معتبر اهل سنت [مانند صحاح سته = صحیح‌های شش گانه]، جای بحث علمی بود، اما وهابیت چه دارد که مورد بحث قرار گرفته و به آن استناد هم بشود؟! "وهابیت" که نه شیعه است و نه سنی، بلکه فقط یک "فرقه‌ی انگلیسی - فراماسونی" برای نابودی اسلام و مسلمانان در جهان می‌باشد، اگر می‌تواند، حقانیت خودش را به اثبات رساند و لازم نیست که حقانیت تشیع، با استناد به کتب‌شان، به آنها اثبات گردد.

• - حقانیت اصل "ولایت و امامت"، با عقلانیت و مستند به آیات روشن قرآن کریم به اثبات می‌رسد و سپس برای شناخت مصادیق حقیقی آن، به معرفی و احادیث پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله رجوع و استناد می‌گردد، و با شناخت عظمت وجودی، علم، حکمت، حلم ... و مظهریت اتم اسمای الهی در اهل عصمت علیهم السلام، مبدل به یقین و ایمان می‌گردد.



اعتقادی-خرداد ۹۷

خدا هست، ولی منطق خداپرستی چیست و راه کار آن کدام است؟ و یا «چرا باید خداوند را بپرستیم و چگونه بپرستیم»؟

پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نظر به درخواست پاسخی بر اساس "منطق"، ابتدا باید به نکات زیر توجه شود:

یک - وقتی اذعان می کنیم که "خدا هست"، باید توجه نماییم که چه شناختی نسبت به او داریم و مقصود ما از خدا هست " چیست؟ آیا فقط این است که «خدا یعنی خالق، و خالقی هست»؟!

دو - "پرستش" یعنی چه و چگونه است؟ به عنوان مثال: آیا به معنای نماز و روزه و خم و راست شدن و بیان اذکار و اوراد می باشد؟ یا معنای جامع تری دارد؟

سه - اگر نپرستیم چه می شود و آیا انسان می تواند هیچ موجودی [اعم از خدا یا غیر خدا] را نپرستد؟!

خدا هست:

"خدا هست"، صرفاً به این معنا نیست که «چون هر چه هست، مخلوق است، پس حتماً خالقی دارد و او را خدا می نامیم» - و یا - «چون هر چه هست، پدیده است، پس حتماً پدیدآورنده ای دارد که او را خدا می نامیم» - و یا - چون نظام هستی، از جایی خارج از کنترل و حتی علم ما اداره می شود، پس حتماً اداره کننده (ربی) دارد که او را خدا می نامیم». خیر، بلکه خدا هست، یعنی: ● - خالقی وجود دارد که او مالک و ربی علیم، حکیم و قادر است - پس حتماً فعل بیهوده و عبث از او صادر نمی گردد - پس خلقت هدفدار است - هدف همان رشد و تقرب به کمال است - و این رشد به جز با بندگی = پرستش = عبادت او، محقق نمی گردد.

● - خدا هست، یعنی إله و معبودی هست. چرا که خالق، مالک و ربّ (صاحب اختیار و تدبیر کننده ای امور) و قادر متعال، ذاتاً إله و معبود = مورد پرستش می باشد و "مورد پرستش ذاتی" را باید پرستید.

* - در منطق خودمان می گوییم: معلم ارجمند است، پس باید ارج نهاده شود - عالم (دانشمند) محترم است، پس باید احترامش نگاه داشته شود - پدر و مادر یا...، محق هستند، پس باید حقوق شان رعایت گردد - فلان شیء

[مانند اسماء یا کتاب الهی] و حتی فلان مکان مقدس است، پس باید قداست‌شان حفظ گردد و ...؛ پس "معبود" نیز باید عبادت شود.

پرستش:

پرستش = بندگی یا همان "عبادت"، نه تنها صرفاً به انجام احکامی چون نماز، روزه، حج، زکات و ... خلاصه نمی‌گردند، بلکه اصل و روح عبادت، چیز دیگری است و اینها همه فرع بر آن می‌باشند. چنان‌که یک بت‌پرست، طاغوت پرست و یا هوای نفس پرست، نماز و روزه ندارد، اما عبادت و پرستش دارد، اما اعمالی متناسب با بندگی معبود خود انجام می‌دهد.

● - "عبادت = پرستش"، یعنی "وابستگی محض" و عبادت و بندگی خداوند سبحان، یعنی مخلوق و مروزق او بدانند، به صورت کامل (نه مشرکانه) و به صورت خالص (نه با اختلاط‌های گوناگون)، خود را "وابسته به او" بدانند. یعنی چنان‌که خود را مخلوق او می‌دانند، مملوک، مربوب و عبد (بنده‌ی) او بدانند و چه در عرصه‌ی نظری و چه در عرصه‌ی عملی، دیگری را هدف نگیرد، وابسته به غیر نشود - شدت محبتش به او باشد و محبتش به اشخاص یا چیزهای دیگر، در راستای محبت به او باشد - بدانند و باور نمایند که از غیر کاری برای او ساخته نیست و بازگشت به سوی اوست، و بالتبع جز او را «بندگی = عبادت» ننماید.

نپرستیدن محض:

آدمی، نمی‌تواند هیچ موجودی را نپرستد، چرا که ذاتاً "پرستنده" آفریده شده است. پس "عبد ذاتی"، باید "معبود ذاتی" را پرستد و نه غیر او را.

این‌که شعار می‌دهند: «ما هیچ‌کس را نمی‌پرستیم، نه خدا را می‌پرستیم و نه غیر خدا را می‌پرستیم»، یک خطا و دروغ محض است که اگر صادقانه بگویند، از "غفلت و خودشناسی" به انضمام "تکبر" نشأت می‌گیرد و اگر صادقانه نگویند، برای "مردم فریبی" و بازداشتن آنها از معبود حقیقی و کشاندن به بندگی معبودهای دروغین و ساختگی می‌باشد! دلیل و منطوقش، این است که:

- - آدمی غنی و بی‌نیاز نیست که بتواند به هیچ‌کسی یا چیزی وابسته نباشد.
- - آدمی کمال محض نیست، ولی عاشق کمال است، پس هر عاشقی به معشوق وابسته می‌گردد.
- - آدمی، سرگشته و بی‌هدف نیست، پس حتماً [در هر کار و راهی]، هدفی اتخاذ می‌نماید و به سوی آن حرکت می‌کند و هدفش همان معشوق، معبود و نهایت وابستگی اوست.

از این‌رو، اگر معبود حقیقی را نپرستد، حتماً معبودهای کاذب را به جای آن گذاشته و تمامی محبت و امید ذاتی خود را به آن اختصاص می‌دهد و او را می‌پرستد، حال خواه این معبود خارجی، بت سنگی باشد - یا گاو و

گوساله و مجسمه اش - یا طاغوت و فرعون زمان و نمودهای وابستگی به او - و خواه هوای نفس خودش. مثل کسانی که بندگان شهوت، قدرت، ثروت ... "منیت" می باشند.

تمامی این افراد، عاشق کمال هستند و به دنبال رفع و دفع نقص و ضعف خود و رسیدن به "قوت" می باشند، منتهی گمان می کنند که به غیر از خداوند قادر، دیگران قدرتی دارند که می توانند به آنها نیز بدهند، لذا آن قدرت خیالی، محبوب خیالی آنها می شود و به آن وابسته می گردند؟!

این یک قاعده‌ی کلی و استثنا ناپذیر می باشد، چنان که خالق، مالک و رب انسان فرمود:

« وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُجِبُونَهُمْ كُحُوبَ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ » (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم، در برابر خدا (به غیر از خدا)، همانندهایی [برای او] برمی گزینند، و آنها را چون دوستی خدا، دوست می دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده اند، به خدا محبت بیشتری دارند. کسانی که [با برگزیدن بتها، به خود] ستم نموده اند اگر می دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو [ها] از آن خداست، و خدا سخت کیفر است.

منطق پرستش:

پس، منطق "پرستش" این است که معبود ذاتی، باید عبادت شود و عبد ذاتی باید آن معبود حقیقی را عبادت نماید.

خالق، فاطر، مالک، رازق، رب، قادر، جلیل، متعال و سبحان، ذاتاً پرستیدنی است و مخلوق، مفطور، مملوک، مروزق، فقیر و عبد، ذاتاً پرستنده است.

نپرستیدن او چرا دارد، نه پرستیدن او:

آن مؤمن از دیار دور که به مدد پیامبر و امام زمان خود [حضرت موسی علیه السلام] آمد، در تأیید ایشان و دعوت مردمان و بیان منطقتش در پرستش خداوند سبحان گفت:

« وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » (یس، ۲۲)

ترجمه: من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می شوید؟!

یعنی: وقتی او را وجود بخشیده، پرستش او سرشت (فطرت) من است، و گشایش امورم به دست اوست، از دیگری هم کاری در برابر او ساخته نیست (آیهی بعد)، و بالاخره آن که بازگشت همگان به سوی اوست، پس چرا او را پرستش نکنم و دیگران را جایگزین نمایم؟!

چگونه پرستیم:

گام نخست در هر امری، "شناخت" است و در امر توحید، شناخت خدا (معبود و محبوب) - شناخت خود (محب و عبد) و نیز شناخت موانع "دشمن شناسی" لازم است.

گام بعدی، ایمان به آن شناخت عقلی و علمی می باشد و گام بعد، عمل به علم و ایمان است.

* - دقت کنیم که "شناخت، ایمان و عمل" در بُعد ایجابی، "زمینه و امکان" می خواهد، پس این زمینه به واسطه‌ی عقل، فطرت، علم، وحی، اختیار، اراده، اسباب، در همگان [به نسبت‌های گوناگون] وجود دارد. اما موانعی نیز در درون و برون وجود دارند مانند:

درون: هوای نفس، جهل، غفلت، تکبر در مقابل خداوند متعال و حق، محبوس نمودن عقل و محبوب نمودن قلب به واسطه بی توجهی و گناه و ...؛

برون: وسوسه‌های ابلیسی شیاطین جنّ و انس، تبلیغات انحرافی و ضد تبلیغ‌های گسترده، موانعی که از سوی دشمنان به صورت فیزیکی تحمیل می گردند، فضا سازی و

اما تمامی این زمینه‌های ایجابی، با معرفت، محبت، ایمان و عمل تقویت می گردند، و تمامی این موانع با بصیرت، صبر و استقامت، حق گرای و تقوا (که چون سپری محافظ است)، برطرف می گردند. لذا تنها راه عبادت خداوند سبحان، [به جمیع جهات و طرق گوناگونش]، به توجه، هدف گیری، ذکر (یاد او و روز ملاقتش)، اطاعت مخلصانه و عاشقانه، از آن چه فرموده می باشد.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

توفیق من جز به [یاری] خدا نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی گردم.

از آنجایی که امام مهدی (ع) قبل از وقوع روز قیامت ظهور خواهند کرد و همچنین بعد از امامت ایشان دیگر امامان نیز به حکومت خواهند رسید و جهان پر از عدل خواهد شد و انسان‌ها آگاه به خداوند متعال و ائمه معصوم خواهند شد و در نهایت برای روز قیامت آماده می شوند، پس چه دلیلی دارد که از روز قیامت و علائم آن وحشت داشته باشند؟ منظوم این است که دیگر موارد روز قیامت مثل صدای صور اسرافیل و در هم کوبیده شدن کوه‌ها و زمین برای انسان‌هایی که ائمه حاکم و امام آنها بوده ترسناک نیست بلکه رسیدن به وعده دلنشین خداوند متعال است - من به شخصه اینطور حس می کنم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در معرفت (شناخت) هیچ جایی برای احساسات وجود ندارد، بلکه همه باید بر اساس "عقل و علم" باشد و هم چنین هیچ جایی برای «به نظر شخص من» وجود ندارد، چرا که ما خالق و مالک نبوده و نیستیم. نظام خلقت

و هدایت، با نظرات هیچ کسی به وجود نیامده و با نظرات نیز متغیر نمی گردد، پس باید حقایق را شناخت و پس از شناختن، تکذیب نمود و ایمان آورد.

بنابراین، بسیاری از چالش‌های ذهنی ما که گاه سبب بروز شبهات نیز می‌گردند نیز ناشی از کاستی علم و ضعف تفکر منطقی می‌باشد؛ و البته این مهم است که گاهی نیز اطلاعات نادرست، سبب بروز مشکلات فکری می‌گردد!

به عنوان مثال: این که امام مهدی علیه السلام قبل از وقوع قیامت ظهور خواهند نمود، هم حکم عقل است و هم مطابق علوم رسیده؛ اما این که پس از ایشان دیگر هیچ حکومتی نخواهد بود، نادرست است؛ چنان که می‌دانیم:

اولاً: ایشان نیز (شاید به شهادت) رحلت خواهند نمود؛

ثانیاً: با رحلت ایشان قیامت برپا نمی‌شود؛

ثالثاً: معصوم را فقط معصوم غسل و کفن می‌نماید، پس باید معصوم دیگری باشد.

رابعاً: پس، بعد از رحلت ایشان نیز هنوز افرادی زنده هستند، ولی زمین حتی یک لحظه از حجت خدا خالی نمی‌ماند، لذا آخرین شخصی که از دنیا می‌رود، "امام معصوم و حجت خداوند بر بندگانش" می‌باشد.

● - بنابراین، ضرورت عقلی و نقلی ایجاب می‌نماید که مردم یک لحظه نیز بدون امام، حجت و هادی نمانند، لذا تصریح شده که "رجعت" وجود دارد و حکومت معصوم علیه السلام ادامه دارد، و در مورد حکومت مولایمان سید الشهداء، امام حسین علیه السلام پس از رحلت امام زمان علیه السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، یقینی و قطعی می‌باشد.

عدل فراگیر:

این که پس از ظهور، سال‌ها جنگی که دشمنان تحمیل خواهند نمود و بالاخره استقرار حکومت الهی به رهبری حجت الهی، عدل فراگیر می‌گردد، گزاره‌ای منطقی و درست است، اما این که دیگر همگان موحد، مسلمان و مؤمن می‌گردند، نادرست است، چنان که در قرآن کریم، هنگام وعده و شرح آن دوران می‌فرماید: «از آن پس هر کس کافر گردد، دیگر خودش خیلی فاسق است»؛ این بیان نشان می‌دهد که بسیاری در آن دوران نیز کافر و فاسق خواهند بود، چنان که در عصر وحی و حکومت‌های پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی علیهم السلام، هم چنان کافر و فاسق بودند، اگر چه برخی از این فاسق، ناکثین، مارقین، قاسطین و ...، نام مسلمانی را حمل می‌کردند و به نام اسلام، تا حد امام گُشی به ظلم خود اصرار داشتند!

● - "عدل و استقرار عدالت"، یک امر اجتماعی است و نه صرفاً یک مقوله‌ی قلبی یا ایمانی.

امروزه نیز به رغم استیلای حکومت طاغوت بر جهان و گستره‌ی جهانی کفر، ظلم، جنایت، فسق و فساد، افراد آگاه، بصیر، مؤمن و عادل بسیاری وجود دارند، از شخص امام معصوم علیه السلام تا رهروان ایشان در این

عصر؛ اما مهم این است که همگی "مستضعف" می‌باشند، یعنی ضعیف نگاه داشته شده‌اند و خداوند متعال نیز وعده حکومت جهانی و وراثت زمین را به همین مستضعفین [امام و مؤمنان] داده است:

« وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ » (القصص، ۵)

ترجمه: و خواستیم (اراده کرده‌ایم) بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهمیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم.

● - بنابراین، نه پس از ظهور [که تا استقرار حکومت جهانی عدل الهی فاصله‌ی بسیاری دارد]، بلکه پس از "استقرار حکومت جهانی به رهبری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف"، عدالت برقرار می‌گردد، نه این که همگان الزاماً مؤمن خواهند شد.

برقراری عدالت، یعنی دیگر هیچ مانعی برای آگاهی، بصیرت، رشد و حق شناسی و عمل بر اساس عدالت وجود نخواهد داشت - هیچ عامل بازدارنده‌ی مستقیم یا غیر مستقیمی [چون نظام سلطه طاغوت، فرهنگ‌سازی‌های شیطانی، تبلیغات سوء و ...] وجود نخواهد داشت - هیچ شرایطی، چون فقر و گرفتاری، سبب انحرافات نمی‌گردد ...، اما انسان، روح متعالی‌اش، نفس اماره حیوانی‌اش، جهالت و تکبرش و نیز اختیار و اراده‌اش، هم چنان وجود خواهند داشت.

● - در روایات محکم و معتبر، همانگونه که تصریح شده بسیاری از مردمان جاهل و مستضعف دنیا، به اسلام و ایشان می‌گروند، تصریح شده که بسیاری از علما و فقهای دینی، در دوران جنگ کفار با ایشان و مشاهده‌ی خونریزی‌های فراوان، به ایشان معترض می‌گردند و حتی می‌پرستند: «آیا شما حجت شرعی برای این شدت در جنگ دارید؟!» پس جهالت، بی‌بصیرتی، تکبر، دنیا دوستی و تن‌پروری، امام و ولایت نشناسی، دوست و دشمن نشناسی و ... همیشه هست.

قیامت:

اما "قیامت" فقط برای مؤمنان، و آن هم مؤمنان عصر ظهور نمی‌باشد، بلکه برچیده شدن این نظام خلقت، و برپایی عالمی دیگر و حشر تمامی انسان‌ها از اول تا آخر می‌باشد.

"قیامت"، حادثه‌ی عظیمی است و هر عظمتی، ضمن آن که همگان را به بُهت و تعجب وا می‌دارد، هولناک نیز هست. وقوع رعد و برق‌های شدید در آسمان، ضمن آن که امیدوارکننده [به بارش رحمت الهی] و زنده شدن و آبادی زمین است، ترسناک و هولناک نیز می‌باشد و اگر وحشتی غلبه نماید، نماز خوف نیز واجب می‌شود.

« وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » (الزّوم، ۲۴)

ترجمه: و از نشانه های او [اینکه] برق را برای شما بیم آور و امیدبخش می نمایاند و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد که به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده می گرداند در این [امر هم] برای مردمی که تعقل می کنند قطعا نشانه هایی است.

آتشفشانی کوه ها، اگر چه آسبش به مردم نرسد و فقط خیرش که حاصلخیز شدن خاک یکی از آنهاست برسد، باز هم عظیم و هولناک است، و همین طور است زلزله های چند ریشتری!
حال آیا زلزله ی عظیمی که سبب پودر شدن زمین و کوه هایش، منفجر شدن ستارگان، خاموش شدن خورشید و ... می گردد، عجیب و هولناک نباشد؟!

روز ظهور عظمت ها:

"قیامت" روز ظهور عظمت هاست، به گونه ای که هم همگان ببینند و درک نمایند و هم مقابل آن محکوم و مقهور باشند.

*- خداوند متعال عظیم است «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ / البقره، ۲۵۵» و بیشترین هول، از حضور در محضر الهی می باشد، حتی برای انبیاء، رسولان، اوصیا، اولیا و مؤمنان.

*- عرش الهی عظیم است «وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ / التوبه ۱۲۹» و ربوبیت الهی عظیم است «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ / الواقعة، ۹۶»؛ انسان های والا مقام، موحد و مؤمن (چون امیرالمؤمنین علیه السلام)، در همین دنیا نیز هنگام حضور در محضر ربوبیت الهی، غش می کنند.

*- رضایت الهی و راضی بودن به رضای الهی امر بسیار عظیمی است و توفیق رسیدن به این مقام نیز عظیم است «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ / المائدة، ۱۱۹». کربلا صحنه ی عظیم نمایش «الهی رَضاً بِرِضَاكَ» بود و قیامتی برپا کرد.

*- قرآن کریم، خودش عظیم است «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ / الحجر، ۸۷»؛ و قیامت، صحنه ی مواجهه با حقیقت این عظمت و پاسخگویی در مقابل آن است.

*- گناه و اصرار به ادامه و انجام آن در محضر الهی در دنیا، امر بسیار عظیمی است «وَكَاثِبُوا يُصْرَبُونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ / الواقعة، ۴۶» و قیامت روز مواجهه ی انسان با حقیقت و عظمت گناهانش می باشد که آنها را در دنیا سبک می شمرد و خیال می کرد کار خطای خاصی نکرده است!

***- پس، خبر قیامت نیز عظیم است، چه رسد به خودش و برپایی اش «عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ / النبأ، ۲» و فکر قیامت در حال زندگی دنیوی، و مواجهه با آن در آخرت، بسیار امید بخش و هولناک می باشد. لذا مؤمن [حتی معصومین علیهم السلام] در دنیا و قیامت، بین «خوف و رجا» قرار دارد، تا زمانی که به فضل الهی، وارد بهشت گردد.

***- بنابراین، روز قیامت، روز ظهور حقایق بس عظیم می‌باشد و البته هولناکی آن برای همگان. اما خداوند متعال، در آن روز (نه در دنیا)، این خوف از نتیجه و اندوه از گذشته را از بندگان مؤمن و صالحش بر می‌دارد. « وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » (الأنعام، ۴۸) ترجمه: و ما پیامبران [خود] را جز بشارتگر و هشداردهنده نمی‌فرستیم، پس کسانی که ایمان آورند و نیکوکاری کنند بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نخواهند شد.

کسی که در اروپا یا هر نقطه‌ای دیگر از دنیا است که هیچ خبری از اسلام ندارد، چگونه تو قیامت باهاشون برخورد می‌کنی، چگونه همیشه ثابت کنی که تبعیض نیست؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

ابتدا نگران دنیا و آخرت خود باشیم، که اخبارش به ما رسیده است.

دقت نمایم که آیا پرسش ما در مورد چگونگی مواخذه‌ی اروپایی‌ها، امریکایی‌ها و ... می‌باشد، یا بدین بانه، ما خداوند سبحان را به محاکمه می‌کشیم که "آیا در هدایت بندگان، تبعیض گذاشته است یا خیر"؟! اگر سؤال اول است، پس چرا به سؤال دوم ختم می‌شود؟!

کسی خدا را نمی‌شناسد و یا قبول ندارد، در مورد فعل او، هدایت او، قیامت او و ... نیز نمی‌پرسد؛ اما کسی که قبول دارد، چگونه در عقل و علم خود تردید نمی‌نماید و در عدل خداوند سبحان تردید می‌نماید؟!

پس، ابتدا نگران خداشناسی، خداپرستی و معاد خود باشیم که اخبارش به ما رسیده است - و البته ابتدا تأکید بر "عقل" داشته باشیم و نه "خبر"! صحت و سقم و چگونگی خبر نیز با "عقل" شناخته می‌شود. چنان که اصول عقاید در اسلام، تحقیقی (مبتنی بر شناخت عقلی) است، نه خبری و تقلیدی. و تمامی آموزه‌های قرآن مجید و اهل عصمت علیهم السلام نیز برای برداشتن حجاب‌های مستورکننده قلب و اختلالات معیوب‌کننده‌ی عقل می‌باشد، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند انبیا را یکی پس از دیگری، برای خارج نموده دینه‌ها (گنج‌های) عقول ارسال نمود. (نهج البلاغه، خطبه اول).

● - اما معلوم نیست چرا برخی گمان می‌کنند که در مناطقی چون اروپا یا ...، هیچ خبری از اسلام نرفته و هیچ امکان دسترسی و شناخت برایشان ممکن نبوده و نیست؟! و البته بدانید که برخی نیز دوست دارند که هر طوری شده، آنها را توجیه و تطهیر کنند و در گمان خودشان، از عاقبت سوء، دورشان بدانند!

● - اسلام از همان آغاز در اروپا [به مرکزیت اسپانیا] مطرح گردید، چنان که در ایران آن زمان و یا حتی آسیای شرقی مطرح گردید و وجود این همه مسلمان در آن دیار به همین دلیل می‌باشد.

الف - به ویژه در عصر ما [دست کم نیم قرن اخیر] که عصر ارتباطات و اطلاعات می باشد، هیچ دین و مکتبی ناشناخته نیست، چه رسد به اسلام که دین نزدیک به یک میلیارد از مردم جهان می باشد؛ لذا همان گونه که ما مسلمانان ایسم های گوناگون و صهیونیسم و فراماسون غربی و نیز هندو و بودای شرقی را می شناسیم و یا می توانیم بشناسیم، آنها نیز خوب اسلام را می شناسند و یا می توانند بشناسند؛ چنان که سالانه ده ها هزار نفر از دین خود [مسیحیت] و یا ایسم ها و آیین های گوناگون من درآوری بشر، برگشته و به اسلام عزیز روی می آورند.

● - آیا می دانید سالانه چند کنفرانس اسلامی در دانشگاه های اروپایی و امریکایی برگزار می گردد و از محققان اسلامی در سرتاسر دنیا دعوت می شود که در آن کنفرانس ها شرکت نمایند، مقاله دهند و یا سخنرانی نمایند؟! اما هدف شان شناخت بیشتر اسلام، برای رخنه در آن و ضربه زدن به آن می باشد، نه پذیرش حق و تبعیت از آن، یا دست کم دشمنی نمودن با آن!

● - بنابراین، خداوند متعال در قیامت حجت های تمام شده را برای هر کسی اقامه می نماید و همین مسلمانان سابق یا حال را به عنوان شاهد می آورد و می فرماید: «اینها نیز در شرایط شما بودند، در محیط و فرهنگ شما بودند، اطلاعات و دسترسی هایتان برابر بود...» پس اینها حق را شناختند و قبول کردند و شما شناختید و قبول نکردید!»

« وَیَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ » (التحل، ۸۹)

ترجمه: (به یاد آورید) روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها برمی انگیزیم؛ و تو را گواه بر آنان قرار می دهیم! و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!

ب - این حجت بالغه، اختصاصی به مردمان اروپا، امریکا، چین یا هندوستان ندارد، بلکه ما شاهدیم در همین ممالک و جوامع اسلامی، بسیاری خود را به غفلت می زنند، کفار را الگو و حتی پیامبران و امامان خود قرار می دهند و با پیروی، تبعیت، تقلید و تأسی به آنها، کفر می ورزند و به فسق و فساد و ظلم مشغول می شوند و هر گاه که لازم می آید خود را تطهیر و مواضع و اعمال شان را توجیه کنند، می گویند: «خبرش به ما نرسید - ما نمی دانستیم - خانواده ی ما خوب نبود - ملت خوب نبودند - دولت ها خوب نبودند و...»؛ آنگاه خداوند از هر امتی شاهدهی می آورد.

ج - اگر اولین و بزرگترین نعمتی که خداوند متعال به انسان عطا نموده و آن را مهم ترین وجه تمایز او با حیوان قرار داده، "عقل" می باشد، پس سؤال در اعتقادات و گرایشات و اعمال نیز مستند و مستدل بر همان "عقل"

می باشد. و اگر خداوند سبحان، خدانشناسی و خداپرستی را فطری قرار داده است، در همگان وجود دارد، حال چه خبری از "اسلام و معارفش" به آنها رسیده باشد و یا نرسیده باشد.

حال اگر از اروپایی، امریکایی، چینی یا ژاپنی و هندوی کافر، مشرک، بت پرست، ایسم پرست و فاسد، بپرسد: «با کدام حجت عقلی، خلقت زمین و آسمان و ربوبیت آنها را دیدی و منکر حق گردیدی؟! و با کدام حجت عقلی، به بت یا ایسمی که با دست خود ساخته بودی، گرویدی؟! چه پاسخی می دهی؟!

اگر بپرسد: تو که با عقل، علم و توان‌هایی که من به تو داده بودم، ابر رایانه، سفینه‌های فضایی، قلب و اعضای مصنوعی می‌ساختی، و فلسفه‌های من‌درآوردی می‌بافتی، و به آنها می‌بالیدی و احتجاج می‌کردی، پس چطور خلقت من را بدون خالق، و نظم حکیمانه بر عالم هستی را بدون ربی حکیم می‌خواندی! و إله‌ها و رب‌های دروغین را جایگزین می‌نمودی؟ چه پاسخی می‌دهی؟!

ج ۱-۱ - اگر در مقام عمل، بپرسد: تو که دم از حقوق بشر می‌زدی؟ تو که مسئله محیط زیست را جهانی می‌دانستی - تو که بر حقوق حیوانات نیز پافشاری داشتی - تو که اگر به سگ یا حیوان خانگی‌ات کمترین اهانتی می‌شد، به دادگاه شکایت می‌کردی و خسارت می‌خواستی و ... - چطور در مقابل لشکرکشی‌ها، قتل‌عام‌ها، کودک‌کشی‌ها، نسل‌کشی‌ها، آواره کردن میلیون‌ها نفر از سرزمین و خانه‌هایشان، نه تنها سکوت کردی، بلکه راضی بودی و البته حمایت هم می‌کردی؟! چه پاسخی دارد؟! آیا می‌خواهد بگوید: «به من خبر فضیلت نماز اول وقت یا نافله‌ی شب نرسید»؟!!

د - از همان ابتدای بعثت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، خداوند متعال دستور داد که به اهل کتاب بگو: «بیایید دست کم، در مورد آن چه هم نظر هستیم [توحید] وحدت کنیم و مقابل کفار مستکبر، ظالم، زورگو و فاسد بایستیم؛ اکنون نیز همین‌طور است.

« قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ » (آل عمران، ۶۴)

ترجمه: بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد.» هرگاه (از این دعوت)، سرباز زند، بگوید: «گواه باشید که ما مسلمانیم!»

حال اگر بپرسد: شما که ادعای مسیحیت یا یهودیت داشتید، با انجیل و تورات چه کردید؟! چطور شد که قائل به تثلیث شدید، برای خداوند متعال همسر و فرزند قائل شدید، برای او جسمیت قائل شدید، دست او را دست بسته خواندید ... و در مقام عمل نیز به حکم هوای نفس خود عمل نمودید، مگر "عقل" و "کتاب" نداشتید؟!!

چه پاسخی خواهند داد؟!!

نکته:

بله، خداوند متعال هر کسی را متناسب با آن چه به او داده شده مکلف نموده است « لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا - خدا هیچ کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی کند / الطلاق، ۷ » و هیچ کسی را بیش از وسعش مکلف ننموده است « لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ - خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست / البقره، ۲۸۶ »، و از هر کسی نیز به اندازه ی تکلیفش سؤال می کند، اما او علیم و بصیر به احوال بندگانش می باشد، هم هدایت می نماید، و هم فریب نمی خورد.

چه جوری میشه سیل بیاد و آب سطح کل زمین رو تا سطح بالاترین کوهها فرا بگیره. مگر ما یک میزان محدودی آب در اقیانوسها نداریم، خب اگر این بخواد همش هم بیاد روی خشکی و اقیانوسها خشک بشن، باز به سطح بالاترین کوهها نمی رسه ...

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مگر تمام کره ی زمین، در ابتدا زیر آب فرو نرفته بود؟! آن حجم آب چه شد؟! حجم آب سطح و اعماق زمین را چگونه محاسبه نموده اید؟!

اگر قرار باشد که چند و چون معجزه با تمامی جزئیاتش، بر اساس علوم ریاضی یا تجربی، برای ما - آن هم با این علم اندکی که داریم - قابل اندازه گیری و محاسبه باشد که دیگر "معجزه" نیست. "معجزه" یعنی کاری که دیگران از انجام آن عاجز هستند؛ یعنی: نمی توانند مانند آن را انجام دهند. این می شود نشانه ی علم، حکمت، قدرت، مشیت و اراده ی الهی، که وقتی توسط یک نبی و رسولی انجام می پذیرد، دلیل بر صدق ادعای او می گردد.

بنابراین، "معجزه"، یک فیض الهی و نمایش قدرت اوست و اگر قرار بود که همگان بدانند و بتوانند، دیگر معجزه نبود.

نکته ی:

اما، آدمی تا چیزی را نبیند، درک درستی از آن نخواهد داشت. اگر چه یک عده معجزات را دیدند و ایمان آوردند و یک عده ی دیگر به چشم دیدند و گفتند: «سحر و جادو است»، که این دیگر از بیماری قلب آتھاست و نه از کم و کیف آن چه دیدند.

ولی، واقعیت این است که نه آنان که در آن زمان و در محیط حدوث معجزه نبودند، معجزه را دیده‌اند و نه آنان که پس از یک روز و یک سال و ... خبرش را شنیدند و نه ما که پس از قرن‌ها با چنین گزاره‌هایی از تاریخ، تحت عنوان "معجزه" مواجه می‌گردیم، معجزات را با چشم دیده‌ایم (به غیر از قرآن کریم).

آن که معجزه را دید و ایمان آورد، گفت: «امر تکوینی خداوند قادر است و این امور از ناحیه‌ی او عجیب و باورنکردنی نمی‌باشد، چنان که ذره ذره‌ی این خلقت، عجیب و عظیم است و تمام آفرینش معجزه است، چرا که مخلوق نمی‌تواند حتی یک مگس را بیافریند و برای این کار بسیار ضعیف و عاجز می‌باشد:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ » (الحج، ۷۳)

ترجمه: ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند؛ و اگر آن مگس چیزی از آنان برآید نمی‌تواند آن را بازپس گیرند طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

اما، برای آنان که حضور نداشتند و ندیدند، همیشه این سؤال مطرح است که «چگونه ممکن است چنین امری حادث گردد»؟!

پاسخ:

پاسخ اصلی همان است که بیان گردید، یعنی علم، حکمت، قدرت، مشیت و اراده‌ی الهی. برای آن کسی که زمین و آسمان و هر چه در آنهاست را آفریده و می‌آفریند، جان می‌دهد و جان می‌ستاند؛ شکافتن دریایی که آفرینش خودش است، امر مهمی نیست.

● - اما ممکن است برخی بگویند: «بالاخره، هر چند که انجام معجزه به دست دیگران ممکن نیست، ولی باید چند و چونش برای آدمی مفهوم و قابل درک باشد، تا بتواند به غیر از ایمان و اعتماد به وحی، اطمینان بیشتر عقلی و علمی حاصل نماید».

این توقع و مطالبه‌ی به حقی است؛ حضرت ابراهیم علیه السلام نیز عرض نمود که برای اطمینان بیشتر قلبم [لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي]، دوست دارم بینم که مردگان و استخوان‌های پوسیده را چگونه جمع و زنده می‌نمایند؟! خداوند متعال نیز به او نشان داد.

● - ما نیز امروزه شاهد حوادث بزرگ طبیعی هستیم، مانند سونامی‌هایی با ارتفاع نزدیک به ۱۵ متر یا بیشتر، که در هند بیش از ۵۰۰۰ و در ژاپن بیش از ۵۵۰ نفر کشته برجای گذاشته است و تمامی بناها و تأسیسات را نابود کرده است و گاه یک مکان (مانند مسجدی در اندونزی) سالم مانده است!

- - هم چنین، به برکت رشد علوم گوناگون در ریاضی، فیزیک، شیمی، هوا - فضا، نجوم و ...، تأسیسات، بناها و دستگاه‌های بسیار عجیبی می‌سازیم که درک و شناخت را برای ما آسان می‌نماید. به عنوان مثال:
 - * - اگر در طوفان نوح، یک کشتی سالم ماند؛ بشر امروزه نه تنها کشتی، بلکه زیر دریایی می‌سازد که از جریان‌های تند زیر اقیانوس‌ها نیز سالم عبور می‌نماید.
 - * - اگر حضرت ابراهیم علیه السلام، سالم از آتش گداخته بیرون آمد، امروز به مدد کشفیات، لباس‌ها و مواد شیمیایی گوناگونی برای نیروهای آتش‌نشانی - بدل‌های سینمایی در افکت‌ها و ... ساخته شده است که در وسط آتش، سالم می‌مانند.
 - * - اگر سلیمان، سوار بر "باد" می‌شد و طی الارض می‌نمود، امروزه به دست بشر، هواپیما و حتی سفینه‌های فضانورد ساخته شده است که روی "باد" سوار شده و به حرکت در می‌آیند.
 - * - اگر دریا با ضربه‌ی عصای حضرت موسی علیه السلام شکافته شد؛ امروزه به دست بشر، تونل‌های بزرگی زیر آب اقیانوس‌ها و دریاها ساخته شده است.
- - چگونه است که بشر امروز، پیوند اعضای انسان مُرده به انسان زنده و حیات یافتن و حرکت آن را باور دارد، اما زنده کردن به امر او و به دست رسولش (ع) را باور نمی‌نماید؟!
 - - آیا بشر علم و معلوم را خلق می‌نماید، و یا فقط اندکی از آن چه خلق شده و قوانین حاکم بر آن را کشف نموده و می‌شناسد؟ پس چگونه در علم و قدرت خالقش تردید می‌نماید؟!

تفاوت:

بنابراین، وقوع چنین حوادثی (معجزات)، برای بشر عجیب و غریب نیست؛ اگر چه تمامی آنها هنوز هم معجزه است؛ چرا که اولاً حاکمیت "زمان" بر آنها مستولی نگشته است و به امر الهی در آن واحد اتفاق افتاده - ثانیاً وسایل صنعتی در آنها به کار نرفته است ... و همه با یک "امر" انجام پذیرفته است.

اما، با رشد علمی، اصل موضوع و امکان وقوع آن، برای بشر قابل درک گردیده است. بنابراین، تردیدی ندارد که اگر کسی علم و قدرت بیشتری داشته باشد، چه بسا دستاوردهای بیشتری را رقم زند؛ چه رسد به خداوند متعال که علیم و قادر محض است و هر چه هست، خلق او، مُلک او و جنود اوست و تحت فرمان اوست.

قرآن کریم:

معجزه‌ی خاتم الانبیاء و المرسلین، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، "قرآن مجید" می‌باشد؛ چرا که معجزه باید قابل مشاهده و درک همگان باشد؛ لذا معجزه برای پیامبری که دینش آخرین است و تا آخرالزمان باقیست، اما خود ایشان در میان نیست، باید از سنخ "کتاب = علم و حکمت" باشد.

مردم عادی، خواندن و نوشتن بلد هستند [که اگر بلد نباشند، همین قرآن کریم را نیز نمی‌توانند بخوانند] - عقل، فهم، شعور و قلب هم دارند - با رشد علمی، کتاب‌های گوناگون علمی، اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی، رمان و ... می‌نویسند، شعر می‌سرایند، گاه حتی مکتب و ایسم می‌سازند و برایش کتاب، مانیفست، جهان‌بینی، ایدئولوژی، شریعت (بایدها و نبایدها) و ... می‌نویسند؛ پس کتاب برایشان قابل درک می‌گردد؛ اما در آوردن مثل قرآن مجید، عاجزند؛ لذا می‌فهمند که معجزه است.

www.x-shobhe.ir



قرآن مجید و حدیث-خرداد۹۷

کلپی از یک روحانی پخش شده که مدعی است «قرآن تحریف شده، سه جلد بوده و اکنون یک جلدش در اختیار ما هست و دو جلد دیگر نزد امام زمان (ع) می باشد»، پاسخ چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این آقا (کمال حیدری) گفته است: «برخی از علمای گذشته گفته اند: «قرآن اصلی ۱۷ هزار آیه بوده و قرآن فعلی شش هزار آیه دارد، پس اگر این یک جلد شده، قرآن اصلی سه جلد می باشد و دو جلدش نزد حضرت امام مهدی علیه السلام می باشد!» و البته نحوه بیان وی نیز در تأیید می باشد.

الف - حال کدام یک از علمای گذشته، اصلی و غیر اصلی بودن قرآن مجید را این طور کیلویی محاسبه کرده اند و از کجا فهمیده اند که قرآن اصلی هفده هزار آیه داشته و ... را نمی دانیم؛ ولی حقیقت مطلب این است که قرآن مجید، اصلاً به صورت کتاب نازل نشده که یک، دو و سه جلد یا بیشتر باشد!

برخی که هیچ آشنایی با توحید، نبوت، رسالت، انزال وحی و قرآن کریم ندارند [و بعضاً مغرض نیز هستند] گمان می کنند که کتاب الهی (قرآن مجید)، یعنی همین صفحات قرار گرفته بین دو جلدی که در اختیار آنهاست! و خیال می کنند که ناگهان یک یا سه جلد کتاب از آسمان نازل گردیده و در اختیار حضرت رسول صلوات الله علیه و آله قرار گرفته است! در حالی که قرآن کریم، حتی به صورت الواح معدود و مختصری که به حضرت موسی علیه السلام نازل شد، نازل نگردیده است، بلکه به تمامی انبیای الهی، وحی نازل شده است و مخاطب وحی نیز قلب و جان پیامبران خداوند متعال می باشد. چنان که در مورد قرآن مجید فرمود:

« قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ » (البقره، ۹۷)

ترجمه: (آنها می گویند: «چون فرشته ای که وحی را بر تو نازل می کند، جبرئیل است، و ما با جبرئیل دشمن هستیم، به تو ایمان نمی آوریم!») بگو: «کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست) چرا که او به فرمان

خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است؛ در حالی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند؛ و هدایت و بشارت است برای مؤمنان.»

ب - وی در شرح روش اخباری و اصولی می‌گوید: «برخی از علما از قرون سه و چهار، بر این باور بوده‌اند که "یا این که قرآنی که به دست ما رسیده ناقص است، پس نمی‌شود به آن اعتماد کرد؛ یا اگر هم کامل باشد، آن را ما نمی‌توانیم بفهمیم، جز راهی که از روایات اهل بیت وارد است، لذا عموماً در حوزه‌های علمیه ما، روایت اصل است، نه این که قرآن اصل است!"»!

خلط مبحث:

حوش بینانه آن است که بگوییم: «شاید وی، نتوانسته است مطلب را برساند، چنان که پس از چهل سال اقامت، تحصیل و تدریس در ایران، می‌گوید: زبان اصلی من عربی است و شاید نتوانم منظوم را به فارسی درست بیان نمایم»، اما چه عمدتاً و چه سهواً، خلط مبحث شده است:

۱- اگر کسی بگوید: «یا قرآن کریم وحی نیست، یا اگر هست باید اطاعت شود»، معنایش این نیست که دراصل بودن آن تردیدی هست؛ پس اگر عده‌ای گفتند: «یا اصل نیست و یا ما قدرت فهم کامل آن را نداریم و باید به روایات رجوع نمایم»، معنایش تردید نمودن در اصل بودن این قرآنی که در اختیار داریم نمی‌باشد؛ بلکه تأکید بر ضرورت فراگیری آن از معلمانش (اهل عصمت علیهم السلام) و جلوگیری از تفسیر به رأی و یا برداشت‌های ذوقی، مطابق میل و منطبق با هوای نفس می‌باشد.

۲- اما این که نتیجه گرفته است که «در حوزه‌های علمیه ما، روایت اصل است و نه قرآن»، هم خطاست، هم دروغ است و هم تهمت و افترا بی‌بزرگی!

تا کنون کدام عالمی، در کدام حوزه‌ای مدعی شده که "روایت اصل است و نه قرآن؟! در حالی که هر طلبه‌ی پایه‌های اول حوزه نیز فرا می‌گیرد که از شروط اولیه‌ی در "صحت حدیث"، انطباق آن با "عقل و وحی" می‌باشد و اگر احیاناً حدیثی نقل گردد که با "نص" مغایرت داشته باشد، "نص = آیه قرآن کریم" است که اصل است و حجیت دارد و آن بیان از اعتبار حدیثی ساقط می‌گردد، چنان که پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله فرمودند:

«ما جائكُم عَنِّي مَن حَدِيثٍ مُوَاْفِقٍ لِلْحَقِّ فَأَنَا قُلْتُهُ و ما أَتَاكُم عَنِّي مَن حَدِيثٍ لَا يُوَاْفِقُ الْحَقَّ فَلَمْ أَقُلْهُ و لَنْ أَقُولَ إِلَّا الْحَقَّ» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۸)

ترجمه: اگر حدیث و روایتی از من به شما رسید که موافق حق بود پس آن حدیث را من گفته‌ام (یعنی صحیح است) اگر موافق حق نبود، آن حدیث از من نیست (یعنی جعلی و دروغ است) و من هرگز چیزی نمی‌گویم مگر حق و موافق حق باشد.

۳- نه تنها هر طلبه‌ای، بلکه هر انسان عاقل و مسلمانی می‌داند که اساساً رجوع ما به پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم السلام، مبتنی بر فرامین خداوند متعال در کلام وحی مبنی بر ضرورت اطاعت و تبعیت از ایشان، برای رسیدن به رشد و فلاح می‌باشد که "عقل و وحی" مصدق این فرمان‌هاست.

ج - قرآن کریم که ناگهان از دست پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله به دست امام زمان علیه السلام نرسیده است که بگویند: این اصل نیست و آن اصل است یا این ناقص است و آن کامل! بلکه در این فاصله یازده امام معصوم دیگر نیز بودند، اما نه تنها هیچ کدام نفرموده‌اند که این قرآن ناقص است، یک جلد از سه جلد است و ...؛ بلکه تصریح نموده‌اند که همین کتاب خداست و به آن تأسی و استناد نموده‌اند و همین قرآن را تفسیر و تدریس نموده‌اند و احکام فقهی را مستند به همین قرآن کریم بیان داشته‌اند؛ لذا اکنون نیز فقه [شریعت]، با تحقیق در همین قرآن و نیز استناد به احادیث و روایات معتبر اهل عصمت علیهم السلام که مستند و مستدل به همین قرآن کریم می‌باشد، استنباط و استخراج می‌گردد.

د - اساساً قرآن کریم، که کتاب آخرین دین الهی می‌باشد، تحریف نشدنی است. نص صریح وحی در قرآن کریم و حکم عقل نیز همین معنا را تصریح نموده و متذکر می‌گردند، چرا که اگر تحریف شود، با اصل هدایت الهی مغایرت خواهد داشت.

نکته:

کتاب‌های بسیاری توسط صهیونیسم و فراماسون [تشکیلات شیطان‌پرستی]، برای اهلش نازل می‌شود که به مراتب بیش از سه جلد می‌باشد، و اگر به کسی فقط یک یا دو جلدش نازل شده، به این علت است که به مراتب لازم در بندگی اربابان و جایگاه لازم در نقش‌آفرینی انحرافی نرسیده است [زیاد تحویلش نگرفته‌اند]! و منشأ، مبدأ و منبع "اسلام امریکایی و اسلام انگلیسی" امروز، همین کتاب‌هایی است که از سوی آنان به فرستادگان‌شان نازل می‌گردد.

بدیهی است که در کتاب‌های نازله از سوی آن اربابان، به ظاهر کتاب دست نمی‌خورد (چون امکانش نیست)، اما باطنش با تفسیر به رأی و تأویل به سود خود و جعل معنا و مقصود و ...، تحریف می‌گردد.

و اما رسولان و مأموران آن اربابان، مکلفند که به هر شکل ممکن، در اندیشه و قلب مسلمانان ایجاد تشویش، نگرانی، ناباوری، شک، شبهه و انحراف نمایند. لذا ما باید به حکم عقل و قرآن مجیدی که در دست داریم، دانا، بصیر و دشمن شناس باشیم، و الاً نه از عقل چیزی عایدمان می‌شود و نه از وحی (قرآن مجید) و نه از حدیث چیزی خواهیم فهمید؛ ولو به حسب ظاهر حافظ قرآن کریم، عالم یا حتی آیت الله شویم:

حدیثی از امام حسن مجتبی علیه السلام:

«وَاعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا أَتَّكُم لَنْ تَعْرِفُوا التُّقَى حَتَّى تَعْرِفُوا صِفَةَ الْهُدَى، وَ لَنْ تُمَسِّكُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ وَ لَنْ تَتْلُوا الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي حَرَفَهُ، فَإِذَا عَرَفْتُمْ ذَلِكَ عَرَفْتُمْ الْبِدْعَ وَ التَّكْلِيفَ وَ رَأَيْتُمْ الْفِرْيَةَ عَلَى اللَّهِ وَ التَّحْرِيفَ وَ رَأَيْتُمْ كَيْفَ يَهْوَى مَنْ يَهْوَى.» (تحف العقول، ص ۲۲۷)

ترجمه: به یقین بدانید که شما هرگز تقوا را نشناسید، تا آن که صفت هدایت را بشناسید؛ و هرگز به پیمان قرآن تمسک پیدا نمی کنید، تا کسانی را که دورش انداختند بشناسید؛ و هرگز قرآن را چنان که شایسته تلاوت است تلاوت نمی کنید، تا آنها را که تحریفش کردند بشناسید؛ هر گاه این را شناختید، بدعت ها و بر خود بستن ها را خواهید شناخت و دروغ بر خدا و تحریف را خواهید دانست و خواهید دید که آن که اهل هوی است چگونه سقوط خواهد کرد.

در جواب این که می گویند: روایات که در قرآن نیست و روایات قابل قبول نیست، روحانیون از خودشان می گویند، چه جوابی بدهیم؟!*

پایگاه پاسخگویی به سؤالات شبهات (ایکس - شبهه):

به آنها هیچ پاسخی ندهید، بلکه به دنبال دانش، بینش، دوست شناسی و دشمن شناسی (تولا و تبرای خود باشید، چرا که آنها اصلاً دنبال پاسخ نیستند. نه قرآن کریم را خوانده اند و نه آیه ای از آن را فهم، درک و قبول نموده اند، و نه اصلاً می دانند که حدیث و روایت یعنی چه؟! بعد راجع به هست و نیستش سخن می رانند و از سوی خود رأی و حکم می دهند که «قابل قبول نیست»! گویی آنانند که فرستادگان خداوند متعال می باشند و باید تعیین کنند که چه چیزی قابل قبول هست و چه چیزی نیست؟!*

● - حال پرسید: این که می گویند: «روایات قابل قبول نیست»، در قرآن کریم آمده و یا از خودتان درآوردید؟! پس چرا راجع به نظریات "من درآوردی" خودتان نمی گویند که «در قرآن نیست، پس قابل قبول نیست»؟! بالاخره این قرآن مجید را قبول دارید و ملاک می دانید، یا آن را نیز قبول ندارید؟!*

● - نباید اجازه دهید که مخالفان، شما را به بازی بگیرند و منفعل ادعاهای خودشان بکنند. همین طوری روی هوا می گویند: «روایات در قرآن مجید نیامده، پس قابل قبول نیستند»، بعد شما به این طرف و آن طرف می زنید که پاسخ را بیابید و بدهید! خب پاسخ این را که دادید، یک چیز دیگری می گویند و...! بلکه باید به مدعی بگویند که تو برای ادعایت دلیل، سند و مدرک بیاور؛ و اگر به قرآن کریم استناد می کنی، آیه ای دال بر ادعایت بیاور!

الف - آیا در قرآن کریم آمده که روایات قابل قبول نمی باشند و فقط آن چه که در قرآن کریم آمده قابل قبول است (و حال آن که ادعای خودشان نیز در قرآن کریم نیامده است)؟! حال بفرمایند در کجای قرآن کریم آمده که نماز صبح دو رکعت و نماز ظهر چهار رکعت است؟! خطبه‌ی عقد که سبب محرمیت می گردد، و یا خطبه طلاق که فسخ آن پیوند و محرمیت و قوانین مترتب بر طرفین در حین همسری را می رساند، در کجای قرآن کریم آمده است؟! **ب -** مگر قرآن کریم به خودشان وحی شده که آن را می پذیرند و حدیث و روایت را نمی پذیرند؟! بالاخره همین آیات کریمه را نیز پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله به دیگران ابلاغ نموده و برای آنان حدیث نموده اند. آیا بخشی از فرمایشات ایشان را قبول می کنند و بخشی دیگر را می گویند: «قبول نداریم»! این قاعده‌ی انحرافی را از کجا آورده اند؟ آیا در قرآن کریم آمده که بخشی را قبول کنید و بخشی دیگر را قبول ننمایید؟! به بخشی ایمان بیاورید، و به بخشی دیگر کفر بورزید؟! آیا خداوند متعال فرمود که بگویید: این از جانب خداست و قبول داریم، آن از جانب رسول و اولی الامر (صاحبان ولایت است) و قبول نداریم؟! آیا می خواهند بین خداوند متعال و رسولش اختلاف، تفکیک و جدایی بیاندازند؟! این که عین کفر است:

« إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا » (النساء، ۱۵۰)

ترجمه: کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند، و می خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند، و می گویند: «ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم» و می خواهند میان این [دو]، راهی برای خود اختیار کنند.

ج - برخی آنقدر نادان و البته بی خرد (جاهل) بودند که مقابل شخص پیامبر اکرم صلوات الله می ایستادند و پس از شنیدن بیان ایشان، می پرسیدند: آیا این کلام و امر و وحی خداوند است و یا سخن خود شماست؟ اگر از خودتان است، ما قبول نداریم؟! و غافل بودند که بالاخره هر دو را از ایشان می شنوند و اخذ می نمایند!

د - حال آنان که مدعی اند وحی را قبول دارند، اما حدیث و روایت را قبول ندارند [که البته هیچ کدام را قبول ندارند]، وقتی به آیات مربوط به ضرورت اطاعت از رسول و تبعیت از ایشان می رسند، چه می کنند؟! مگر خداوند سبحان و حکیم که قرآن کریم را نازل نموده است، در همان قرآن کریم، به اطاعت از رسول و اولی الامر علیهم السلام، مترادف با اطاعت از خودش امر ننمود؟!

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا » (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود (جانشینان ایشان) را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

*- مگر نفرمود که بگو اگر خدا را دوست دارید، پس از من تبعیت نمایید؟

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ »

ترجمه: بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.»

وهابیت انگلیسی:

این ادعاها، همه از وهابیت انگلیسی است، چرا که حتی مسلمانان اهل سنت نیز چنین ادعاهایی ندارند. اما وهابیت می‌خواهد مسلمانان را از پیامبر اکرم و بالتبع اهل بیت علیهم السلام و معلم قرآن مجید و راهنمایان الهی برای بشر، علما و دانشمندان دور نماید! لذا می‌گویند: یک کتابی را روی تاخچه بگذارید و مقدس بشمارید، هر گاه دلتان خواست، آیه‌ای بخوانید و هر گونه که خواستید تفسیر، فهم و عمل نمایید! هر گونه ارتباطی را با ایشان قطع نمایید، و هیچ تعلیمی از آنان نگیرید!

آخوندها و روایت:

آن که مدعی می‌شود «روایات مورد قبول نیستند، اینها را آخوندها از خودشان درآورده‌اند!» لابد هم قرآن مجید را خوب خوانده و درک کرده است، و هم می‌داند حدیث و روایت چیست و هم فهمیده که این روایات با آن آیات مغایرت دارد؟! و سپس به مقایسه پرداخته و چنین ادعایی می‌کند! خب این که کاری ندارد، یک حدیث و روایت معتبری را بیاورند که آخوندها از خودشان درآورده باشند!

●- کار علم حدیث، علم کتاب، علم رجال، فقه و اصول و ... همین است که بر اساس چارچوب‌ها و قواعد و مستندات، معلوم کند که کدام جمله حدیث و روایت است و کدام نیست. وگرنه فقط یک نفر ابوهریره (به اقرار خودش)، بیش از سی هزار حدیث جعل کرده بود. پس بدیهی است که اگر این علوم، آموزهای اهل عصمت علیهم السلام، و این آخوندها نبودند، امروز چیزی از اسلام باقی نمانده بود. چنان که خود اینها نیز هم جاعل قرآن کریم هستند و هم تحریف‌کننده و هم منکر؛ چنان که می‌گویند: «این در قرآن آمده قبول داریم، آن نیامده و قبول نداریم»، و حال آن که قرآن کریم نه تنها چنین مجوزی به آنها نداده است، بلکه امر به اخذ علوم از ایشان و تبعیت و اطاعت از آنها نموده است.

هدف:

تردیدی نیست که هیچ علمی، بدون معلم، قابل فهم و انتقال نمی باشد؛ خواه علوم نظری باشد و یا علوم تجربی، یا حتی علم به بازیگری در فیلم یا فوتبال! پس هر علمی، معلم و معلمانی دارد که در آن رشته تحصیلات، تخصص و تبحر دارند.

"آخوند" نیز یعنی "درس خوانده"، یعنی کسی که در شاخه های گوناگون علوم قرآنی و اسلامی تحصیل کرده است.

- - خب، حالا بیایند معلم و آخوند را کنار بگذارند! علوم قرآنی را از چه منبعی می آموزند؟! از حکام جور، از انگلیس، از آخوندهای وهابی (که بالاخره آنها نیز ادعای آخوندی دارند) و یا به خودشان وحی می رسد؟! گاه مدعی می شوند که «خدا به خودمان عقل داده و می فهمیم»! پرسید: پس چرا ریاضی، فیزیک و حقوق را نمی فهمید و نزد اساتید تعلیم می بینید؟! حتی آشپزی و خیاطی را نیز از معلمانش می آموزید، آیا فقط نوبت به اسلام و قرآن مجید که رسید، همه خودشان عاقل، عالم و مجتهد می شوند؟! خب اگر تعقل می کردید، قرآن حکیم را خوانده و در آیتش تأمل و تفکر می کردید، هرگز چنین ادعاهای جاهلانه و متکبرانهای نمی نمودید!
- - بنابراین، معلم قابل حذف نیست، بلکه می خواهند بگویند: «حال که به مسلمانی و قرآن کریم اعتقاد و اصرار دارید و این دین و کتابش را رها نمی کنید، دست کم در اسلام شناسی و آگاهی از علوم، معارف و احکام اسلامی، آخوندها را کنار بگذارید، به جایش ما خودمان برای شما آخوند می شویم و شما باید اسلام و قرآن را آن گونه که ما می خواهیم و آموزش می دهیم بیاموزید، تا شما تحت لوای قرآن کریم، به خدمت ما درآیید و ما به اهداف و امیالمان برسیم!

اینکه گفته می شود در روز قیامت همه انسانها بار دیگر زنده می شوند، چگونه ممکنه که میلیاردها میلیارد انسان از حضرت آدم تا آخرین شان در زمین با پهنای محدودش جای شوند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مهم است که همیشه ابتدا سؤال یا دغدغهی ذهنی خود را به صورت تفکیک شده مشخص نماییم، چرا که ذهن وقتی دچار "خلط مبحث" می گردد، دچار تشویش می گردد و به نتیجه نمی رسد.

به عنوان مثال: در همین سؤال مطروحه، دو سؤال وجود دارد: یکی این که آیا معادی هست یا خیر و اگر هست این حشر یا حیات مجدد چگونه ممکن است؟ و دیگری این که این تعداد انسان (از اولین تا آخرین) چگونه در زمینی که پهنایش محدود است، جای می گیرند؟!

حالا اگر ذهن، مقدمه و مؤخره را به هم پیوند بزند و بگوید: «این که می‌گویند، همگان زنده می‌شود، پس چگونه در زمین جای می‌گیرند»، چنین خطایی می‌باشد که به نتیجه منطقی نمی‌رسد - چرا که نفی هر کدام به نفی دیگری می‌انجامد. یعنی اگر نتیجه گرفتیم که این همه آدم در این زمین جای نمی‌گیرند، پس نتیجه گرفته می‌شود که معادی نیست!

حشر (زنده شدن):

این که چگونه ممکن است که همگان پس از مرگ، دوباره زنده شوند؟ پرسش جدیدی نیست و همیشه در ذهن بشر چنین سؤالاتی وجود داشته است. و خداوند متعال در کلام وحی، از زوایای متفاوت پاسخ داده است.

یکجا می‌فرماید: چطور برای شما سؤال نشد که این همه موجود در تمامی عالم هستی، چگونه خلق می‌شوند، اما سؤال پیش می‌آید که "انسان‌ها پس از مرگ مادی، چگونه دوباره زنده می‌شوند؟! خب، همان‌طور که ابتدا خلق شده‌اند.

یکجا می‌فرماید: می‌پرسید که چه کسی ما را دوباره زنده می‌کند؟ پاسخ این است: همانی که شما را خلق نموده است.

یکجا می‌فرماید: برای شما سؤال است که خداوند متعال چگونه این کار را انجام می‌دهد؟! پاسخ این است: همان‌طور که ابتدا و هر لحظه خلق می‌نماید. مگر یک دقیقه‌ی پیش شما نمرده است، پس چگونه دوباره زنده شدید و هر لحظه می‌میرید و زنده می‌شوید؟

حال به این چند پرسش و پاسخ در قرآن مجید دقت نمایید:

« وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا * قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا » (الإسراء، ۴۹)

ترجمه: و گفتند: «آیا هنگامی که ما، استخوان‌های پوسیده و پراکنده‌ای شدیم، دگر بار آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟! * بگو: «شما سنگ باشید یا آهن (در تجزیه و ترکیب‌ها، مبدل به سنگ و آهن شده باشید).

« وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ * أَوَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ * قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ » (الواقعة، ۴۷ تا ۵۰)

ترجمه: و می‌گفتند: «هنگامی که ما مُردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا برانگیخته خواهیم شد؟! * یا نیاکان نخستین ما (برانگیخته می‌شوند) * بگو: [از] اولین و [تا] آخرین * همگی در موعد روز معینی گردآوری می‌شوند» « وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ » (یس، ۷۸ و ۷۹)

ترجمه: و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: «چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟! * بگو: «همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او به هر مخلوقی دانا است!»

جا شدن در زمین:

اما در مورد جا شدن این همه آدم در زمین، پاسخ این است که «حالا چه کسی گفته که همگان در همین زمین خاکی و مادی و محدودی که ما در آن زندگی می کنیم، حشر خواهند شد؟!»

پس دقت کنیم که بیشتر شبهات در ذهن بشر از آنجا نشأت می گیرد که ابتدا یک حکم قطعی و غلطی را می دهد (مثل حشر در همین زمین)، سپس بر اساس همین حکم غلط، دچار شبهه می شود! و جالب آن که در حکم خود تردید نمی کند، بلکه در عقل و وحی تردید می نماید!

هم آیات بسیاری در قرآن کریم تصریح نموده که نه تنها این زمین و کهکشانهای این آسمان اول برچیده می شود، بلکه تمام این عالم هستی برچیده شده و عالم دیگری برپا می گردد به نام عالم معاد - و هم علم تجربی نشان می دهد که زمین و خورشید و ... در حال فرسایش هستند و حتی امروزه عمر تقریبی آنها قابل تخمین است. اگر چه زمان معاد قابل حدس و تخمین نمی باشد، بلکه در علم الهی مکنون است.

« إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا » (الزلزلة، ۱ و ۲)

ترجمه: هنگامی که زمین شدیداً به لرزه درآید * و زمین بارهای سنگینش را خارج سازد!

« إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا * وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا » (الواقعة، ۴ تا ۶)

ترجمه: در آن هنگام که زمین بشدت به لرزه درمی آید * و کوهها در هم کوبیده می شود (ریز ریز شوند) * و بصورت غبار پراکنده درمی آید.

« إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ » (التکویر، ۱ تا ۳)

ترجمه: در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود * و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند * و در آن هنگام که کوهها به حرکت درآیند.

●●● - بنابراین، کاملاً روشن و قطعی است که معاد و حشر همه انسانها، در این زمینی که امروز در آن زندگی می کنیم، رخ نمی دهد، بلکه عالم دیگری برپا می شود.

صحابه به کسانی گفته می‌شود که پیامبر را دیده‌اند! ما در دعاها، برای صحابه نیز درود و سلام می‌فرستیم؛ مگر می‌شود برای امثال ابوسفیان و معاویه صلوات فرستاد.

پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در این پرسش دو محور وجود دارد، تحت عناوین "صلوات و نیز صحابه"؛ و متأسفانه باید اذعان نمود که معرفت و توجه عموم ما نسبت به هر دو مقوله، بسیار ضعیف یا کم می‌باشد.

الف - صلوات:

صلوات به معنای درود و سلام است، اما مفاهیم و حقایق بسیاری را در بر دارد. در قرآن کریم تصریح شده که خداوند متعال و ملائکه، به پیامبر اکرم صلوات می‌فرستند [إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ]، سپس به تمام مؤمنان امر می‌فرماید که شما نیز "صلوات" بفرستید و کاملاً تسلیم او گردید [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا / الأحزاب، ۵۶].

● - خب، حال بیندیشیم که صلوات خدا یعنی چه؟ آیا مانند بندگانش ذکر صلوات می‌گیرد؟! چه معنایی دارد که خداوند متعال بفرماید: «اللَّهُمَّ» و سپس از خودش بخواد که «صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؟! رمز این که ما از خداوند مسئلت داریم که او صلوات بفرستد «اللَّهُمَّ صَلِّ» چیست؟! بنابراین، فرموده‌اند: صلوات خداوند متعال، افاضه‌ی رحمت اوست - و از جانب فرشتگان، استغفار و دعاست و از جانب سایر مردمان، هم دعا است و هم تحفه‌ای از سفره‌ی ایشان به خودشان. ما چه کاره‌ایم و چه داریم که بر محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین، که خود از جانب او "رحمة للعالمین"، رحمت بفرستیم؟ در حالی که خود محتاج‌تر از همگان هستیم، لذا از او که ارحم الراحمین است می‌خواهیم که رحمت بفرستد. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

صلوات بر دیگران:

صلوات، اختصاصی به پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان صلوات الله عليهم اجمعین ندارد؛ چرا که نه رحمت خداوند متعال منحصر به ایشان است و نه استغفار و دعای فرشتگان فقط به ایشان اختصاص دارد و نه دیگران در سلام و درود و دعا جز ایشان را قصد نمی‌کنند، لذا برای دیگران [پدر و مادر، همسر و فرزند، همسایه، عالمان، معلمان، مجاهدان و ...] نیز سلام و درود و دعا دارند. لذا در کلام وحی، با همان لحن و سیاقی که فرمود خداوند متعال و ملائکه بر ایشان صلوات دارند، فرمودند بر شما مؤمنین نیز چنین صلواتی دارند:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (الأحزاب، ۴۳)

ترجمه: اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می فرستد تا شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است.

● - چنان که در این آیه مشهود است، صلوات خداوند متعال این است که به واسطه‌ی فرشتگان و فرستادگانش، بنده‌اش را از ظلمات به سوی نور می‌برد.

صلوات وصل است:

صلوات، صلاة (نماز)، صله ارحام، صله دادن در راه خدا و ...، همه از ریشه‌ی "صل"، به معنای وصل شدن می‌باشد. خداوند متعال پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام را به رحمت خود متصل نموده است و رحمتش را به وسیله‌ی آنان شامل بندگانش می‌نماید، چنان که در طبیعت نیز به وسیله‌ی خورشید نور و گرما می‌دهد و به وسیله‌ی باران، سرزمین‌های خشک را آباد می‌نماید. از این رو، از بندگانش خواسته است که به وسیله وصل شدن به ایشان « صَلُّوا عَلَيْهِ » به رحمت و اسعه‌ی الهی وصل شوند که آنها همان "حبل الله" هستند.

● - بنابراین، فرمود که بندگان من در دو گروه قرار می‌گیرند؛ یکی آن گروهی که به هر چه فرموده‌ام که وصل شوید، وصل می‌شوند و دیگر آن گروهی که هر چه دستور وصلش را داده‌ام، قطع می‌کنند:

« وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ » (الرعد، ۲۱)

ترجمه: و آنها که پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده، برقرار میدارند؛ و از پروردگارشان می‌ترسند؛ و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند.

« وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ » (الرعد، ۲۵)

ترجمه: آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می‌شکنند، و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می‌کنند، و در روی زمین فساد می‌نمایند، لعنت برای آنهاست؛ و بدی (و مجازات) سرای آخرت!

ب - صحابه:

● - مسئله دوم، معنای و مصداق حقیقی و واقعی "صحابه" می‌باشد.

برخی برای توجیه مقاصد و ادعاهایی گفتند: «صحابه یعنی هر کسی که هم صحبت بوده است»؛ و همین خطا سبب بروز انحرافات بسیاری در اذهان مسلمانان در طول تاریخ گردید؛ تا جایی که دوست و دشمن را تحت عنوان "عشره‌ی مبشره - ده نفری که به آنها بشارت بهشت داده شده است" در کنار هم قرار دادند! و بنابراین، حتی خودشان را نیز نمی‌توانند از امت و صحابه ایشان قلمداد نمایند!

ابوسفیان، ابوجهل، ابولهب و کفار سرشناس و لجوج دیگری نیز با پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله هم صحبت بوده‌اند، چنان که ابن ملجم لعین با امیرالمؤمنین - جعه‌ی قاتل با امام حسن، شمر و خولی و ... با امام حسین،

هارون لعین با امام موسی کاظم و مأمون ملعون با امام رضا علیهم السلام ... هم صحبت بوده‌اند؛ و چنان که امروزه نیز بسیاری از دشمنان اسلام و مسلمین، هم عصر و هم صحبت (مستقیم یا غیر مستقیم) با اهل اسلام و ایمان می‌گردند؛ آیا همه‌ی اینها "صحابه" هستند؟! شاید دو نفر هم صحبت، یکدیگر را لعن کنند، آیا صحابه‌ی هم می‌شوند؟!

"صحابه"، آن هم صحبتی است که هم هدف، همسو، هم دل و همراه باشد، چه در عصر خود آنان و چه در اعصار بعدی. مانند کسی که امروز به ایشان سلام کند، نزد ایشان شهادت دهد، در رکاب و سپاه ایشان باشد، نه این که اگر کسی برای مقابله و دشمنی نیز روبرو ایستاد و صحبتی کرد، صحابه قلمداد گردد!

صحابه در قرآن کریم:

خداوند متعال، خود در کلام وحی، صحابه و ویژگی‌های آنان را توصیف نمود تا این لقب به هر کسی که زمانی را درک کرده و گفتگویی نموده، اطلاق نگردد. فرمود: "پیامبر و کسانی که با ایشان هستند"؛ حال در هر مکان و زمانی.

« مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَزَعٍ أُخْرِجَ شَطَآءُ فَاَزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا » (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد (صلوات الله علیه و آله) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

● - بنابراین، مسلمانان (هم نو با فرشتگان الهی) به تمامی کسانی که در طول تاریخ با ایشان بوده و می‌باشند، سلام و درود و صلوات دارند، و برای کسانی که با ایشان هم صحبت بوده، اما دشمنی کرده و می‌کنند، مسئلت لعن (دوری از رحمت الهی) دارند «اللَّهُمَّ الْعَن ...».

مقصود از حدیث «خداوند دو شمشیر با هم بر این امت ننهد؛ شمشیری از خودشان و شمشیری از دشمن» چه می باشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متن حدیث به شرح زیر است»

« لَنْ يَجْمَعَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ سَيْفَيْنِ: سَيْفًا مِنْهَا وَ سَيْفًا مِنْ عَدُوِّهَا » (نَحْجُ الْفِصَاحَةِ، ۲۲۹۰)

نکته‌ای در ترجمه:

اگر چه در بیشتر ترجمه‌ها آمده است «خداوند دو شمشیر با هم بر این امت ننهد»، ولی مشهود است «يَجْمَعُ» به معنای جمع کردن است، نه نهادن (يَجْعَلُ)؛ پس ترجمه این حدیث منسوب به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می شود که «خداوند بر این امت دو شمشیر را جمع نمی کند، شمشیری از خودشان و شمشیری از دشمن».

شمشیر:

مقصود از شمشیر، سلاح جنگی است؛ شمشیر همیشه سمبل رزم و جنگ بوده است. حال فرقی ندارد که موضوع جنگ و محاصره، جنگ نرم باشد و یا جنگ سخت و در میدان.

اما، نکته اینجاست که شمشیر، در فروشگاه و پشت ویترین، یا شمشیر قرار داده شده در نمایشگاه‌ها و ... به هیچ وجه خاصیت رزمی و جنگی ندارند، بلکه هر گاه شمشیر (سلاح) در دست جنگجویی قرار گیرد و او از آن علیه جناح و نیروی مقابل استفاده کند، یک سلاح جنگی محسوب می گردد.

بنابراین، هر کجا درگیری و جنگی هست، [چه جنگ روانی، چه جنگ اقتصادی، چه جنگ میدانی ...]، آدمی هدف قرار گرفته است و آن هم از سوی آدم دیگری که دشمن اوست.

دو شمشیر و شمشیری از خودشان (سَيْفًا مِنْهَا):

همیشه جناح‌ها به "خودی و غیر خودی" تقسیم می گردند؛ چنان که دشمنان نیز به "داخلی و خارجی" تقسیم می گردند، چرا که انسان همیشه و در هر حالتی، با دو بُعد «درونی و بیرونی» مواجه است، حتی اگر تنها باشد؛ و هر حالتی نیز دو بُعد مثبت و منفی دارد و ...

اگر به مقوله‌ی "جهاد = تلاشی دشمن ستیز"، در اسلام دقت نماییم، می بینیم که در ابتدا به دو بخش «جهاد اصغر = مبارزه با دشمن بیرونی» و «جهاد اکبر = مبارزه با دشمن درونی (نفس)» تقسیم شده‌اند و هر کدام نیز مجدداً "ظاهر و باطن" دارند.

در جنگ‌ها و رویارویی‌ها با دشمنان خارجی، منافقین، ستون پنجمی‌ها و نفوذی‌ها، همان دشمنان درونی می‌باشند که علیه یک امت و ملت شمشیر کشیده و از طرف دشمن خارجی، در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی، اجتماعی ... «جنگ نیابتی» به راه می‌اندازند.

در جهاد اکبر و مبارزه با نفس نیز انواع و اقسام وسوسه‌های درونی که شیطان بیرون به شعله‌های آن می‌دمد و بیماری‌هایی چون تکبر، عجب، عصیبت، بخل و ...؛ نقش همان ستون پنجم و دشمن درونی را ایفا می‌کنند. نفس گاهی مانند یک منافق، خود را ظاهر الصلاح، مظلوم و محق نشان می‌دهد.

جنگ یا سلطه:

شیطان، چه ابلیس لعین باشد و چه سایر شیاطین جنّ و انس، چه از دورن و چه از برون، هیچ سلطه‌ای بر مؤمن و متوکل ندارد و این وعده‌ی حق تعالی می‌باشد.

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (التَّحَلُّ، ۹۹)

ترجمه: ﴿۹۹﴾ چرا که او (شیطان) را بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند گتسلطی نیست.

● - این که امام خمینی رحمة الله علیه و آله، ابتدا چهره‌ی واقعی امریکا را از پشت نقاب‌ها درآوردند و به جهانیان معرفی نمودند که "شیطان بزرگ" است و سپس با قاطعیت فرمودند: «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، و امام خامنه‌ای نیز مکرر همین معنا را متذکر شدند، مبتنی بر همین آیه مبارکه می‌باشد.

● - بنابراین، دشمن همیشه هست و دشمنی می‌کند؛ دشمن بیرونی علنی رویارویی می‌کند و سعی دارد که عناصر سست درونی را به سوی خویش جذب نموده و توسط آنها جنگ نیابتی در دورن راه بیاندازد. پس معنای «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ» یا «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، این نیست که آنها دشمنی نمی‌کنند، خیر دشمنی می‌کنند، ضربه‌ها و ضررهایی را نیز وارد می‌کنند، اما به پیروزی نرسیده و مسلط نمی‌شوند.

امت توحیدی:

امت حضرت محمد صلوات الله علیه و آله، کسانی نیستند که نام مسلمانی را بر خود گذاشته و یا «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» = مانند الاغی که بارش کتاب است / الجمعة، ۵» قرآنی را حمل می‌کنند، بلکه امت موحدی هستند که به جمیع جهات در درون و برون به وحدت رسیده‌اند و این وحدت‌شان نیز سمت و سوی الهی دارد. امتی که خداوند در توصیف‌شان فرمود:

« مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطَاةً فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ

فَأَسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا
« (الفتح، ۲۹) »

ترجمه: محمد (ص) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

● - چنین امتی، در آن واحد، در دو جبهه ی داخلی و خارجی نمی جنگند، چرا که از یک سو در دورن به وحدت رسیده اند و اگر اختلاف نظر نیز داشته باشند، به خاطر اعتصام جمعی به حبیل الله، همه در یک سمت و سو قرار می گیرند، و از سویی دیگر چون عاقل و بصیر هستند، مراقب نفوذ منافق صفت ها و عناصر متمایل به دشمن و فسادها مفسدین تباه کننده هستند.

● - خداوند متعال به آنها "نور بصیرت" و "ثبات قلب" می دهد، تا چنین نباشد که هم دشمن از بیرون سینه ی آنها را نشانه رود، و هم قلب شان از درون متزلزل باشد.



گوناگون-خرداد ۹۷

در جامعه افراد بسیاری وجود دارند که ممکن است مومن، کافر، بی دین و جور دیگری باشند؛ از طرفی ما ناچار هستیم به طور مستقیم و غیر مستقیم با همه ارتباط داشته باشیم، شیوه ارتباط با آنها چگونه است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مسئله، جنبه‌های بسیار گوناگونی دارد که به هر کدام باید از منظر خودش توجه نمود.

الف - بله در یک جامعه، افراد گوناگونی به لحاظ اعتقادی وجود دارند، اما ما مجبور نیستیم که با همه‌ی آنها ارتباط داشته باشیم. بلکه فقط با برخی از آنان ارتباط داریم. این سخن، مثل این که گفته شود: «در طبیعت چیزهای بسیاری وجود دارد که بشر می‌تواند آنها را بخورد و ما مجبوریم که همه را بخوریم!» یا گفته شود که در عالم هستی، و یا دست کم همین جهان مادی، علوم گوناگونی وجود دارد، و ما مجبوریم که تمامی آنها را فرا بگیریم!

ب - ارتباطات نوع بشر و یا آحاد یک جامعه با یک دیگر نیز بسیار تعریف شده می‌باشد و هر کدام جایگاه و چارچوب خود را دارند، پس نمی‌شود برای همه یک حکم و یک نسخه ارائه داد.

به عنوان مثال: ارتباط با پدر، مادر، همسر و فرزند، مانند ارتباط شاگرد با معلم، مدیر و ناظم نمی‌باشد؛ و ارتباط با آنها نیز مانند ارتباط با نانوا و قصاب و سبزی فروش نمی‌باشد، و ارتباط با آنها نیز مانند یک ارتباط اجتماعی عمومی، مانند حضور در جمعیت سوار بر اتوبوس یا مترو نمی‌باشد و ...

ج - بنابراین با توجه به جداگانه بودن هر ارتباطی، تعریف چگونگی برقراری ارتباط نیز متفاوت می‌باشد. به عنوان مثال: در ارتباط با پدر و مادر، باید آغوش رحمت و مودت بگشایید و ادب و احترام را رعایت نمایید - در ارتباط با همسر، باید مودت قلبی و تکیه گاه بودن برای رشد یکدیگر و هماهنگی توأم با گذشت در نظر گرفته شود - در ارتباط با فرزند، باید ضمن محبت و مودت، اصول تربیتی رعایت گردد - در ارتباط با آحاد مردم در جامعه، باید نظم، قانونمندی، عدالت و رعایت حقوق دیگران لحاظ گردد و ...

نکات:

یک - ما مأمور به تفتیش عقاید مردم و تشخیص درجات علم، ایمان، تقوا و اخلاص آنان نیستیم. به عنوان مثال: کسی که با یک پزشک برای معالجه، یا نانوا برای خرید نان، یا ... مواجه می‌گردد، ابتدا نمی‌آید عقاید او میزان علم و عملش را برآورد نماید. اما اگر بخواهد با کسی ازدواج نماید، حتماً کفو بودن ایمانی و اخلاقی را در نظر می‌گیرد و یا اگر بخواهد با کسی در کاری شریک شود، حتماً سلامت ایمانی و کمال اخلاقی خودش و او را در نظر می‌گیرد.

دو - در نگاه اول، همه محکوم به خوبی هستند، مگر آن که خلافش اثبات گردد.

سه - هر کسی باید اول به خودش توجه نماید و سعی کند که در تعاملاتش با مردم، خوب، معتدل و حتی مهربان باشد، مگر آن که کسی با او دشمنی نماید. کافر یا گناهکار بودن کسی، مجوز بداخلاقی و بی‌عدالتی با او نمی‌گردد.

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام در نامه حکومتی به مالک اشتر رحمة الله علیه، نسبت به دسته‌بندی مردمان فرمودند:

وَ أَشْعُرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ،

مهربانی و محبت و لطف به رعیت را شعار قلب خود قرار ده؛

وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ،

رعیت همچون حیوان درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت دانی؛

فَاتَّهَمُ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ، وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ،

که ردم بر دو گروهند: یا برادر دینی تو، یا انسانهایی مانند تو،

يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْمَ، وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْمَ، وَ يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَ الْحَطِّاءِ؛

که خطاهایی از آنان سر می‌زند، علل گناهی بر آنان عارض می‌شود، و گناهانی از آنان به عمد یا اشتباه بروز می‌کند؛

فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ،

پس همان گونه که عفو و صفا داری خداوند بخشش و چشم‌پوشی را به تو عنایت نماید رعیت را مورد عفو و چشم‌پوشی قرار بده.

●●- اگر چه این نامه حکومتی است، ولی یک اخلاق تعاملی عمومی را درس می‌دهد، اگر چه حکام باید

بیشتر رعایت کنند، چنان که خود ایشان در جمله بعد می‌فرمایند:

« فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَ إِلَى الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَ اللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَاكَ »

چرا که تو (به عنوان والی) برتر از آنانی، آن که بر تو ولایت دارد بالاتر از تو می باشد، و خداوند برتر از آن کسی که تو را والی نموده است.

چهار - این کلیات اخلاق عمومی می باشد، که همه باید رعایت کنند؛

● - اما یک موقع کسی علناً اظهار کفر می نماید، خب بدیهی است که انسان عاقل، از ارتباط صمیمانه با او پرهیز می نماید. البته اگر احتمال دهد که شاید تذکراتی در او اثر نماید، به همین حد ارتباط می گیرد و اگر هیچ احتمالی ندهد و ببیند که او لجاج و عناد دارد، کلاً او را ترک می کند.

● - ممکن است کسی به صورت علتی مرتکب گناه شود و حرمت شکنی نماید، بدیهی است که یا انسان عاقل از او دور می شود و یا اگر احتمال اثر مثبت دهد، او را نصیحت یا حتی امر به معروف و نهی از منکر (با رعایت تمامی ضوابطش) می نماید.

دشمن:

آن چه بیان شد، همه به تعبیری چارچوب روابط بین «خودی‌ها» می باشد، حال با هر درجه از شناخت، علم، ایمان و تقوایی که داشته باشند. بالاخره نمی توان حکم داد که هر گناه کاری، حتماً ملحد و کافر هم هست! یا هر کسی که ظاهرش درست به نظر نمی آید، حتماً ضد دین هم هست! به همین مراسم‌های عمومی، چون روز قدس، شب‌های قدر، عاشورا، نماز عید فطر و ...، بنگرید؛ چه ظاهری را می بینید که اگر در خیابان ببینید، بعید می دانید که هیچ بویی از عقل، شعور، انسانیت، ایمان، تقوا و عمل صالح برده باشند!

اما، یک موقع است که کسی رسماً و به طور علنی و مستقیم دشمنی می کند و یا با حمایت از دشمنان، دشمنی می کند و از کفر، شرک و معاصی خود نیز قصد حمله و ضربه زدن نمودن است! خب اینجا مسئله فرق دارد. بدیهی است که انسان عاقل، اولاً دشمن شناس می شود - ثانیاً نوع دشمنی و تاکتیک آن را می شناسد - ثالثاً نه تنها با دشمن دوستی نمی کند، بلکه با قدرت و صلابت تمام در مقابلش می ایستد و جلوی ضربه‌ی او را می گیرد و ضرباتش را به خودش بر می گرداند. البته با درایت و بصیرت.

دشمن نیز درجات و مراتب دارد و در جبهه‌ها و سنگرهای گوناگونی موضع گرفته است و به طرق گوناگونی حمله می کند، که برخورد با هر کدام از آنها، تاکتیک و سلاح مناسب با خود را دارد. به عنوان مثال: جنگ نرم را نمی شود با سلاح سرد پاسخ داد - و در جنگ اقتصادی نمی توان با توپ و تانک مقابله نمود - و در جنگ تبلیغاتی، نمی شود از بمب افکن بهره برد و ... چنان که در جنگ، از لبخند و خود به غفلت زدن، نتیجه مطلوبی حاصل نمی گردد.

پس، بهترین راه و تنها تاکتیک مؤثر، پیروی از ولایت و عمل به رهنمودها و فرمان‌های او، در تمامی عرصه‌ها می باشد.

اگر مقدرات در شب قدر تعیین می شوند، پس نقش دعا در بعد از شب قدر چیست؟

پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همین سؤال به اشکال دیگری در اذهان مطرح می گردد، مثل این می گویند: «با توجه به این که مقدرات سال در شب قدر رقم می خورد تلاش ما در طول سال چه فایده و اثری دارد؟» گویی که شب قدر، جبری را حاکم می کند!

خب، اگر چنین باشد، باید فقط یک سال به انسان عقل، شعور، اختیار و اراده داده شود، و مابقی عمر معلول سال گذشته و جبری حاکم باشد!

● - لازم است ابتدا بدانیم که «قدر» یعنی چه و تعریف درستی از آن داشته باشیم و بدانیم تفاوت «قضا و قدر» چیست؟

الف - «قدر» به معنای «اندازه و اندازه گیری» است. همان طور که ما نیز در محاوره‌ی روزمره می پرسیم: طول یا عرض این شیء چه "قدر" است؟ قیمت آن چه قدر است؟ وزن آن چه قدر است؟ تحصیلات وی چه قدر است؟ یا فلان عمل نیک چه قدر ثواب دارد...؟ چنانچه امام رضا علیه السلام در تعریف قدر می فرماید: «هندسة شیء من طول و العرض و البقاء - یعنی: اندازه هر چیز اعم از طول و عرض و بقا» (بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۲۲).

● - بدیهی است که هر چیزی در این عالم خلقت - اعم از مادی و یا معنوی - قدر، اندازه و محدوده‌ای دارد؛ همین اندازه‌هاست که سبب حاکمیت قوانین نظم، علیت، تأثیر و تأثر و رابطه‌ی منطقی بین اجزای عالم و نیز گذشته - حال و آینده می گردد.

● - از آنجا که خالق همه چیز خداوند متعال است و انسان نقشی در تعیین مشخصات و ویژگی‌های آنها ندارد، تقدیر نیز همان مقدرات (اندازه‌هایی که خداوند متعال وضع نموده است) خواهد بود.

● - قوانین حاکم بر بدن و یا سیر اجزای عالم، توسط انسان خلق نشده است. درست است که انسان اختیار دارد و انتخاب می کند، اما فقط انتخاب می نماید و نمی تواند با انتخاب خود قوانین خلقت را بر هم زند. مثلاً نمی تواند بگوید: من نمک می خورم تا کمبود قند بدنم تأمین شود و یا فوتبال بازی می کنم تا در شیمی دانشمند شوم و یا معصیت می کنم تا به سعادت دنیوی و اخروی دست یابم، یا فرد نامناسبی برای رفاقت، تجارت، ازدواج

یا اداره امور مملکت انتخاب می‌کنم تا در این امور به رشد و کمال برسم. لذا، پس از آن که انتخاب کرد، تأثیرش در اختیار او نیست، چون اندازه‌های هر چیزی از سوی خالقش مقدر شده است.

ب - «قضا» حتمی شدن پیدایش یا وقوع چیزی یا حادثه‌ای، یعنی "قضا". اگر همه شرایط، علل و اسباب بر اساس «قدر»ها برای پیدایش یا وقوع چیزی یا حادثه‌ای فراهم شد، علت تامه مهیا شده است و پیدایش یا وقوع حتمی می‌گردد؛ و از آنجا که این ضرورت نیز در اختیار انسان نیست، به آن «قضای الهی» گفته می‌شود. پس اگر علت تامه برای مرگ مهیا شد، انسان می‌میرد (اگر چه به اختیار خود خودکشی نماید)، اگر علت تامه برای کسب علم یا ثروت پیدا شد، انسان عالم و ثروتمند می‌گردد و

ج - «شب قدر» در شب قدر نه تنها مقدرات یک ساله‌ی انسان، بلکه مقدرات کل عالم خلقت (کلّ امر) رقم می‌خورد و علم این مقدرات الهی، توسط ملائکه و روح (جبرئیل علیه‌السلام)، به محضر خلیفه و حجت خدا در زمین تقدیم می‌گردد. چنان چه فرمود:

«تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ» (القدر، ۵)

ترجمه: در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند.

د - «اختیار انسان» یکی از مهمترین علل سرنوشت ساز برای انسان، اختیار (در انتخاب‌ها و بالتبع عزم‌ها و عمل‌ها) و حیطة و آثار آن است. اختیار را هم خداوند متعال در انسان متجلی کرده است و از سلسله علل قرار داده است.

پس اگر اندازه‌ها و قدر امری در امور انسان مقدر می‌شود، بر اساس عللی می‌باشد که اختیار انسان یکی از اصلی‌ترین آنهاست. به عنوان مثال: قدر و اندازه‌ی فلان معصیت این است که شرایط برای وقوع فلان بلا مهیا گردد و قدر و اندازه‌ی توبه، انابه، صدقه، نماز اول وقت، صلّه ارحام، صدقه و ... این است که سلسله علل پیدایش بلا را از بین ببرد و به جایش سلسله علل پیدایش رشد و گشایش را ایجاد نماید.

آن چه در شب قدر مقدر می‌گردد، تعیین اندازه‌های معلول‌ها بر اساس علت‌های به وجود آمده است، در عین حال که اختیار برای تغییر از انسان گرفته نمی‌شود.

پس، انسان می‌تواند که با اختیار خود، شرایطی را ایجاد نماید که علل فراهم شده برای پیدایش حالتی نامطلوب، متغیر گردد. در آن زمان خداوند متعال (بر اساس همان قوانین خلقت که ظل رحمت و حکمتش قرار دارند)، آن علل و نتایج آنها را محو می‌نماید و شرایط دیگر را مقدر می‌نماید.

«هیچ منافاتی ندارد که امری که در شب قدر مقدر شده است در ظرف تحققش به گونه دیگر محقق شود چون کیفیت موجود شدن مقدر، امری است و دگرگونی در تقدیر (اندازه‌ها)، امر دیگری می‌باشد. اگر انسان دچار عطش و تشنگی شد و آبی به دست نیاورد، مرگ او مقدر می‌گردد، اما اگر این تشنگی بر طرف شد، مقدرات او نیز متغییر می‌گردد.

و هم چنین، هیچ منافاتی ندارد که حوادثی، در لوح محفوظ، معین شده باشد ولی مشیت الهی آن را تغییر دهد، چرا که خداوند متعال، مالک و ربّ قدرهاست، نه محکوم و مقهور به آنها. چنان که در قرآن کریم آمده است: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»: (رعد ۳۹) خداوند آنچه را بخواهد (از حوادث مندرج در لوح محو و اثبات) محو و باطل می‌کند و (حوادثی را در آن) مندرج می‌سازد و ام الكتاب (و لوح محفوظ) در نزد اوست. - المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۲؛ لذا آموزش یافته‌ایم که در یکی از دعاهای هر روز صبح بخوانیم:

«وَإِنْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ شَقِيًّا فَاجْعَلْنِي سَعِيدًا فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَتُثَبِّتُ وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ»

ترجمه: و اگر نزد تو در کتاب تقدیر و سرنوشت بد فرجام هستم مرا نیکبخت گردان چرا که تو آنچه را بخواهی محو و آنچه را بخواهی ثبت می‌نمایی و کتاب مادر (تقدیر و سرنوشت) در اختیار توست.

مثال: اندازه‌ها (تقدیر) این میزان از بارش باران این است که سیل راه بیافتد - اندازه‌ها (تقدیر) جایگاه و نقشه این شهر نیز این است که سیل وارد شهر خواهد شد - اندازه‌ها و چگونگی مهندسی خانه‌ها نیز به گونه‌ای است که سیلی با این ارتفاع و سرعت، خانه‌های بسیاری را تخریب خواهد کرد - اما اندازه (تقدیر) عقل، اراده و اختیار آدمی نیز این است که می‌تواند با ایجاد مسیل، سد و سایر موانع و نیز تغییر مهندسی خانه‌ها، مانع از ورود سیل و تخریب گردد - این «اختیار» خود یکی از علل مقدر شدن و قضای آن می‌باشد و هیچگاه از انسان سلب نمی‌گردد و انسان می‌تواند اندازه‌ها (تقدیر) مقدر شده را تغییر دهد. به همین دلیل دعا، توبه، زیارت، احیاء، تلاوت قرآن، کسب معرفت دینی و تفکر و تعقل در شب‌های قدر بسیار توصیه شده است، چرا که تغییر دهنده‌ی اندازه‌های تعیین شده است. دعا در شب‌های قدر (و همیشه) که يك کار اختیاری است منشا اثر است و در سرنوشت افراد دخالت دارد.

نکته‌ی دیگر آن که برخی از امور به صورت مستقیم معلول مسائل گذشته می‌باشند، اما برخی دیگر "به علل شناخته شده و نشده برای ما"، حادث می‌گردند و خود سلسله عللی می‌شوند برای آینده.

به عنوان مثال: شخصی جاهل، کافر، متکبر، لجوج، فاسق و فاسد می‌باشد، بدیهی است که مقدرات او برای آینده نیز مطلوب نخواهد بود، اما از آنجا که "عقل و اختیار" از او گرفته نشده، متنبه شده و به حق روی می‌آورد،

اسلام می آورد و پاک می شود. خداوند رحمان و رحیم، تمامی اندازه‌ها (قدرها)ی او را به خاطر این رویکرد تغییر می دهد، پس قضای حتمی اش نیز متغیر می گردد. لذا می فرماید: نه تنها گناهان او را می بخشم، نه تنها سابقه‌ی بد او را محو می گردانم، بلکه حتی سیئات او را به حسنات مبدل می نمایم. پس اینها نیز جزو همان قوانین "قدرها و فضاها" می باشد.

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (الفرقان، ۷۰)

ترجمه: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می نماید و خداوند همواره آمرزنده مهربان است.

ما از کجا می توانیم بفهمیم که خواسته‌ی ما بر خلاف اراده و چارچوب نظام هستی هست یا خیر؟ بطور مثال اگر فردی آرزو کند زمان به عقب برگردد، آیا خواسته‌اش بر خلاف چارچوب نظام هستی هست یا خیر؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نظام حاکم بر هستی، خودش اراده‌ای ندارد؛ این که می بینید در گزارشات مصور از حیات وحش یا جانورشناسی، گیاه‌شناسی و ... می گویند: «آن جانور خودش را با محیط تطبیق داد، پس چون خشکسالی بود، گردنش را کشید و زرافه شد، یا چون در خشکی شکار نیافت، به آب زد و دارای آبشش شد، یا دستش را کشید تا دراز شود و یا خودش رنگ بدنش را هم سطح محیط نمود و ...» همه دروغ و در راستای تکذیب خالق حکیم و رب می باشد.

شما شعور و اراده‌ی نظام حاکم بر هستی را می توانید در هر چیزی تجربه کنید. مثل این که اسباب و وسایلی را در یک اتاقی روی هم بریزید، یا قطعات یک خودرو را در یک انبار روی هم بریزید و بعد ببینید که آیا این هستی، می تواند به خود نظامی حکیمانه‌ای بدهد، یا حتماً باید نظام علیم و حکیمی چینش و ارتباط آنها با یک دیگر را نظام بخشد، تا به یک اتاق خواب، یا کلاس درس، یا خودرو و ... مبدل گردند؟!

آیا در کهکشان ما، خورشید، ماه، زمین، ستارگان و ... خودشان به خودشان نظام بخشیدند که در کدام مدار قرار گیرند، چگونه و با چه سرعتی حرکت کنند، روی هم نیفتند، جاذبه و دافعه معینی داشته باشند، هر کدام از وزن، چگالی و خواص و آثار مخصوصی برخوردار باشند و ...؟ آنها چگونه با یک دیگر به توافق و تفاهم رسیدند؟!

آیا گرگ و پلنگ اراده کرده اند که وحشی و درنده باشند، تربیت و رام نگردند، اما اسب و الاغ و سگ و گریه، خلاف آن را اراده نموده اند؟!

*- بنابراین، خلقت و نظام علیمانه و حکیمانه‌ی حاکم بر آن، نشان می‌دهد که خالق علیم و حکیمی دارند که نه تنها آنها را خلق نموده و با قدرت خویش، برای هر خلقتی و هر نوع ارتباطی بین اجزا، اندازه (قدری) گذاشته و نظامی را بر آنان حاکم نموده است، بلکه مالک است و ربوبیت می‌نماید.

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (الأعلى، ۲ و ۳)

ترجمه: همان که آفرید و هماهنگی بخشید * و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود (ابتدا اندازه گذاشت، و سپس بر اساس اندازه‌ها هدایت نمود).

نظام حاکم بر هستی و اراده‌ی انسان:

نظام حاکم بر خلقت، دو گونه است:

الف - نظام تکوینی: یعنی همان خلقت و نظام حاکم بر آن از بُعد آفرینش، هستی، حرکت، بقا و به عنوان مثال: در عالم ماده، پدید آمدن خورشید، ماه، زمین ...، آتشین بودن سیاره خورشید - خاک و آب بودن زمین، گردش آنها، تأثیر و تأثر آنها و ...، همه نظامات تکوینی می‌باشد. انسان و اراده‌اش، خود جزوی از این نظام تکوینی می‌باشد، ما نه خود خالق خود هستیم، نه خالق عالم هستی و اراده‌بخش به خودمان و تصمیم‌گیرنده راجع به عالم تکوین و نظام حاکم بر آن. بنابراین، اراده‌ی انسان و هیچ موجود دیگری، در عالم تکوینی اثری ندارد، مگر باذن الله. چنان که در مورد حضرت مسیح علیه السلام و معجزاتش فرمود:

باذن الله یعنی چه؟

باذن الله یعنی، کار دست خداست. پس وقتی انسان میلی، خواسته‌ای و اراده‌ای دارد و می‌بیند که خودش خالق، مالک، حاکم و رب نیست، آن را از الله جلّ جلاله می‌خواهد، و اوست که اگر صلاح دید، آن کار را انجام می‌دهد. و یا حتی ممکن است که انسان خودش خواست و اراده‌ای را نداشته باشد، اما خالق، مالک و رب، بر اساس علم، حکمت و مشیت‌اش، این طور خواسته که این کار را توسط او انجام دهد، تا راهنما و هدایتگر قرار گیرد. مانند معجزات، که گاهی انبیا آن را از خداوند سبحان طلب می‌کنند، و گاه خودشان چنین مطالبه‌ای ندارند و یک سوپه از ناحیه‌ی خداوند سبحان می‌باشد.

به عنوان مثال: حضرت ابراهیم علیه السلام، خودش طلب نمود که از آتش سالم بیرون بیاید، اما خودش طلب نمود که خداوند سبحان، چگونگی حشر را به او نشان دهد، و هر دو معجزه بود.

● - بنابراین، کسی نمی‌تواند در تحقق اراده‌ای که خلاف نظام تکوین می‌باشد (مثل بازگشت زمان به گذشته)، کاری کند؛ چنان‌که نمی‌تواند مسیر حرکت زمین یا خورشید را تغییر دهد.

● - اگر اراده‌ی انسان کمترین تأثیری در نظام تکوین می‌داشت، کاری می‌کرد که هرگز پیر نشود، نمیرد، در خاک نیوسد، قیامت برپا نگردد و به جهنم نرود. لذا فرمود:

« لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ » (التور، ۵۷)

ترجمه: و مپندار کسانی که کفر ورزیدند [ما را] در زمین درمانده می‌کنند (می‌توانند معجزه‌ای کنند تا نظام حاکم تغییر یابد) جایگاهشان در آتش است و چه بد بازگشتگاهی است.

ب - نظام تشریحی: یعنی همان قوانینی که مطابق نظام تکوین می‌باشد. و بدیهی است که انسان می‌تواند با اراده‌ی خودش، قانون را رعایت نماید و یا ننماید. اما اگر رعایت نمود، نظام تکوین تغییر نمی‌کند، بلکه خودش مطابق قوانین دیگری در نظام تکوین، ضرر می‌بیند.

به عنوان مثال: در نظام تکوین، آتش و پوست دست انسان هست. آتش سوزاننده و پوست دست سوزنده می‌باشد. حالا در نظام تشریح، به حکم عقل یا وحی، گفته می‌شود: « از نزدیک شدن به آتش، پرهیز نما». پس آن‌که پرهیز می‌کند، نمی‌سوزد و آن‌که اهمیت نمی‌دهد، می‌سوزد.

تمامی احکام شریعت (قوانین، احکام، فقه) همین‌طور هستند. مطابق نظام حاکم بر خلقت می‌باشند؛ پس اگر کسی خود را در راستای آن قرار داد، در صراط مستقیم قرار می‌گیرد و به رشد، کمال و تعالی می‌رسد، و هر کس امتناع و مخالفت نمود، خودش متضرر می‌گردد و خدشه‌ای به نظام حاکم بر خلقت و هدایت وارد نمی‌شود.

از کجا بفهمیم؟

مگر آدمی چقدر اشراف علمی و سلطه‌ی ارادی بر عالم خلقت دارد که بخواهد و بتواند که خودش بفهمد؟! فرض کنید که آدمی از همان اول دانست که نیاز به تنفس دارد و اگر وارد آب شود، غرق (خفه) می‌شود، لذا پرهیز نمود. اما قرن‌ها طول کشید تا بفهمد ممکن است در همین آب صاف و گوارایی که فقط چند جرعه از آن را می‌نوشد، هزاران باکتری و میکروب وجود دارد که او را بیمار و هلاک می‌نماید!

● - بنابراین، انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند هر چه هست را بشناسد، قوانین و خواص و آثار هر چه هست را بشناسد، سپس همه را آزمایش کند و خیر و شرش برای خود را تشخیص دهد. لذا خالق علیم و حکیمی که عالم هستی و انسان را آفریده، و به این انسان در برخی از امور اراده، اختیار و قدرت انتخاب داده، باید هدایت تشریحی نماید. یعنی قوانین حاکم بر عالم هستی را بیان نماید و سپس بفرماید که چه بکن و چه نکن؛ به این می‌گویند: «دین به معنای شریعت».

● - پس، هر کسی باید ابتدا خود را از اوهام خلاص نماید و سپس با عقلانیت، خواسته‌ها، اراده‌ها و راه‌کارهای رسیدن و تحققش را مطابق اراده و مشیت الهی نماید، یعنی مطابق شریعت الهی.

اردوگاه ماه مبارک رمضان:

ماه مبارک رمضان، خودش اردوگاه، آموزشگاه و فرصت تعلیم و تربیت همین معناست. مسلمان ابتدا هوای نفسش را تحت کنترل ارادی خود قرار می‌دهد، اگر نفس حیوانی فشار آورد که آب می‌خواهم، می‌گوید: «بی‌خود می‌خواهی، هر چقدر هم جزع و فزع نمایی، تا وقتش نرسد، آبی به تو نمی‌دهم»؛ اما نکته اینجاست که منیتی هم در کار نیست، چرا که اراده‌ی خودش را تحت امر و نهی الهی درآورده است؛ می‌گوید: ای نفس، اراده کردم که تابع اراده و خواست خداوند سبحان در نظام تکوین و تشریح گردم، او فرمود: از اذان صبح تا اذان مغرب روزه باش و آب ننوش، پس من اطاعت کرده و به تو آبی نمی‌دهم.

در این اردوگاه، انسان تمرین می‌کند که نفس در اختیار و تحت اراده‌ی خودش باشد، و خودش تحت ربوبیت الهی قرار گرفته و طبق خواست (امر و نهی) او اراده نماید.

در کتب ادعیه، دعاها و نمازهای متعددی بیان گردیده است، آیا خواندن آنها به نیت مستحب، درست است یا نوعی بدعت می‌باشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

واژه‌ی "بدعت" با این تعریف و مصادیق غلطش را "وهابیت انگلیسی"، در فرهنگ مسلمانان فرافکنی نموده و به اذهان عمومی القا می‌کند! آنها نام هر چه که خوش‌شان نیاید و یا با منافع‌شان سازگار نباشد را "بدعت" می‌گذارند و گاه دلیل هم می‌آورند که «در قرآن نیامده است»! گویی که نظرات و مواضع خودشان در قرآن کریم آمده است، و حال آن که تمامی اندیشه‌های "وهابیت انگلیسی"، مصداق بارز بدعت است.

"بدعت" یعنی چیزی که در دین نیست را بیاورند و بگویند: «این جزو دین است»! مثل همین وهابیت و تمامی دروغ بستن‌هایشان به اسلام و قرآن مجید و مسلمان کشی در جهان اسلام، هم پیمانی با اسرائیل، خدمت به طواغیت و نوکری نظام سلطه، به راه انداختن گروه‌های تروریستی چون داعش و ...، تحت نام اسلام، قرآن و مسلمانی؟!!

"واجب" یعنی امری که در اسلام [چه صریح آیه‌ی قرآن کریم و چه سنت رسول الله صلوات الله علیه و آله (مانند چگونگی اقامه نماز) به آن امر شده باشد و یا از آن نهی شده باشد. مثل این که گفته شود: «نماز واجب است، دروغ و غیبت حرام است».

اما، "مستحب"، که از واژه‌ی محبت گرفته شده، یعنی کاری که اگر انجام دهید، موجبات رشد، کمال، قرب و محبت بیشتر شما را فراهم می‌سازد، اما ترک آن نیز حرام نیست و جایز است. مانند همدردی با یک دردمند [ولو غریب] و آرامش بخشیدن به او - و یا پرداختن پاسی از نیمه شب، به عبادت به شکل نمازهای نافله، یا مطالعه در اسلام.

● - حال دقت شود که اصل "دعا" [خواندن خداوند متان و خواستن از او]، واجب عقلی و نقلی می‌باشد و طبق نص قرآن کریم، ترک دعا، از تکبر است، و اگر این دعاها نباشد، شامل نظر لطف الهی نخواهید بود. اما، این که چه دعایی کنیم و چگونه دعا بخوانیم و چقدر دعا بخوانیم؟ به خودمان و احساس نیاز و حال و احوال شخصی هر کسی بستگی دارد.

حال، آیا اگر کسی به رب جلیلش عرض نماید: خداوندا! امروز فلان مشکل را دارم، راه می‌افتم و خودت مرتفع بفرما - یا کسی بگوید: بدهکارم و قرض مرا ادا بنما - با بگوید: خودم یا پدر، مادر یا همسر و فرزندم بیمار شده‌اند، سلامتی و بهبود عنایت فرما و یا ...؛ "بدعت" است و می‌گویند: آیه‌ای مبنی بر دل‌درد شما یا مادران در قرآن نیامده است؟! آیا اگر کسی دو رکعت نماز قریة الی الله اقامه کند و سپس از خداوند متعال بخواهد که گناهان او را بیامزد، "بدعت" است؟! مگر شخص شریف پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله [به سند شیعه و سنی] چنین نمی‌نمودند و چنین تعلیمات و توصیه‌های مؤکدی نداشتند؟!

ادعیه‌ی مأثوره:

دعاها یا عبادات مستحبی که از اهل عصمت علیهم السلام رسیده نیز همین است؛ منتهی از یک سو ادب و ادبیات آنها بسیار جامع‌تر است، و خوب است که آدمی با بهترین ادب و آداب در محضر ربّ جلیلش سخن بگوید؛ و از سویی دیگر همه درس و حکمت می‌باشند.

● - شما هر گاه یاد عظمت خداوند متعال و گناهان خود بنمایید، می‌گویید: «خداوندا! تمامی گناهان من را بیامرز؛» نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه اگر با خلوص باشد، مقبول و مستجاب نیز واقع می‌گردد - اهل عصمت علیهم السلام نیز با آموزش و رعایت این که دعا وقتی کامل است که ابتدا با تسبیح حق تعالی و حمد او آغاز گردد، سپس با اقرار به گناه و طلب استغفار (پوشش و بخشش) و توبه (عزم بازگشت از گناه به سوی خداوند متعال) همراه گردد، همین معنا را به شکل زیر به محضر باری تعالی عرض می‌کنند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَبَجْرَاتٍ بَجْهَلِي» (دعای کمیل)

ترجمه: نیست الهی جز تو، منزهی تو و حمد مخصوص توست، من به خودم ظلم کردم، و جهلم سبب جرأت من (بر گناه) گردید... .

● - عرض می نماید که هر گناهی، آثار و عواقبی دارد، پس، آن گناهی که سبب پرده‌داری و از بین بردن عصمت (نگهداری و حفاظت) من می شود را بیا مرز [اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ] - گناهی نعمت الهی را به نعمت مبدل می کند، پس آن گناهان مرا که سبب نزول نعمت بر من می گردد را بیا مرز [اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النَّعْمَ] - و یا گناهی هستند که سبب می شوند اساساً دعا بالا نرود، پس آن گناهی که سبب حبس دعاها می شود را ببخش [اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ] و ... (دعای کمیل)

بدیهی است که هیچ کدام از این علوم، تنبیهات، توجهات، معارف، دقت‌ها و ظرافت‌های انسان‌ساز و تعالی بخش، در یک جمله‌ی «خدایا مرا ببخش» وجود ندارد. حال آیا اینطور با خداوند سبحان راز و نیاز نمودن بدعت است، یا بهترین شکل عبادت بنده‌ی عاقل، علیم و حکیم می باشد؟!

اصل دعا، نماز و اعمال مستحب:

هدف اصلی از تمامی عبادات، احکام و ضرورت رعایت آنها، یاد خداوند متعال [در عرصه‌های نظری و عملی] می باشد و شرط اصلی قبول آنها نیز همان "اخلاص" است، نه الفاظ و اطوار.

بنابراین، دعا در اصل، آن توجه، خواندن و خواستنی است که در "قلب" پدید آمده و سپس به شکلی بر زبان نازل شده و بیان می گردد.

به عنوان مثال: مانند "دوست داشتن" است، که در قلب شکل می گیرد و در کلام، به هر زبانی که بیان گردد، مرتبه‌ی نازله‌ی یک حقیقت قلبی در قالب کلمات و صداها و مفاهیم آنها می باشد.

پس اگر کسی محبت به دیگری را در قلبش درک نمود، دیگر فرقی ندارد که به با چه زبانی آن را اظهار نماید؛ اَنِّي أُحِبُّكَ، به عربی - من تو را دوست دارم، به فارسی - I love you به انگلیسی - Ich liebe dich، به آلمانی - Seni seviyorum، به ترکی و ...، همه به یک معنا و مفهوم دارند، و اگر بیان حال قلب نباشد، دروغ، بازی با الفاظ، خودفریبی و دگر فریبی می باشد.

نکته:

اما، وقتی معرفتی در عقل، یا درک، فهم و حالتی در قلب، برای توحید، بندگی و عبادت در برابر آن مقام سبحان پیدا شد، بهترین، جامع‌ترین، کامل‌ترین، مؤدبانه‌ترین و مقبول‌ترین کلام، همان است که خود آموزش می دهد [چه در وحی، و چه در بیان عالمان و معلمان وحی]؛ و تأثیر آنها نیز دو سویه می باشد، یعنی هم زبان، بیان درون در قالب کلمات است و هم کلام، معنا را به درون القا می نماید.

به عنوان مثال فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - بگو: اوست خدای یگانه = بگو الله یکی است» - «قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ - بگو همانا فضل (فضیلت بخشی فقط) به دست خداوند است» - «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ - بگو: پناه می برم، به پروردگار آدمیان» و ...

ادعیهی وارده از ناحیهی اهل عصمت علیهم السلام، ضمن آن که بیان حالات و نیازهای درک شدهی قلبی می باشند، همین معارف قرآنی و کلام وحی، در قالب راز و نیاز و بیان انسان می باشند، لذا گفته اند که «دعا، قرآن صاعد است». یعنی وحی نزول می یابد، و با دعا صعود می نماید.

حال آیا اگر امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام که خود قرآن حیّ و ناطق است، عرض نماید و یا ما با تعلیم از ایشان، فراز زیر را عرض کنیم، "بدعت" است، یا همان انجام تعلیمات الهی می باشد؟!

«وَ كُنِ اللّٰهُمَّ بِعِزَّتِكَ لِي فِي كُلِّ الْاَحْوَالِ (فِي الْاَحْوَالِ كُلِّهَا) رِعْوَةً وَ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ الْاُمُورِ عَطُوفًا، اِلٰهِي وَ رَبِّي مَنْ لِي غَيْرَكَ اَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَ النَّظَرَ فِي اَمْرِي» (دعای کمیل)

ترجمه: خدایا! با من در همه احوال مهرورز و بر من در هر کارم به دیده لطف بنگر.

خدایا، پروردگارا! جز تو که را دارم تا برطرف شدن ناراحتی و نظر لطف در کارم را از او درخواست کنم.



حقوقی و احکام-خرداد ۹۷

چرا آستان قدس مالیات نمی دهد (از پرداخت مالیات معاف است)؟!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

انصافاً در یک نظام اقتصادی که همگان به خوبی و به درستی مالیاتشان را پرداخت می کنند و در یک نظام اقتصادی که هیچ فردی و مؤسسه ای از پرداخت مالیات معاف نمی باشد - هیچ حساب سازی در مالیات های کلان صورت نمی پذیرد - مالیات های خرد شرکت ها نیز به درستی حسابرسی شده و اخذ می گردد، تنها سؤال باقیمانده همین است که «چرا آستان قدس مالیات نمی دهد»؟!؟

اما در عین حال، به رغم جوسازی ها، اذهان عمومی حق دارند که بدانند:

الف - دارایی های آستان قدس، یا نذر است، یا وقف، و یا هبه، که اینگونه موارد، نه برای آستان قدس و نه برای هیچ مجموعه ی دیگری (مانند موقوفات و مؤسسات خیریه) مشمول مالیات نمی گردد.

مثل این است که مردم میلیاردها تومان به مؤسسات خیریه ای چون: کمیته ی امداد - محک و یا ... کمک کنند و یا زمین و ملکی را وقف اینگونه امور خیر نمایند، بعد از آنها مالیات بخواهند!

ب - مالیات شامل ارزش افزوده می گردد؛ مثل شرکتی که با سرمایه وقفی یا نذری به ارزش یکصد میلیون تومان به مؤسسه ای واگذار شده باشد، اما فعالیت این شرکت، یکصد میلیون تومان دیگر، درآمد کسب نموده باشد. آن یکصد میلیون ارزش افزوده است و مالیات دارد.

ج - در تمامی فعالیت های اقتصادی آستان قدس، چه در غالب شرکت ها و یا ...، مالیات ارزش افزوده محاسبه شده و پرداخت می گردد.

د - میزان کمک های خیریه ای آستان قدس، به مراتب بیشتر از میزان معافیت آنها می باشد.

آیت الله ریسی:

در زمان تولیت فقید آستان قدس (آیت الله واعظ طبسی) در اوایل انقلاب شرحی برای امام رحمة الله علیه نوشته شد که تمام اقتصاد آستان قدس و گردش مالی آن و شرکت هایش، یا نذر است و یا وقف.

حضرت امام رحمة الله عليه هم در پاسخ به نامه ایشان مرقوم کردند که آستان قدس و شرکت‌های وابسته مالیات ندهند و همان را برای زائرین و فقرا هزینه کنند.

۳۰ سال است که این روش ادامه دارد و ریشه تمام شرکت‌های آستان قدس نیز نذر و وقف است و اساساً هیچ شرکتی غیر از این در آستان وجود ندارد.

[اما] من به مقام معظم رهبری نیز نامه نوشتم که مسئله شرعی این (ارزش افزوده) را چه کنیم؟ آقا پاسخ دادند که چون نظر مبارک امام (ره) این بوده، بر همان نظر تأکید می‌شود، با این فرض که شما مالیات بر ارزش افزوده و مالیات‌های تکلیفی را پرداخت کنید.

در حال حاضر مالیات بر ارزش افزوده را مثل همه جاهای دیگر پرداخت می‌کنیم و البته سه الی چهار برابر معافیت مالیاتی تعلق گرفته، داریم به فقرا کمک می‌کنیم؛ یعنی بیشتر از آن چیزی که دولت باید به کمیته امداد و بهزیستی بودجه بدهد، ما در جای‌جای کشور داریم برای فقرا مسکن و نان و آب تأمین می‌کنیم. (خبرگزاری مهر - ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۶)

کلیات فطره و احکام آن را توضیح دهید و آیا فطره میهمان شب عید فطر بر عهده‌ی صاحبخانه است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

فطره از انواع زکات است، لذا «زکات فطره» نامیده می‌شود. زمان محاسبه‌ی زکات فطره شب عید فطر است و بر کسانی واجب است که که قبل از غروب شب عید فطر، "بالغ" و "عاقل" و "غنی" باشند. البته منظور از «غنی»، ثروتمند، متمول و پولدار نیست، بلکه یعنی کسانی که کار یا درآمد یا زندگی متعارفی دارند و می‌توانند زندگی خود را اداره کنند و نان خور دیگری نیستند. به عنوان مثال بر پسر یا دختر بالغی که نماز و روزه بر آنها تکلیف شده، ولی درآمدی ندارند و نان خور پدر یا مادر هستند، فطره واجب نیست.

*- غالب فتاوا حاکی از آن است که فطره‌ی میهمانی که شب عید فطر منزل کسی میهمان است نیز با خودش است و نه با صاحبخانه و میزبان، چرا که «نان خور» او محسوب نمی‌گردد: «با توجه به اینکه با یک بار غذا خوردن نان خور صدق نمی‌کند بنابراین طبق نظر آیت الله العظمی خامنه‌ای، فطره میهمانی که فقط شب عید فطر میهمان است بر صاحب خانه واجب نیست و باید خود میهمان فطره خود را بدهد. (توضیح المسائل سیزده مرجع، ج ۲، م ۱۹۹۶)

*- کسی که فطره بر او واجب است باید برای خود و کسانی که نان خور او هستند، به ازای هر نفر به اندازه يك صاع (تقریباً سه کیلو) از آنچه غذای نوع مردم آن محل (یا اصطلاحاً قوت غالب خود او) است. اعم از "گندم"،

"جو"، "خرما"، "برنج"، "ذرت" و ... را به مستحق بدهد. اگر فرد معادل پول سه کیلو از مواد غذایی بالا را نیز بدهد کافی است.

*- مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را مگر اینکه دیگران از جهتی برتری داشته باشند.

*- کسی که نماز عید فطر می خواند بنا بر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد و کسی که نماز عید نمی خواند می تواند دادن فطره را تا ظهر تاخیر بیندازد. و اگر کسی فطره یا وجه آن را کنار گذاشت اما امکان دادن به فقیر نیافت، بهتر است که به آن وجه دست نزند و بعد ما به افزایش را بپردازد، بلکه همان وجه (یا مواد) کنار گذاشته شده را نگه دارد و در اولین فرصت به فقیر بدهد.

*- پرداخت کننده می تواند فطره را به عنوان هدیه به محتاج بدهد و لازم نیست حتماً به او نیز بگوید که این زکات فطره است؛ ولی باید در نیت قصد زکات فطره نماید.

*- زکات فطره غیر سید، به سید نمی رسد. یعنی جایز نیز که غیر سید، به سید فطره بدهد یا سید از غیر سید فطره بگیرد. به همین دلیل در صندوق های جمع آوری، محل دریافت فطره سادات را جدا کرده اند. اما فطره ی شخص سید، به سید یا غیر سید می رسد.

استفتائات از مقام معظم رهبری:

س: پدری که زکات فطره نمی دهد، تکلیف زن و فرزند او چه می شود؟

ج: بر آنان تکلیفی نیست و لازم نیست فطره بدهند.

س ۱: میهمانی که فقط شب عید فطر به خانه انسان بیاید، تکلیف فطره اش چه می شود؟

س ۲: اگر میهمان فطره خودش را بدهد، آیا از عهده صاحب خانه ساقط می شود؟

س ۳: اگر انسان شب عید فطر میهمان داشته باشد و صبح متوجه شود که عید بوده؛ آیا فطره آنها بر او واجب است؟

ج ۱) فطره او بر عهده صاحب خانه نیست .

ج ۲) در فرضی که نان خور محسوب شود اگر با اجازه صاحب خانه و از طرف او فطره خودش را بدهد، از عهده میزبان ساقط می شود.

ج ۳) ناآگاهی از رؤیت هلال، تأثیری در حکم پرداخت فطره ندارد لکن گذشت که فطره میهمان يك شبهه بر عهده خودش می باشد.

س: آیا پرداخت زکات فطره بر کسی که توان مالی ندارد، واجب است؟

ج) اگر فقیر باشد، زکات فطره بر او واجب نیست و اگر سه کیلو گندم و مانند آن و یا قیمت آنها را دارد، مستحب است آن را به عنوان زکات فطره بدهد و چنانچه افرادی تحت تکفل دارد، می‌تواند آن را به قصد فطره، بین نفرات خانواده دست گردان کند و بهتر است نفر آخر، آن را به کسی بدهد که از خودشان نباشد.

س: زکات فطره را باید از قوت متعارف داد، یا قوت شرعی؟

ج) اگر از گندم، جو، خرما، برنج و مانند اینها داده شود، کفایت می‌کند و منحصر به قوت غالب نیست.

س: مقدار فطره چقدر است؟

ج) شخص باید برای خودش و کسانی که نان خور او محسوب می‌شوند، برای هر نفر سه کیلو از خوراک مردم (مانند گندم، جو، خرما، کشمش، برنج، ذرت و یا مانند اینها) و یا پول یکی از آنها را به مستحق بدهد.

س: اگر شخص فطره را کنار بگذارد، می‌تواند از آن استفاده کند و بعد به جای آن مال دیگری بگذارد؟

ج) خیر، باید همان را که کنار گذاشته، برای فطره بدهد.

س: زمان کنار گذاشتن فطره و پرداخت آن چه موقع است؟

ج) بعد از اثبات حلول ماه شوال می‌تواند آن را کنار بگذارد اگر نماز عید فطر می‌خواند، بنا بر احتیاط واجب باید پیش از نماز پرداخت کند یا کنار بگذارد و اگر نماز عید نمی‌خواند، تا ظهر روز عید فطر مهلت دارد.

س: آیا جایز است پیش از ماه رمضان، فطره را به فقیر داد؟

ج) خیر، کفایت نمی‌کند؛ ولی می‌تواند آن را به عنوان قرض به او بدهد و در روز عید فطر، طلب خود را بابت فطره حساب کند.

س: آیا جایز است زکات فطره را در شهر دیگری بدهیم؟

ج) اگر در محل و شهر خودش مستحق پیدا نشود، می‌تواند آن را به شهر دیگری ببرد.



پاسخ‌های کوتاه-خرداد ۹۷

س ۴۲۲ - اگر بخواهیم برای يك ماده‌گرایی که به غیب اعتقاد ندارد، به زبان ساده بگوییم عقل چیست؟ چه دلایلی بیاوریم؟ آیا پذیرش وجود عقل يك امر تعبدی است یا طور دیگری هم قابل اثبات است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

عقل یکی از قوا و ابزار شناخت برای انسان می‌باشد. اما اجازه دهید که سخن را با بیان یک لطیفه‌ای کوتاه آغاز نمایم که گاه لطیفه‌ها، ناقل "حکمت‌ها" می‌باشند:

می‌گویند: شخصی که لب جوی آب نشسته بود، به داخل آن خم شد تا از آبش بنوشد. رهگذری که شاهد بود به وی گفت: «اینطور در جوی آب خم نشو که عقلت می‌پرد!» اما او به جای آن که بپرسد: «عقلم چگونه می‌پرد؟! پرسید: «عقل دیگر چیست؟» رهگذر هم در پاسخ گفت: «هیچی، من با شما نبودم، به کارت ادامه بده!»

حال جناب ماده‌گرا باید: ۱- برای همین جهان‌بینی ماده‌گرایانه‌اش دلیل عقلی بیاورد؛ ۲- برای رد سایر جهان‌بینی‌ها دلیل عقلی بیاورد؛ ۳- برای قبول وجود عقل دلیل عقلی بیاورد؛ ۴- برای رد و تکذیب برخورداری انسان از عقل نیز دلیل عقلی بیاورد؛ ۵- اگر از شما دلیل می‌خواهد، باید با عقل تصدیق کند و بپذیرد؛ ۶- اگر نمی‌پذیرد نیز باید در پاسخ و نقد دلیل عقلی داشته باشد...، اما می‌گوید: «من اصلاً عقل را قبول ندارم!»؟

حال شما می‌فرمایید: «برای تعریف و اثبات عقلی، چه دلایلی برای او بیاورم؟! و حال آن که ارائه دلیل، پذیرش یا رد آن و بالاخره "اثبات و نفی"، همه کار "عقل" است و او اصلاً وجود عقل را قبول ندارد! یعنی این بحث به لحاظ عقلانی، همان "دور باطل" می‌باشد.

- - بفرمایید: همین که از سویی ادعای جهان‌بینی و گرایش مادی داری، از سویی دیگر عقل و عقلانیت را قبول نداری، معلوم می‌شود که بینش و گرایش شما، عقلانی نیست و هیچ دلیلی برای اثبات صدق آن نمی‌توانید بیاورید.
- - بپرسید: آیا به نظر خودت، تا کنون در مورد موضوعی تعقل کرده‌ای؟! اگر هیچ تعقلی ننموده‌ای، پس فرق شما با یک انسان سفیه و یا حیوانی که ابزار درک محسوسات را دارد، ولی عقل ندارد چیست؟! بالاخره از وجوه امتیاز انسان نسبت به حیوان، همین عقل و عقلانیت می‌باشد.

- - بفرمایید: اگر وجود عقل و عقلانیت را قبول نداری، پس بحث می‌کنی؛ چرا احتجاج می‌کنی؛ من چرا و بر چه اصولی باید با شما بحث کنم؟!
- - پرسید: آیا تا کنون راجع به هیچ موضوعی "تفکر" نموده‌ای، یا همین‌طوری بدون فکر و به دور از عقل می‌پذیری، رد می‌کنی، انتخاب می‌نمایی، نمی‌پسندی ... و عمل می‌نمایی؟!
- "فکر" کار ذهن است روی معلومات، برای به دست آوردن و معلوم کردن مجهولات و بالتبع تشخیص و شناخت عقلانی.
- - بفرمایید: به عنوان مثال: تابش خورشید را با چشم مادی می‌بینی - حرارتش را نیز با قوای لامسه (پوست) درک می‌کنی، اما رابطه‌ی تابش خورشید و حرارت را چگونه درک می‌نمایی و می‌گویی: "علت این حرارت، آن تابش است" یا "این حرارت، معلول آن تابش است"؟! آیا این رابطه را با قوای حسی درک می‌کنی؟ مگر این رابطه یک شیء خارجی و مادی است که دیده و لمس گردد؟! خیر، بلکه از روی این داده‌ها و تفکر در معلومات، به آن رابطه‌ی غیر ملموس (علت و معلول) پی می‌بری.
- - بفرمایید: این دیگر مسئله‌ای نیست که بخواهی حتی با لجابت آن را نفی و تکذیب نمایی، چرا که اولاً هر دلیلی که بیاوری، خودش یک استدلال عقلی می‌باشد، و ثانیاً خودت در زندگی دائماً بر اساس قوانین علت و معلول حرکت می‌کنی، چنان که ظرف آب را در یخچال می‌گذاری تا خنک شود و روی شعله قرار می‌دهی تا به جوش آید، چون می‌دانی برای تحقق هر نتیجه‌ای، یک رابطه‌ی علی و معلولی لازم است، و این شناخت کار عقل است.
- - اگر بازهم پافشاری نمود و گفت: «من عقل و عقلانیت را قبول ندارم»، بحث با او را ادامه ندهید، چون معقول نیست!
- - در ادامه سؤال مطرح نمودید که هر کجا بحث از اثبات عقل است، با پیش زمینه‌ی اعتقاد به خدا و پیامبر اکرم صلوات الله علیه می‌باشد، یعنی اول آنها را قبول کرده و سپس از عقلانیت سخن می‌گویند! که البته اصلاً چنین نیست، کفار نیز چه بخواهند و چه نخواهند، عقل و عقلانیت را قبول دارند و برای همین دلیل برای اثبات می‌خواهند و یا دلیل [هر چند غیر موجه] برای انکار خود می‌آورند؛ بلکه واقعیت این است که موحدان، چون "عقل‌گرا" هستند و نه "وهم‌گرا و نفس‌گرا"، و نیروی عقل را به کار گرفته‌اند و از این نعمت استفاده بهینه می‌برند، به حکم عقل، توحید و نبوت و اصول عقاید را پذیرفته‌اند و البته هر کس هم که نپذیرد، باید دلیل عقلی برای رد دلایل عقلی معتقدان بیاورد.

معرفت خداوند سبحان، نبوت، ولایت و ... نیز با عقل حاصل می‌گردد، لذا در اسلام عزیز، اصول عقاید تحقیقی است و تقلید در آن جایز نیست. چرا که ابتدا بحث از "شناخت" است و سپس از باور، قبول، گرایش، ایمان ... و این شناخت کار عقل است.

س ۴۲۳ - آیا تفاوتی بین اطلاعات و معلومات است؟ و در کل آیا از نگاه دینی، افزایش معلومات عمومی در زمینه‌های مختلف کاری عبث و بیهوده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به حسب ظاهر، معنای اطلاعات و معلومات، تفاوت خاصی با هم ندارند، اما واقع این است در بسیاری از موارد، "مطلع" شدن از چیزی، با "علم" یافتن نسبت به آن، یا احاطه‌ی علمی به آن بسیار متفاوت است. به عنوان مثال:

● - شما با چند سرفه، کمی سرگیجه، دیدن چند جوش ریز در صورت یا بدن، یا احساس درد و یا خارش و ...، "مطلع" می‌شوید که سیستم سلامت بدن شما، دچار اختلال گردیده است و مبتلا به نوعی بیماری شده‌اید؛ اما هیچ "علمی" ندارید که این بیماری چیست؟ ریشه‌ی اختلال و بیماری کجاست؟ چگونه ایجاد شد؟ چقدر مهم است؟ چگونه بهبود می‌یابد و ...؟! اما یک پزشک، با دیدن همین علائم، هم مطلع از بیماری شما می‌گردد و هم به جوانب آن و راه‌کارهای بهبود آن "علم" دارد و راه را به شما نشان می‌دهد.

● - شما با دیدن زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، و از جمله وجود روح و جسم خودتان، مطلع می‌گردید که لابد این همه پدیده، پدیدآورنده‌ای دارد - ولابد این نظم حاکم بر عناصر و کل خلقت و نیز این ارتباط بین تمامی اجزا به صورت کلی و جزئی و ...، ناظم و ربی دارد - و لابد همان که خلق نموده و ربوبیت می‌نماید، علم و قدرت دارد و البته خودش دیگر مانند اینها مخلوق نمی‌باشد.

اما، "علم" چندانی ندارید، نه نسبت به مخلوقات، و نه نسبت به خالق و نه نسبت به جهت و مقصد حرکت و نه ... - ولی با مطالعه‌ی کتاب خلقت و طبیعت، کتاب وحی، و تعلیم از معلمان، علوم بسیاری به دست می‌آورید.

علوم:

هیچ علمی وجود ندارد که ظهور و بروز علم الهی در مرتبه‌ای از مراتب وجود نباشد. حال خواه فیزیک، شیمی و سایر علوم تجربی باشد، یا علم وحی، علم کتاب و

عالم، سراسر علامت است. در قرآن کریم بسیار فرمود که زمین و آسمان (طبیعت)، همه "آیات، علامات و نشانه‌های" من هستند، پس در آنها با تفکر و حکمت مطالعه نمایید.

در قرآن کریم، از خلقت انسان از نطفه می‌خوانید، از آفرینش زمین و سامان یافتن آسمان می‌خوانید، از گردش افلاک و پدید آمدن شب و روز می‌خوانید، تاریخ می‌خوانید، ادبیات فرا می‌گیرید، فلسفه، مبانی کلامی، حکمت و منطق فرا می‌گیرید، مبانی حقوقی و اقتصادی را می‌خوانید، دروس اخلاقی را می‌خوانید و ...، خب اینها همه همین علوم می‌باشند.

هدف:

بنابراین، فراگیری علوم گوناگون، نه تنها بی‌فایده نیست، بلکه باید فراگرفت و به کار بست تا به رشد و کمال رسید. آن چه که هر چیزی را "بی‌فایده" و حتی "مضر" می‌نماید، هدف از هر "فعلی" می‌باشد.

پس، اگر هدف، رشد و کمال و قرب به کمال محض [خداوند سبحان] نباشد، یعنی کار برای او انجام نگیرد، نه تنها فانی می‌شود، بلکه مضر نیز می‌گردد، حتی اگر علم به علوم اسلامی و قرآن کریم باشد. یا حتی اگر فعل، عباداتی چون نماز و روزه باشد.

اما، اگر کار برای خدا انجام گیرد، علم آشنایی و خیاطی و عمل جهت‌دار در این عرصه‌ها نیز "عبادت = بندگی" محسوب می‌گردد.
